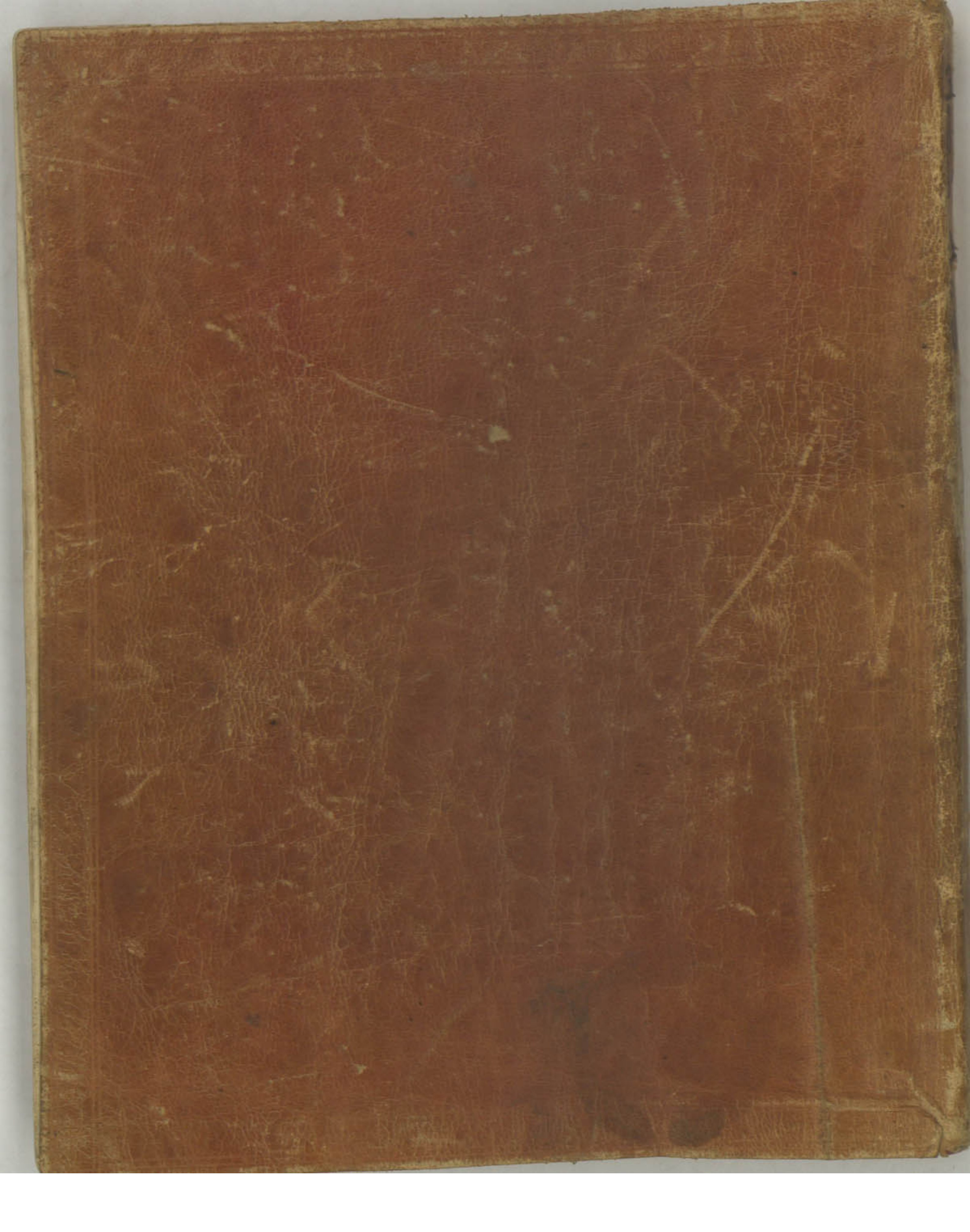
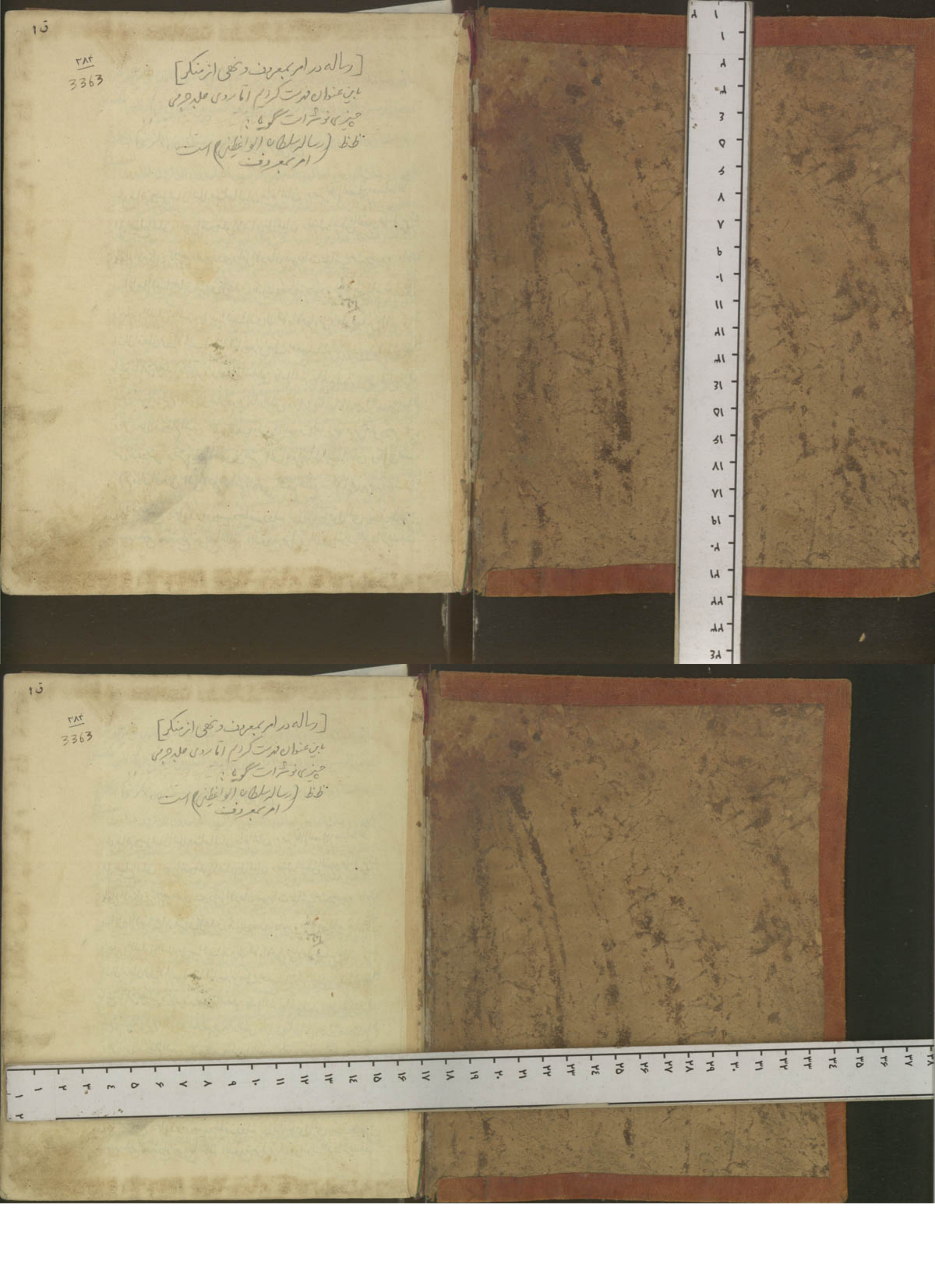




ق ۱

۳۸۲
3363

[رساله در امر بمعروف و نهی از منکر]
باین عنوان فهرست کردیم اما روی جلد چرمی
چیزی نوشته است گویا:
خط (رساله سلطان الواعظین) است
امر بمعروف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی جعل لسان العلماء مفتاحا لبیان بدائع المعانی وصیر اقلام الفضلاء مصباحا للاهتداء
الی ایضاح المبانی الرحمن الذی خلق الانسان علمه البیان وفضله بالمنطق الفصیح علی اکثر من فی
عوالم الامکان الرحیم الذی روی ریاض الاذهان بفیوضات سحائب رحمته وجوده وادی
معیار اهل الاعتبار ثمار کثرة فی کل مخلوق تدل علی وحدانیة وجوده ففی کل شیء له ایة تدل علی انه
واحد والصلوة والسلام علی نبیه النبیه الذی ملاء اکمام الافهام من ازهار بساتین کلماته وبسط
اذیال اذهان اولی الالباب لاجتناء اثمار حدائق حکمته افصح لسانا من کل ناطق هادی لارشاد الضالین
وابلغ بیانا من کل بلیغ متکلم مرشد لهدایة الغافلین فما علم الشعر وما ینبغی له وانزل علیه الذکر وقران
مبین سید المرسلین الذی کان نبیا وادم بین الماء والطین ونزل فی شانه ما کان محمد ابا احد من رجالکم
ولکن رسول الله وخاتم النبیین الذی دعی عباد الله الی المعروف وامر ونهاهم عن المنکر وزجر خبر
من الله وبشر ونشر مکارم الاخلاق فی البشر الذی اعم فضائله بسیط الافاق وقال انی بعثت
لاتمم مکارم الاخلاق النبی الابطحی الهاشمی الهادی والشفیع المشفع خیر الانام محمد من ذکره کالمسک منی
کررته یتضوع وعلی وزیره ووصیه وخلیفته وولیه اول من امتثل قول النبی وصدق بلاغه و
صعد معارج الهدایة وبلغ اقصی نهج البلاغة الذی رفع منار طریق الهدی اسوات الکفر والشرک بذی الفقار
وقمع

کل شجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار امام المتقین ویعسوب الدین علی امیر المومنین
وسید الوصیین الانزع البطین والاشرف المکین وعلی الهما المعصومین المطهرین من الادناس المفضلین
فی کل الفضائل والفواضل علی کافة الناس رهط النبی الهاشمی وسبط الرسول القرشی ارکان
الهدی غیاث الوری العالمون العاملون الراکعون الساجدون الذاکرون الحامدون المعصومون
المظلومون الائمة الراشدون والخلفاء الهادون الشفعاء لیوم الحشر سیما الثانی عشر الذی یملاء
به الارضون قسطا وعدلا ونورا بعد ما ملئت ظلما وجورا بوجوده الظلم ینقطع وبنوره وجه الهدایة
یلمع واللعنة الدائمة علی اعدائهم ومخالفیهم وغاصبی حقوقهم ومنکری فضائلهم ابد الابدین من
الان الی یوم الدین اما بعد مشغول محرر الاوراق والعبد الفانی الافقر الحاج والاحقر الحاج الحسن
اسما والموسوی نسبا والسلطان من السلطان خلد الله ملکه لقبا والواعظ شغلا والقاسانی مولدا
والاصفهانی مسکنا والغروی انشاء الله مدفنا ومن ذنوبه وخطیئاته تائبا ومستغفرا وبشفاعة اجداده
راجیا وبمحو مفتخرا وبعنایات اولیائه وموالیه معتصما ومنتظرا در این اوقات که دور شباب چون
سحاب گذشت ولوان مشیب که زمان شیب است [illegible] برف بیان فرا رسید ونخل قوی وبرگ
وقوی رفت وشاخ زندگانی پژمرده واز حضارت سترده امد وکاخ بدن اغاز سستی واغصان سستی
وافنان بستی نمود وبر سر دهر دهر گونه موی سپید پدید گردید تولی الشباب کان لم یکن وجاء
المشیب کان لم یزل کان المشیب کصبح بدا واما الشباب کبدر افل وزبان باین بیان گویا گشت
رب انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیبا روزی در محفلی یکی از دوستان که حکمش را بر حضرت

مراتب شمشیر ولمرش را بر این فقیر نفوذ سنان ونیر بود باین بنده فرمود اگرچه عمر خویش را در وعظ
وارشاد مومنین وذکر مناقب ومصائب معصومین ونشر اداب شریعت مطهره وخدمت علماء
ملت باهره ودعاگوئی دولت قوی شوکت قاهره مصروف ساخته وزیاده از کرور بر کرور دهور
جمع اخبار اهل بیت اطهار وتالیف وتصنیف بغالب ترصیف در اورده ولی اگر مختصر رساله ایجاز
در امر بمعروف ونهی از منکر که در این زمان متروک ومهجور شده ومذمت کذب وغیبت وتمامی
وتهمت که در این اوان متداول ومشهور گشته وشمه از مناقب وفضائل علماء ملت که مخفی ومنسی شده
تالیف ومسطور گردد مصداق کتاب مرقوم یشهده المقربون وذخیره یوم لا ینفع مال ولا بنون
خواهد شد چه مولفات سابقه از جهة تفصیل واطناب وکثرت فصول وابواب وعدم انطباع وجلب
هرکس را بانها دست رس نیست وانتشار وانطباع انها مسدود وغیر میسور است لکن این رساله را بواسطه
ایجاز واختصار من متعهد انطباع وانتشار هستم چون فرمایش اعطاع حتمی الاتباع بود این بنده مطوع افضیر
اتباع بامتثال ان مبادرت واسراع نمود وبا تشتت بال واختلال حال وضیق مجال خاطر پریشان در دو
هفته وقت خویش را بتالیف این اوراق مصروف وعنان عزیمت بجانب اتمام این مرام معطوف داشتم واین
مختصر را مکاشم امید چنانست که موجب انتفاع خویش ومومنان باشد واگر خلل ونقصان در ان یافت
شود عفو وصفح فرمایند چه هرکس میداند با تراکم رنج وملال واغتشاش خیال وهجوم فتن ومحن باین شکسته
بال جای مناقشه واعتراض نیست بلکه شایسته عفو واغماض است وانما اشکو بثی وحزنی الی الله وبعض
این است که در این باب لب بسته وخاموش نشسته طریق اصطبار جویم وهمی گویم ربنا افتح بیننا وبین
قومنا

قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین ودر تحریر این رساله وتسطیر این مقاله علاوه از تقدیم خدمت واجابت
فرمایش ودعوت ونتیجه تذکر وموعظت وفائده ارشاد وهدایت بجهة اهل ایمان وسعادت فوائد
دیگرم بران مترتب است که مطالعه کنندگان بدانند که انچه بعضی در حق این داعی شهرت دادند ودر قلوب
واذهان مردم نزدیک ودور رسوخ دادند که بعضی غیبت وتهمت واذیت ونامیت را در حق داعی از
الزم فرائض وطاعات واشرف سنن وعبادات تصور نمودند وشب وروز اوقات خود را باین امر مصروف نمودند
وگمان فرمودند که جمیع علماء ایران در حق داعی سوء ظن بهم رسانیده اند با کلمات وفقرات محکیه در اوراق منتسبه
مطبوعه واشعار وابیات وفقرات بران افزوده موجب خروج از دین وایین وبودن در حزب کفار ومشرکین
است بدانند که نه چنین است بلکه هذه شنشنة عهدت وحادثة دفعت وبلیة نزلت وتهمة افترت
بود وبملاحظه فرمایند مرقومات اساطین از علماء اعلام عرب وعجم را در این مقام هرگاه فی الحقیقه بدون خیالات
فاسده واغراض کاسده انها را اشتبهه حاصل شده رفع ان اشتباه بشود وبتحقیق بدانند که نه داعی را در مذهب
وطریقه اعوجاجی حاصل شده ونه در اعتقاد بخدا ورسول وائمه هدی خللی روی داده ونه در خدمت ودعا
گوئی علماء ملت قصوری پیدا شده ونه انکارا در حق داعی سوء ظنی حادث گشته لئلا تقولوا یوم القیمة
انا کنا عن هذا غافلین تا انکه مصداق لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة بظهور وبروز رسد
ولهذا مرتب بر یک مقدمه وچهار مقاله ویک خاتمه شد مقدمه در امر بمعروف ونهی از منکر ومقاله
اولی در کذب است مقاله ثانیه در غیبت مقاله ثالثه در تمامی مقاله رابعه در تهمت خاتمه
در مطالب متفرقه [illegible] وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون بدانکه حکیم علی الاطلاق جل قدرته هیچ فردی
از افراد ممکنات وهیچ ذره از ذرات موجودات را بی ثمر وفائده خلق نفرموده از عرش اعلا تا تحت

الثری و ما بینهما از هوام و حشرات و سایر موجودات در عالم حتی پشه و جعل که در هر یک فایده و
خاصیتی و سر و حکمتی یافت میشود پس چگونه میشود بنی آدم که بتکریم و لقد کرمنا بنی آدم و بمنطوق و
فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا مکرم و افضل و اشرف بسیاری از مخلوقات در عالم است خلقتش عبث
و لغو و بی فایده باشد پس لابد از اقرار است باینکه امری خلق فرموده و بواسطه انبیا آن امر را بیان نموده و
راه خیر و شر و نفع و ضرر و آنچه در ارتکابش مصلحت و مفسده است بانها رسانیده تا آنکه آنچه صلاح و نفع
است مرتکب شوند و آنچه موجب فساد و ضرر است ترک نمایند دیگر آنکه مسلم و مبرهن و بآیات و اخبار
محقق و معین است که هر یک از اعمال و افعال صادره از بنی نوع انسان یک فایده خاصه و ثمره مخصوصه نفس
الامریه و جزا و نتیجه دارد که در روز قیامت که یوم تبلی السرائر است حقیقت هر کدام ظاهر شود و جزا آن
داده شود چنانچه از کلمه سبحان الله درختی غرس شود و از سیلی زدن بصورت یتیم عقربی موجود شود و چون
برآید اژدهائی حمله حق مرغ جنت سازدش رب الفلق چون ز دستت زخم بر مظلوم رست آن
درختی شد کزو زقوم رست و در مقام اظهار این مطلب در قرآن مجید فرموده جزاء بما کانوا یعملون
جزاء بما کانوا یکسبون ذلک بما قدمت یداک انما تجزون ما کنتم تعملون و وارد شده الناس مجزیون باعمالهم
ان خیرا فخیر و ان شرا فشر پس مسلم است که بر اعمال سیئه صادره از انسان ثمرات و خواص مترتب است
هم در دنیا از بلیات و صدمات و محن و آلام و اسقام و هر گونه ملال و هم در آخرت از گرفتاریها و عقوبات
و سلاسل و اغلال و هر زمانی که گناه و معصیت در آن بیشتر و جری خلق در معاصی زیادتر شد بلیات و
حوادث و صدمات بیشتر گردد و چون هیچ زمانی از ازمنه معاصی بنی نوع انسان بکثرت و شدت این زمان
که آخر الزمان است نبوده لهذا بلیات این زمان از هر زمانی اعظم و اهول است چنانچه مشاهد و
محسوس

محسوس است که بعضی خلق در این زمان تمنا میکنند فقدان اعظم نعمتهای خداوند سبحان را که حیات و
زندگانی بوده باشد چنانچه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین اخبار از این مطلب فرموده
و بلسان حقیقت ترجمان بیان نموده که در آخر الزمان آنقدر کار سخت شود بر مردمان که به بیند مردی را
در جنازه گذارده میبرند بغیر سنان بگوید ای کاش من بجای این مرده بودم باو گفته شود تو چه میدانی
بضلالت مرده است یا بهدایت که تمنا میکنی مقام او را در جواب گوید کاش من بجای او مرده بودم
اگر چه بضلالت باشد و شخص از وجود خود بیزاری میجوید و تمنای مرگ باخصوص ضلالت نمی نماید
الا پس از سخت شدن بلاها چنانچه بعضی از جهال از شدت بلیه خود را به تریاک و غیره هلاک میکنند
و این شدت بلاها از ثمرات معاصی است که از خلق صادر میشود زیرا که گناه از اوج عالم افلاک تا بسیط
عالم خاک تاثیر میکند و اثرش در عرش برین تا بسیط زمین ظاهر میشود که عرش را متزلزل میکند آسمانها
منبطی خورشید منکسف میگردد ستاره نجم میشود سرخی در آسمان ظاهر میشود قرص منخسف گردد
هوا متغیر گردد عفونت در هوا پیدا شود سنگ از آسمان ببارد باران حبس شود باران بی وقت بیاید
زمین برکاتش را منع کند شهرها ویران گردد نرخها گران شود اشرار مسلط گردند بازارها کساد شود
حیوانها هلاک شوند تجارتها بی نفع گردد راهها ناامن شود وبا و طاعون و سایر امراض پیدا شود
زلزله شود مرگ مفاجاة زیاد گردد عبادت ترک شود دعا مستجاب نگردد سلب توفیق شود
دلها سخت شود عمرها کوتاه گردد لباسها زود مندرس شود خانها خراب گردد سلسلها منقرض شود
مالها تلف گردد قرآن مهجور شود روزها تنگ شود نسلها قطع شود کافر مسلط گردد یاد خدا
فراموش شود غیرت تمام گردد مومن خوار شود قلب سلطان سخت گردد دین از دست خلق برود دین و ایمان
از دنیا بروند ظهور حضرت حجه تاخیر افتد میوها کم شود آب چشمها کم گردد عدالت [illegible] شود نعمتها تغییر

کند پردها پاره شود هوا تاریک شود فتنه و آشوب زیاد گردد قلب مبارک امام زمان مکدر شود آفت
در محصولات زیاد شود فقر شایع شود و غیر اینها که در کتاب منهج الواعظین استقصا نموده ام و از مضامین
اخبار ائمه اطهار بدست آورده ام و در اثبات هر کدام چند حدیث ایراد نموده ام و هر که را در اخبار تتبع است این
مطلب را یافته و میداند و بعضی خلق را عقیده فاسده آن باشد که گناه و معاصی چون دود دیلمان و بخار سماوات
و جزو هوا میشود و اصلا ثمری و اثری ندارد غافل از آنکه گناه چون بذر است که میکارند و سبز میشود و
چون درخت است که مینشانند و میوه میدهد چنانچه از آیات و اخبار و فقرات ادعیه عرفه و لیله جمعه این مطلب
محقق و معلوم میشود و گرفتاری ما خلق ببلاها و بر بیشتر اینها و غمها و غصهها و دردها و مرضها کلا بواسطه
گناه است که یا خود مرتکب شده و یا از همسایه و اهل محله یا اهل ولایت صادر شده است زیرا که فرموده خداوند
جلیل در سوراخ خود عقرب سکینه که چراغانه خود را در همسایگی اهل معصیت و ظلم قرار داده است و حدیث تبدیل
تارک الصلوة در شاخه درخت خرما و بدان واسطه شدن صیحت بر زندگانی آن دو بندان تارک الصلوة در دریا
معذب شدن عاصیان معروف و مشهور است نه آنکه هر کس گوید من گناه نکرده یا نیکم است گفته باشد زیرا که
فریضه واجبی هست که از ضروریات دین و اعظم فرائض مسلمین است و هر مکلفی بر حسب مقدور لو واجب و فرض
است و اکثر و اغلب خلق ترک این فریضه واجب را نموده و می نمایند و آن امر بمعروف و نهی از منکر است که اعظم
فرائض و واجبات و اقدم و الزم طاعات و عبادات است که شکوه دین و رواج ملت و آئین است و حفظ جان و
مال و ناموس بنی نوع انسان کلا حاصل از این فریضه و مترتب بر آن است و نظام عالم و عیش فرزندان آدم بدین فریضه
حاصل و قوام است بلکه ارسال رسل و انزال کتب بجهت اقامه همین فریضه است که هر گاه امر بمعروف و نهی از منکر
نباشد نه دین را رواجی و نه دولت را انتظامی خواهد بود و هر وقت این فریضه مهجور و متروک شد همانا دین رو به
ضعف و سستی خواهد نهاد و حالی آنکه امر معکوس شود و این مخصوص است باخر الزمان و از علائم آن است
چنانکه

چنانکه در حدیث سلمان مسطور است که خدمت خاتم پیغمبران عرض میکند که اهل آخر الزمان ترک امر بمعروف و نهی
از منکر میکنند پیغمبر فرمود بلکه بدتر که امر بمنکر و نهی از معروف کنند و بلکه بدتر که معروف در میان آنها
منکر شود و منکر معروف گردد و بعوض امر بمعروف و نهی از منکر دو کلمه در زبان خلق متداول و مشهور است
یکی بتو چه و یکی بمن چه و هر گاه خلق ترک این فریضه نمی نمودند کار دین و دنیا دشوار و امر معاش باین شدت
ناگوار نمیشد زیرا که امر بمعروف و نهی از منکر که ترک شد مردم مجری در معاصی میشوند و جری در معاصی سبب
نزول بلیات میشود که اعظم آن اثرها بنظر داعی تاخیر ظهور حضرت حجه الله عجل الله فرجه است که اشد بلیات و
اعظم مصیبات است که بخصوص سببش از دوام حبس امام همام که امروز والی ملک وجود و علت بقاء هر موجود است
گناه بوده باشد کدام مصیبت بالاتر و چه بلیه است از این بلا سخت تر باشد چنانکه در حدیث وارد است که
حضرت امام جعفر صادق فرمود که مقرر بود در سنه یکصد و شصت مجری این دولت حق ظاهر گردد و چون
کشتند جناب سید الشهدا را خداوند غضب کرد اهل زمین را و تاخیر انداخت امر را الحق این گناه عظیم و کم
معاصی مرجح غلبه شیطان و نفس اماره میشود تا آنکه جهت عقل ضعیف میشود و جهت نفس قوه میگیرد تا آنکه
وقت رفتن از دنیا با فریب شیطان نقد ایمان را باخته دست خالی میرود چنانکه فرموده اند آخر
الزمان صبح کنند در حالتیکه مومن باشند و شب کنند در حالتیکه از دین بیرون رفته باشند و شب
کنند با ایمان و صبح کنند در حالتیکه خالی از ایمان باشند پس عرض کنم که ثمر معاصی اشد از کفر است بدلیل چند
یکی آنکه بر کفار سنگ نبارید و شهری سرنگون نگردید ولی بر قوم لوط بواسطه لواط شهر ایشان سرنگون
گشت و سنگ بارید فجعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیهم حجارة من سجیل و همچنین دولت مجوس چهار
هزار سال با کفر طول کشید و دولت بنی امیه با وجود اسلام بزودی در مدت هشتاد سال منقرض شد پس
مسلم است که اثر معصیت سریع تر از اثر کفر است و این مطلب بر اکثر خلق مخفی و مستور است و معتقد اند

ودر مقام محاوره ومکالمه میگویند که فلان ارمنی یا فرنگی در فلان شب فلان معصیت مرتکب شد واصلا
صدمه ندید پس بنا بر این معصیت اثری داشته باشد ولاجرم در او ظاهر شد دیگر میدانند که ارمنی وفرنگی
وخارج از دین اسلام ماخوذ ومعاقب باعمال خود در دار دنیا نیست چرا که الدنیا جنة الکافر است وعقاب وجزاء
عمل او غالبا در آخرت است ومعذب است بعذاب ابدی ولی شخص مسلمان که گناهی مرتکب شد وبا بلا
شود واز دنیا برود جزاء سیئه او در دنیا داده میشود وهرگاه منجر در معاصی شد لجزاء الامر اسباب سلب
ایمان میشود پس اهم امور دفع معاصی است واسباب دفع معصیت امر بمعروف ونهی از منکر است که این فریضه
حتمیه الحصیه در امانه معصیت واقامه طاعت مانند عسکر ولشکر سلطان است در دفع اعادی واخذ مالیات که
این دو خاصیت لا محاله از وجود عسکر سلطان حاصل میشود ولهذا کسانی که امر بمعروف ونهی کنندگان از منکر جند الله و
لشکر خدا هستند که کنتم خیر امة اخرجت للناس یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر در شان ایشان نازل است
واز این بالاتر میشود که بدین واسطه خلیفه خدا وکتاب الله وخلیفه رسول الله میشود چه سلطان باشد وچه رعیت
نظر بحدیثی که شیخ طبرسی علیه الرحمه در مجمع البیان نقل فرموده است که قال رسول الله صلی الله علیه واله من امر بالمعروف
ونهی عن المنکر فهو خلیفة الله وخلیفة کتابه وخلیفة رسوله وظاهر وواضح است که شانی از این بالاتر ومقامی جلالی
از این رفیع تر نمیشود واکثر خلق از این فریضه غفلت دارند وسهل میشمارند بجهة آنکه آیات واخبار واحادیث
وارده در لزوم وفضل آن وعقوبات ترک آن وسایر امور متعلقه شرف وخاصیت آن را ندیده اند پس لازم شد
که در این مختصر اولا مقدمه بر سبیل اختصار نقلی در لزوم امر بمعروف ونهی از منکر وفضل آن وعقوبات ترک
آن وسایر امور متعلقه بآن نوشته شود وبعد شروع در مقصود نمایم مقدمه فی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
وفیها فصول الفصل الاول فی الآیات المنازلة فیه قال الله تبارک وتعالی فی سورة آل عمران ولتکن منکم امة یدعون
الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون وفی سورة التوبة التائبون العابدون الحامدون

السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر
المؤمنین وفی سورة آل عمران کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وفی سورة لقمان
یا بنی اقم الصلوة وامر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور الفصل الثانی
فی الکلمات الباهرات الواردة من حلال المشکلات قال علیه السلام الامر بالمعروف افضل اعمال الخلق وقال امر
بالمعروف تکن من اهله وانکر المنکر بیدک ولسانک وباین من فعله بجهدک ان اول ما تغلبون علیه من الجهاد
جهاد بایدیکم ثم بالسنتکم ثم بقلوبکم فمن لم یعرف بقلبه معروفا ولم ینکر منکرا قلب فجعل اعلاه اسفله ان الامر
بالمعروف والنهی عن المنکر لا یقربان من اجل ولا ینقصان من رزق ولکن یضاعفان فی الثواب ویعظمان
الاجر غایة الدین الامر بالمعروف والنهی عن المنکر من انکر المنکر بیده ولسانه وقلبه فذلک المستکمل لخصال
الخیر ومنهم من انکر المنکر بلسانه وقلبه والتارک بیده فذلک المتمسک بخصلتین من خصال الخیر ومضیع
خصلة ومنهم من انکر المنکر بلسانه والتارک بیده وقلبه فذلک المضیع لخصلتین من الثلاث ومتمسک بواحدة
ومنهم من ترک الانکار بقلبه قوام الشریعة الامر بالمعروف والنهی عن المنکر کن للمعروف امرا وللمنکر ناهیا ولمن
حرمک معطیا وبالخیر عاملا وللشر مانعا ولعظات مستمعا ولهواک مسوفا من امر بالمعروف شد ظهور
المؤمنین ورغم انوف الفاسقین الفصل الثالث فی معنی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر بدانکه امر طلب فعل
است از غیر خود بر وجه استعلاء ونهی طلب ترک یا کف است واکثر متکلمان بر آنند که امر ونهی از فروض
کفایات است وتردد بعضی از ایشان از فروض اعیان است واین مختار شیخ ابو جعفر است پس واجب است
بر مکلفان علی الاعیان که مبادرت کنند بامر ونهی واگرچه دانسته باشند که بعضی دیگر قیام بان خواهند
نمود تا آنکه همه بدانند که امر ونهی موثر شده واگر کفائی بود قیام بعضی بجهة تحقق تاثیر از بعضی کافی میبود

واکثر علماء بر آنند که وجوب آن عینی است وخلافی نیست در آنکه وجوب آن شرعی است خلاف در این است که وجوب
عقلی است یا نه شیخ مذکور قائل است بوجوب عقلی زیرا که این هر دو لطف اند وهر لطف واجب است وسید مرتضی
علم الهدی روح الله روحه منع آن فرموده واگر نه لازم آید وقوع هر معروف وارتفاع هر منکر ویا اخلال حق تعالی
بواجب واین هر دو باطل اند وملازمت ظاهر میشود بآنکه واجب عقلی تخلف نمیشود واختلاف منسوب الیه ودر
این نظر است زیرا که واجب مختلف است چه امر ونهی واجب است بر قادر بقلب ولسان وبر عاجز بقلب فقط وهرگاه
مختلف باشد ثابت یا این اختلاف انجاز است چه واجب بر او سبحانه تخویف است وانذار تا تکلیف باطل نشود
واصح آنست که در عقل چیزی نیست که دلالت بر وجوب امر ونهی کند مگر بر سبیل دفع ضرر ومعروف فعل حسنی است که
مشتمل باشد بر صفة راجحه ومنکر فعل قبیح است که مشتمل باشد بر صفة مرجوحه ومعروف آنست که موافق کتاب و
سنت باشد ومنکر آنکه خدا ورسول از آن نهی کرده اند وگویند معروف هر چیزیست که عقل یا شرع تحسین آن باشد
ومنکر هر چیز که عقل یا شرع منکر آن شود الفصل الرابع فی بیان لزوم الامر بالمعروف والنهی عن المنکر بدانکه از
اشرف واعظم فرائض وواجبات والزم واقدم طاعات وعبادات امر بمعروف ونهی از منکر است چرا که قوام
شریعت ورواج دین وملت باین دو امر است که اگر بساط امر بمعروف ونهی از منکر پیچیده واساس آن برچیده
شود ابواب نبوت از میان مردم برطرف واحکام دین وملت ضایع وتلف میگردد وجهل ونادانی عالم را شامل
وضلالت وگمراهی برای عموم عباد حاصل میشود آثار شریعت رسول رب العالمین فراموش وچراغ آئین سید
المرسلین خاموش میشود احکام شرع ضایع وفتنه وفساد شایع میشود واز این است که می بینی ومیشنوی که در
هر روزگاری قوی النفس دین داری که حکم او نافذ وجاری بود از علماء صاحب دیانت یا امراء صاحب سعادت
اتفاق این کار در دامن همت بر میان زده بود در راه ترویج دین وآئین از ملامت سرزنش مردمان اندیشه نکرده همه
مردمان بوظائف طاعات ومراسم شامل ورغبت وتحصیل علم وعمل راغب میشدند وبرکات از آسمان بر ایشان

نازل وخیر وبرکت از زمین بر ایشان حاصل گردیده بود وهر زمانی که عالم عامل یا سلطان عادل همت بر این
امر عظیم نگماشت واین کار را مهجور وسهل انگاشت امر مردم فاسد وبازار علم وعمل کاسد گشته مردم بلهو ولعب
مشغول وبلهو وهوس گرفتار وخود سر شده یاد خدا وروز جزا فراموش واز باده معاصی وملاهی مست
ومدهوش گشتند این است که در آیات واخبار بر ترک امر بمعروف ونهی از منکر مذمت بسیار وارد شده خدای
تعالی میفرماید لولا ینهیهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون یعنی
چرا نهی نمیکنند علما ودانایان ایشان از گفتار گناه وخوردن حرام هر آینه بد کاری است آنچه میکنند
واز حضرت رسالت منقول است که باید البته امر بمعروف کنید ونهی از منکر نمائید والا بدان شما بر شما
مسلط وعامل میشوند پس خوبان شما دست بدعا بردارند ودعای ایشان بدرجه اجابت نمیرسد
انشاء الله وآیات منقول است که فرمود امر بمعروف ونهی از منکر دو مخلوقند از مخلوقهای الهی پس هر که یاری
کند ایشان را خدا او را عزیز کند وهر که ذلیل کند ایشان را خدا او را ذلیل کرداند وفرمود که رسول خدا ما را
امر کرد که ملاقات کنیم با اهل معاصی با روهای درهم کشیده یعنی آنحضرت بطایفه از اصحاب خود فرمود
که بر من لازم است که بگناهان شما آن گناه کار را مواخذه نمایم وچگونه لازم نباشد وحال آنکه از مردی
از شما عمل قبیحی بشما میرسد وانکار بر او نمیکنید واز او دوری نمینمائید واذیت بوی نمیرسانید تا او آن را ترک کند
وفرمود که البته بازخواهم کرد گناه نادان شما را بر علماء ودانایان شما چه چیز باز میدارد شما را که چون از مردی از
شما معصیتی بشما میرسد بنزد او بیائید واو را سرزنش کنید وپند ونصیحت دهید شخصی عرض کرد که قبول نمیکنند
فرمود از ایشان دوری کنید واز نشستن با ایشان اجتناب نمائید در کتاب بحار مجلسی علیه الرحمة از در المنثور
سیوطی از عبدالله بن معقل روایت نموده که قال رسول الله ص ان عیسی بن مریم قال یا معاشر الحواریین الصلوة

جامعة فخرج الحواريون في هيئة العبادة قد تضمرت البطون وغارت العيون واصفرت الالوان فسار بهم
عيسى فلاة من الارض فقام على راس جرثومة فحمد الله واثنى عليه ثم انشا يتلو عليهم من آيات الله وحكمه فقال
يا معشر الحواريين اسمعوا ما اقول لكم اني لاجد في كتاب الله المنزل الذي انزله الله في الانجيل اشياء معلومة
فاعملوا بها قالوا يا روح الله وما هي قال خلق الليل لثلث خصال وخلق النهار لسبع خصال فمن مضى عليه الليل
والنهار وهو في غير هذه الخصال خاصمه الليل والنهار يوم القيمة فخلق الليل لتسكن فيه العروق الفاترة
التي اتعبتها في نهارك وتستغفر لذنبك الذي كسبته بالنهار ثم لا تعود فيه وتقنت فيه قنوت الصابرين
فثلث تنام وثلث تقوم وثلث تضرع الى ربك وخلق النهار لتؤدي فيه الصلوة المفروضة التي عنها
تسئل وبها تحاسب وتبر والديك وان تضرب في الارض لطلب المعيشة ليومك وان تعود فيه وليا لله كي يتغمدكم
الله برحمته وان تشيعوا فيه جنازة كي تنقلبوا مغفورا لكم وان تامروا بالمعروف وتنهوا عن المنكر فهو ذروة
الايمان وقوام الدين وان تجاهدوا في سبيل الله تزاحموا ابراهيم خليل الرحمن ومن مضى عليه الليل والنهار وهو
في غير هذه الخصال خاصمه الليل والنهار عند مليك مقتدر و در مجموعه ورام از سید انام علیه واله السلام نقل است
منقول است که فرمودند بدرستیکه بر هر مسلمانی لازم است که هر روز صدقه بدهد صحابه عرض کردند یعنی کسی است
که توانائی این کار داشته باشد آنحضرت جواب دادند که خس و خار از جاده مردمان دور کردن صدقه است و راه
نمودن بغیر یا نصدقه است و عیادت بیمار نمودن صدقه است وامر بمعروف و نهی از منکر صدقه است و جواب
سلام دادن تصدق است و در کتاب کافی است از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر ع در جمله حدیثی فرمودند ان
الامر بالمعروف والنهي عن المنكر سبيل الانبياء ومنهاج الصلحاء فريضة عظيمة بها تقام الفرائض وتامن المذاهب
وتحل المكاسب وترد المظالم وتعمر الارض وينتصف من الاعداء ويستقيم الامر و از ارشاد دیلمی روایت شده
که رسول

رسول خدا فرمودند نیست هیچ هدیه که مسلمانی برای برادر دینی خود بفرستد که بهتر باشد از کلمه حکمتی
که باعث زیادتی هدایت او گردد یا از طریقه ناشایسته او را باز دارد و باز گرداند و قال امیر المؤمنین
علیه السلام اتقوا الله واعلموا ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر لن يقربا اجلا ولن يقطعا رزقا در مقام
لزوم امر بمعروف و دفع توهم اینکه شاید امر و نهی کسی مرا هلاک کند یا قطع مواجب یا منفعتی شود
که ضرر جانی یا مالی وارد آید پس ترک کنم مترس باید از خدا به پرهیزید و بدانید که امر بمعروف و نهی از منکر
پیش از اجل کسی را نمیکشد و روزی مقدر را بر نمیگرداند بلکه بمقتضای ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم
خاصیت این عمل شریف را خداوند تبارک و تعالی قرار داده که صاحبش عزیز دارین و مقضی المرام نشاتین بوده
باشد و موجب کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله محسوب گردیده که ده نفر ثابت قدم در این کار
پیوسته غالب بر زیاده از هزار نفر از اهل معصیت و ما فیشان خیشان منتهی بخبر است که گویا معجزه
ظاهر است از شریعت مطهره که احدی از امر بمعروف تا کنون کسی ندیده که ذلیل و خوار طایفه اشرار
گردد یا گرفتار شده باشد و زنگار شود و مجاهده کردن حقیقی چنین است و پاداشش شریعت چنین است خاصه
مفضل بن یسار میگوید که پرسیدم از امام محمد باقر از معنی و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا آنحضرت فرمودند
یعنی نجات بعد نفس را از سوختن یا غرق شدن عرض کردم پس هر که او را از گمراهی براه هدایت رساند فرمودند
این تاویل اعظم این آیه شریفه است و سماعه میگوید که حضرت صادق ع فرمودند من اخرجها من ضلال الی هدی
فکانما احیاها ومن اخرجها من هدی الی ضلال فکانما قتلها و کسی را نرسد که خیال کند و بگوید که چه دخل
بمن دارد که او اگر فرموده دستور بخصوص خود عامل است و لو دیگران خواب باشند مرا جای دیگر خیالش بعضی
گمان میکنند زیرا که بعد ظهور اثر دو در غضب الهی تمامی را فرو میگیرد چون فرموده اند صلوات علیه

روزگار تمام خلق میشود زیرا که بنی آدم اجزاء یکدیگرند که در آفرینش زیک جوهرند چو عضوی
بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار که مثل در این مقام مثل یک کشتی است اگر یکی
از اهل آن کشتی بدست گیرد و خواهد موضع نشستن خود را سوراخ کند که جای خود من است چه دخل بشما دارد
و دیگران به پیش بندان منع بود منعش نکنند و منعش نکنند کشتی را سوراخ کند تمام غرق میشوند
اینست که وارد شده از حضرت رسول الله که ان قوما رکبوا في السفينة واقتسموا فصار لكل واحد منهم موضع
فنقر رجل موضعه بفاس فقالوا ما تصنع قال هو مكاني اصنع به ما شئت فان اخذوا على يديه نجا ونجوا وان
لم ياخذوا على يديه هلك وهلكوا و از حضرت رسول مروی است که هیچ قومی نیست که معصیت کنند و در میان
ایشان کسی باشد که قدرت داشته باشد ایشان را منع کند و نکند مگر اینکه نزدیک است که خدا تعالی فرو گیرد
ایشان را بعذابی که از نزد او نازل گردد و بسند صحیح منقول است که حضرت امام موسی کاظم یکی از صحابه خود را
منع نمود از هم نشینی کردن با یکی از اهل ضلال که اعتقاد سخیفی داشت پس او عرض کرد یا ابن رسول الله ایشان
خالوی من است فرمودند هر که باشد صاحب اعتقاد سخیف باشد با او همنشینی مکن یا با ما الفت او خواهد
بکیسه چه ضرر به عهد او در هر گاه خاصه من اعتقاد دارم غلط اندام فرمودند که ایمنی تو ازینکه عذاب بر او نازل شود هم
تو نیز معذب شوی آیا نمیدانی که یکی از اصحاب موسی پدرش از اصحاب فرعون بود چون لشکر فرعون از عقب
لشکر موسی آمدند برگشت و نزدیک پدر خود آمد که او را موعظه کند و بلشکر موسی ملحق سازد پس با او گفتگو میکرد
تا بکنار دریا آمدند او نیز با لشکر فرعون غرق شد پس حضرت فرمودند که در رحمت خدا است ولکن چون
عذاب نازل میشود فرا میگیرد جماعتی را که همسایه گناهکار باشند و باز در حدیث معتبر وارد شده است که
بسا میشود که مومنی بجهة ابتلا میشود بسبب آنکه در حوالی جمعی از گناهکاران بجا گرفته پس حضرت فرمود که عرض
بکنید با صاحبان دین هائی بوده هر گاه با وجود ضعف و ناتوانی و برائت از جرم گناه و عدم استحقاق
عذاب

عذاب و عقاب بسبب آنکه سوراخ آن در قرب گناهکاران واقع شده باشد معذب گردد پس چگونه آدمی
با قوت و توانائی و قدرت بر دوری ارباب معاصی و اجتناب و احتراز بدست و زبان و دل و استحقاق
عذاب بسیار و عقاب بیشمار بسبب مجالست با اشرار مورد سخط و عقوبت خداوند قهار نشود
نعوذ بالله منه و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بنی اسرائیل فرمود که براستی میگویم بشما که گاه هست
آتشی در خانه می افتد و از خانه بخانه دیگر سرایت میکند تا خانهای بسیار را میسوزاند مگر آنکه خانه اول را
تدارک کنند و خراب کنند تا خانهای دیگر از آتش سالم مانند همچنین ظلم مانند آتش است اگر ظالم اول را منع کنند
و نهی از ظلم نمایند و دستش را کوتاه کنند بعد از او ظالم دیگری بهم نرسد که در ظلم پیروی او کند چنانچه آتش اگر خانه
اول چوب و تخته نیابد که بسوزاند سرایت بخانه دیگر نمیکند براستی میگویم بشما که هر که ببیند ماری متوجه برادر
مؤمن او است که او را بگزد و خبردارش نکند او را تا مار او را بکشد ایمن نخواهد بود از آنکه شریک باشد در
خون او و همچنین هر که ببیند برادر مؤمن او گناهی میکند او را از عاقبت آن گناه نترساند تا وبال گناه
باو برسد ایمن نباشد از آنکه در گناه او شریک باشد و کسیکه قادر باشد که ظالمی را از ظلم منع نماید و نکند
چنانست که خود آن ظلم را کرده باشد و چگونه ظالم از ستم خود بکشد و نترسد و حال آنکه ایمن است در میان
شما و کسی او را منع و نهی نمیکند و سرزنش نمیکند و کسی دستش را از ظلم نمیگیرد پس چرا دست کوتاه کنند
سفها آن چگونه مغرور نشوند بسبب خود یا چنین نیست شما که بگوئید ما ظلم نمیکنیم هر که خواهد ظلم بکند
و میبینید که ظلم میکنند و منع نمیکنید و سعی در دفع آن نمینمایید اگر چنین میبود که شما گمان کردید خدا
در وقتیکه عذاب بر ظالمان میفرستاد میبایستی عذاب او را فرا نگیرد یعنی آنها را که ظلم نکرده اند و منع هم
نکرده اند حال آنکه خدا هر گاه بر گروهی عذاب فرستاده است هر دو طایفه را عذاب فرو گرفته است وای بر

شما ای بندهای بیچگونه امید دارید که خدا ایمن گرداند شما را از ترس روز قیامت و حال آنکه از مردم میترسید
در طاعت خدا و اطاعت مردم میکنید در معصیت خدا و وفا بعهد مردم میکنید در امری چند که شکستهٔ
عهد خداست الفصل الرابع فی فضل الامر بالمعروف والنهی عن المنکر روی عن الصادق ع قال جاء رجل من
خثعم الی رسول الله ص فقال یا رسول الله اخبرنی ما افضل الاعمال فقال الاسلام والایمان بالله قال ثم ماذا قال صلة
الرحم قال ثم ماذا قال الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فقال الرجل فای الاعمال ابغض الی الله تعالی فقال الشرک بالله قال ثم
قال ثم ماذا قال قطیعة الرحم قال ثم ماذا قال ترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الفصل الخامس فی فضل الامر
بالمعروف والناهی عن المنکر فی مجمع البیان من امر بالمعروف ونهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی الارض و خلیفة
کتابه و خلیفة رسوله در اخبار مرسله روایت شده است که روزی نزد جناب رسالتماب بحث از فضیلت
آن دو مردی بر آمد که یکی از آنها ابدا از ادای نماز فریضه خود می نشست و تعلیم میکند مردمان را از مراتب خیر و معروف
و دیگری همه روزها روزه میگرفت و شبها تا بصبح بعبادت مشغول باشد که کدام یک افضل اند انحضرت فرمودند
که فضیلت مرد اول که معلم خیر است بر آن دوم که صائم النهار و قائم اللیل میباشد مثل فضیلت من است بر همه
شما ها و در حدیث دیگر وارد شد که آن سرور پرسیدند در حالتیکه بر بالای منبر بود که من خیر الناس کیست
بهترین مردمان قال آمرهم بالمعروف وانهاهم عن المنکر واوصلهم للرحم در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است
که حضرت رسول بعد از حکم سعد بن معاذ فرمودند این سعادتمند از نیکان بندگان خداست اختیار کرد رضای
خدا را بر سخط خویشان و دامادان خود از یهود و امر کرد بمعروف و نهی کرد از منکر و غضب کرد برای محمد ص و برای
علی ولی خدا پس چون سعد برحمت ایزدی واصل شد بعد از آنکه سینه اش از اندوه نی فریضه فارغ شده دهم کشته
شدند حضرت فرمود که ای سعد بخشنود که مانند استخوانی بودی بند شده در گلوی کافران اگر میماندی منکرانی

که گوساله

که گوساله سامری را در مدینه که بیضه اسلام است نصب کنند بخلاف الفصل السادس فی ذم تارکی
الامر بالمعروف والنهی عن المنکر در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده قال رسول الله ص کیف
بکم اذا فسدت نساؤکم وفسق شبابکم ولم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنکر یعنی پیغمبر خدا ص فرمود چگونه
خواهد بود حال شما ها در آن زمان که ضایع شوند زنان شما و معصیت کار کردند جوانان شما و شما در آن زمان
هانه امر بمعروف کنید و نه نهی از منکر پس عرض کردند یا رسول الله ایا میشود چنین چیزها فرمود بلی و بدتر از این هم ایا
چگونه خواهد شد حال شما ها در حالتیکه کار بجائی برسد که امر بمنکر و نهی از معروف کنید باز عرض کردند هم
چنین امری اتفاق خواهد افتاد فرمود بلی و بدتر از این هم ایا چگونه خواهد بود حالت شما ها هرگاه کار بجائی برسد
که ببینید معروف منکر شده و منکر معروف گشته و ایضا فی مجموعة الورام عن انس قال قلت یا رسول الله متی
نترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر قال اذا ظهر فیکم ما ظهر فی بنی اسرائیل قبلکم قالوا وما ذاک یا رسول الله
قال الادهان فی خیارکم والفاحشة فی شرارکم وتحول الملک فی صغارکم والفقه فی ارذالکم ومن کلام ابی عبد الله لبعض
اصحابه اذا رأیت السلطان یحتکر الطعام ورأیت اموال ذوی القربی تقسم فی الزور ویتغامر بها ویشرب بها الخمور
ورأیت الخمر یتداوی بها ویوصف للمریض لیشفی بها ورأیت الناس قد اجتمعوا فی ترک الامر بالمعروف والنهی عن
المنکر وترک التدین به ورأیت المنابر یؤمر علیها بالتقوی ولا یعمل القائل بها ورأیت الصلوة قد استخف باو فانها
قد استخف ورأیت الصدقة بالشفاعة لا یراد بها وجه الله عز وجل ویقطع لطلب الناس ورأیت الناس همهم
بطونهم وفروجهم لا یبالون بما اکلوا وما نکحوا ورأیت الدنیا قد اقبلت علیهم ورأیت اعلام الحق قد درست فکن علی حذر
واطلب عن الله عز وجل النجاة واعلم ان الناس فی سخط الله عز وجل فی خلاف تام علیه فان نزل بهم العذاب فکنت فیهم
عجلت الی رحمة الله عز وجل وان اخرت وابتلوا کنت قد خرجت مما هم فیه من الجرأة علی الله عز وجل واعلم ان الله
لا یضیع اجر المحسنین وان رحمة الله قریب من المحسنین الفصل السابع فی عقاب تارکی الامر بالمعروف والنهی عن

المنکر از حضرت رسول الله مرویست که نیست هیچ قومی که در میان ایشان معصیان خدای عز وجل باشد و آنرا
تغییر نکنند مگر آنکه خدای عز وجل همه را عذاب کند یعنی آنرا که معصیت کند و آنرا که نکند و نبوی این اشارت
است بقول خدای تعالی کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه وقال صلی الله علیه وآله ایضا والذی نفسی بیده لیخرجن الناس
من امتی من قبورهم فی صورة القردة والخنازیر قالوا بما ذا یا رسول الله قال داهنوا اهل المعاصی وهم یستطیعون
و در مجموعهٔ ورام منقولست که در کتاب تورات نوشته شده است که هر کسی که همسایهٔ داشته باشد که بمعصیت
خدا مشغول باشد و او را منع و نهی ننماید پس او شریک آن همسایه خواهد بود در معصیت خدا و نیست هیچ مرد
مسلم و زن مسلمه که حفظ کنند همسایه خود را از معصیت خدا و او را امر بمعروف و نهی از منکر نماید مگر آنکه خدا تعالی
او را بگذراند از پل صراط قبل از سایر بندگان به پانصد سال و نیز به سند حسن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که یکی از علمای بنی اسرائیل را ملائکه در قبر نشانیدند و روح را باو برگردانیدند و گفتند ما صد تازیانه
عذاب از جانب رب الارباب مأموریم بر تو بزنیم گفت طاقت ندارم گفتند نود و نه تازیانه گفت طاقت ندارم
پس یک یک کم کردند تا بیک تازیانه رسید گفت طاقت ندارم گفتند چاره از آن نداری پرسید که بچه سبب این
تازیانه را بمن میزنید گفتند روزی بی وضو نماز کردی و روز دیگر به بندهٔ ضعیف مسکین مظلومی گذشتی که
بر او ستمی میشد و بتو استغاثه کرد و بفریاد او نرسیدی و دفع ضرر از او نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش
پر از آتش شد وقال صلی الله علیه وآله ان الناس اذا رأوا منکرا فلم یغیروه یوشک ان یعمهم الله بعقابه وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله یحشر یوم القیمة ناس من امتی من قبورهم علی صورة القردة والخنازیر بما داهنوا اهل المعاصی وکفوا عن
نهیهم وهم یستطیعون فلا بد من توطین النفس علی الصبر وتقلیل العلائق وقطع الطمع عن الخلائق حتی تزول عنه المداهنة
وقال رسول الله صلی الله علیه وآله عذب الله اهل قریة منها ثمانیة عشر الفا عملهم عمل الانبیاء قالوا یا رسول الله کیف قال
لم یکونوا یغضبون لله ولا یأمرون بالمعروف ولا ینهون عن منکر الفصل الثامن فی ثمرات الدنیویه للامر بالمعروف

والنهی

عن المنکر حکی ان زاهدا من التابعین کره ملاهی مروان بن الحکم الخلیفة فاتی له به فامر بان یلقی بین ایدی الاسد فالقی فلما
دخل ذلک الموضع افتتح الصلوة فجاءت الاسد وجعلت تحرک ذنبها حتی اجتمع علیه ما کان فی ذلک الموضع من
الاسد فجعلت تلحسه بالسنتها وهو یصلی ولا یبالی فلما اصبح مروان قال ما فعل بزاهد قیل القی بین ایدی
الاسد قال انظروا هل اکلته فجاؤا فوجدوا الاسد قد استانست به فتعجبوا من ذلک فاخرجوه وحملوه الی الخلیفة فقال
اما کنت تخاف منها قال لا انی کنت مشغولا متفکرا طول اللیل لم اتفرغ الی خوفهم فقال له فیما ذا تتفکر قال فی هذا
الاسد جعلت تلحسنی بالسنتها افکر لعابها طاهر او لا فتفکری فی هذا منعنی عن الخوف منها فتعجب منه فخلی
سبیله الفصل التاسع فی ثمرات الدنیویة لترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فرمود که بدترین کسی از خلقان
پیش خدای عز وجل آنست که امر بمعروف و نهی از منکر نکند و ایشان از آن قبیل باشد خدای عز وجل پادشاه ظالم بر
ایشان مسلط کند تا بر ایشان جور کند چون دعا کنند دعا ایشان مستجاب نباشد چنین آورده اند که حق تعالی
وحی کرد به یوشع بن نون که چهل هزار کس از نیکان قوم تو را هلاک خواهم کرد و شصت هزار از بدان یوشع گفت الهی
بدان را بواسطه جرم و بدی هلاک میکنی و نیکان را بچه سبب هلاک میکنی خطاب آمد بجهه آنکه نهی از منکر نمیکنند و
علانیه با دشمنان من در ساختند و با ایشان محشور بودند و پیاشامیدند بجهه حرمت من روی از ایشان منکر دانند
اثر قهرم ایشان را نیز هلاک میکنم و از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله مرویست که هر آن قومیکه در میان ایشان
مردی باشد که معصیت کند و ایشان توانائی باشد که منع کنند و نکنند خدای عز وجل آن قوم را همه را بعذاب گرفتار
کند الا آنکه توبه کنند وقال ع لا یزال الناس بخیر ما امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر وتعاونوا علی البر فاذا لم یفعلوا
ذلک نزعت منهم البرکات وسلط بعضهم علی بعض ولم یکن لهم ناصر فی الارض در آثار آورده اند که الله تعالی فرشتگان
فرستاد باهل شهری تا آن قوم را هلاک کنند و آن شهر را زیر و زبر کنند مردی را دیدند که در نماز بود ایشان

باسمان بالا رفتند تا خدا چه فرماید فرمان امد باز کردید وهمه را هلاک کنید که هرگز چون منکری دیدید

از بهر ما دوری ترش نکرد وایضا جمعی از کودکان در میان شهر خرومی را گرفته بودند و برهای وی را

میکندند و از ان تعذیب میکردند پیر را دیدند در میان ایشان که از امید بید و نهی نمیکرد و انکار نمی نمود

تا در بالعزة القوم را عقوبت کرد و ان شهر را بر زمین فرو برد الفصل العاشر فی ثمرات الاخرویه للامر بالمعروف

والنهی عن المنکر عن ابیعبدالله علیه السلام قال کان عابد فی بنی اسرائیل لم یقارن فی امر الدنیا فنخر الشیطان نخرة فاجتمع

الیه جنوده فقال من لی بفلان فقال بعضهم انا له فقال من این تاتیه فقال من ناحیة النساء قال لست له هو ممن لم

یجرب النساء قال الاخر انا له فقال من این تاتیه فقال له من ناحیة الشراب قال لست له لیس هذا بهذا قال الاخر انا له قال له من

این تاتیه قال من ناحیة البر قال انطلق فانت صاحبه فانطلق الی موضع الرجل فاقام عنده یصلی قال وکان الرجل ینام و

الشیطان لا ینام ویستریح والشیطان لا یستریح فتحول الیه الرجل وقد تقاصرت الیه نفسه واستصغر عمله فقال یا عبد الله

انی اذنبت ذنبا وانا نادم تائب منه فاذا ذکرت الذنب قویت علی الصلوة قال فاخبرنی بذنبک حتی اعمله واتوب

فاذا ذکرته قویت علی الصلوة قال ادخل المدینة فاسئل عن فلانة البغیة فاعطها درهمین ونل منها قال ومن این

لی درهمین وما ادری ما الدرهمین فتناول الشیطان من تحت قدمه درهمین فناوله ایاهما فقام ودخل المدینة وسئل

عن منزل فلانة البغیة فارشدوه الناس وظنوا انه جاء یعظها فارشدوه الیها فرمی الیها الدرهمین وقال قومی

فقامت ودخلت منزلها وقال ادخل وقالت انک جئتنی بهیئة لیس یؤتی مثلی فی مثلها فاخبرنی بخبرک فخکی

لها القصة فقالت یا عبد الله ان ترک الذنب اهون من طلب التوبة ولیس کل من طلب التوبة وجدها وانما ینبغی ان یکون

هذا شیطانا تمثل لک فانصرف فانک لا تری شیئا فانصرف وماتت من لیلتها فاصبحت فاذا علی بابها مکتوب احضروا فلانة

فانها من اهل الجنة فارتاب الناس ومکثوا ثلاثا لا یدفنونها ارتیابا فی امرها فاوحی الله الی نبی من انبیاء بنی اسرائیل

لا اعلمه

لا اعلمه الا موسی بن عمران ان ائت فلانة وصل علیها وامر الناس ان یصلوا علیها فانی قد غفرت لها واوجبت لها

الجنة بتثبیطها عبدی فلانا عن معصیتی یعنی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که عابدی در بنی اسرائیل بود که هرگز

متوجه امور دنیا نشده بود پس ابلیس پر تلبیس صدائی از بینی خود کرد که همه لشکرهای او جمع شدند پس گفت

کیست که برود و فلان عابد را از راه گمراه کند پس یکی از ایشان گفت که من میروم پرسید که چگونه او را از راه گمراه

میکنی گفت که از راه زنان گفت کار تو نیست او با زنان مباشرت نکرده است لذت ان را نیافته است دیگری گفت

از راه شراب گفت نه تو اهلش نیست او شراب نمی اندیشد دیگری گفت من میروم پرسید که از چه راه گفت از راه نیکی و

عبادت گفت برو که تو یار اوئی پس ان شیطان بصورت مردی شد و رفت بانجا که او عبادت میکرد و برابر او

ایستاد و مشغول نماز شد عابد خواب میکرد و شیطان خواب نمیکرد عابد استراحت میکرد و شیطان استراحت نمیکرد

پس عابد نزد شیطان رفت از روی شکستگی و اخلاص عمل خود را حقیر شمرد در جنب عمل او و باو گفت که بچه چیز تو را

چنین قوتی بر عبادت بهم رسیده است شیطان جوابش نگفت باز مرتبه دیگر نزد او رفت والتماس کرد که باو سخن

بگوید و پرسید که بچه عمل باین مرتبه رسیده گفت ای بنده خدا گناهی کرده ام و توبه نموده ام هر وقت گناه بخاطرم

میاید قوت بر نماز بهم میرسانم عابد گفت بگو چه گناه کردی تا من نیز انگناه را بکنم و توبه کنم و هر وقت مست در

عبادت شوم بخاطر بیاورم شاید بمرتبه تو برسم و این قوت که تو بر نماز داری بهم رسانم گفت داخل شهر شو خانه فلان

فاحشه را بپرس دو درم باو بده و با او زنا کن گفت دو درم را از کجا بیاورم من نمیدانم که دو درم چه چیز است

هرگز متوجه دنیا نشده ام پس شیطان از زیر پای خود دو درم باو داد پس عابد با ان جامههای عبادت متوجه شهر شد

واحوال خانه ان فاحشه را پرسید مردم نشان دادند و گمان کردند که عابد امده است او را هدایت کند چون عابد

داخل خانه زن شد دو درم را بسوی او انداخت و گفت برخیز پس ان زن برخواست و داخل خانه شد و عابد

را بخانه طلبید و گفت ای مرد بهیئتی داخل خانه من شده که کسی نزد من باین هیئت نیامده و نمیاید بحق خود را

من بگو که بچه سبب متوجه انکار شده پس چون عابد خود را با ان زن نقل کرد زن گفت ای بنده خدای ترک گناه

اسان تر از توبه کردنست چنین نیست که هر که خواهد توبه کند او را میسر شود البته مرد شیطانی بوده که متشکل شده بود

برای تو الحال برو بجای خود که او را در انجا نخواهی یافت پس عابد برگشت و ان زن زناکار در همان شب مرد

چون صبح شد بر در خانه او نوشته شده بود که حاضر شوید بجنازه فلانه زن که او از اهل بهشت است پس مردم

شک افتادند سه روز او را دفن نکردند برای شکی که در امر او داشتند پس حق تعالی وحی نمود بسوی پیغمبری

از پیغمبران و گمان دارم که بحضرت فرمودند که گمان ندارم مگر موسی را که برو بفلان جای و بر فلان فاحشه نماز کن و امر

کن مردم را بر او نماز کنند که من او را امرزیدم و بهشت را بر او واجب گردانیدم بسبب انکه بنده مرا از معصیت من

باز داشت و در حدیث دیگر وارد شده است که در بهشت صبر هست چون بهشت که او را علیا می نامند و

مرد فنیکه ان حور یه بر راه میافتد هفتاد هزار کنیزان خدمتکار او نیز از طرف راست او میدوند و هفتاد هزار از

جانب چپ او میروند و در ذکر ان حوریه این است که این الامرون بالمعروف والناهون عن المنکر یعنی کجایند انکسانیکه

در دار دنیا امر بمعروف و نهی از منکر کرده اند ورزقنا الله وجمیع الشیعه و ترسیده صبر از حضرت امام زین العابدین

منقول است که حضرت موسی مناجات کرد با حق تعالی که پروردگارا کیستند مخصوصان تو که ایشان را در روز قیامت در سایه

عرش خود جای میدهی در روزیکه سایه بجز سایه عرش نباشد پس حق تعالی وحی کرد بسوی او انها که دلهای ایشان پاک است

از صفات ذمیمه و از خواهش گناهان و شده شبیه و دست ایشان خالی است از مال دنیا چون مرا یاد میکنند عظمت و

جلال من در نزد ایشان جلوه میکند انانکه اکتفا بطاعت من میکنند چنانچه طفل شیرخواره بشیر اکتفا میکنند انانکه

پناه بمساجد من میاورند چنانچه کرکسها باشیانه خود پناه میاورند انانکه چون می بینند که مردم معصیت مرا میکنند

میشوند

مشوید

غضب میایند مانند پلنگی که بخشم اید الفصل الحادی عشر فی عقاب من امر بالمعروف ولم یفعله فی روایة یجاء بالرجل

یوم القیمة فیلقی فی النار فیدور کما یدور الحمار بالرحی فیجمع اهل النار علیه فیقولون یا فلان ما شانک الیس کنت

تامر بالمعروف وتنهی عن المنکر فیقول کنت امرکم بالمعروف ولا اتیه وانهاکم عن المنکر واتیه وقال النبی صلی الله علیه واله وسلم

مررت لیلة اسری بی باقوام تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من هؤلاء یا جبرئیل فقال خطباء امتک الذین یقولون

ما لا یفعلون وخداوند عالمیان چنین اشخاص را مذمت فرموده و گناه بزرگ شمرده که فرموده یا ایها الذین امنوا

لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون الفصل الثانی عشر فی شرائط الامر بالمعروف و

النهی عن المنکر بدانکه علمای امامیه وفقهای اثنا عشریه کثر الله امثالهم در کتب خود نوشته اند که وجوب امر بمعروف

ونهی از منکر را چهار شرط است اول انکه علم داشته باشد بانکه این فعل بر ان لازم است یا حرام پس در امور متشابه

امر بمعروف ونهی از منکر وجوب ندارد بنابراین هر که علم بهم رسانید بوجوب امری یا حرمت ان بنحویکه احتمال اختلاف

واختلاف مجتهدین را در ان ندهد مثل انکه ضروری مذهب یا اجماعی همه علما باشد بر او لازم است که امر و نهی

در ان امر کند و کسیکه علم قطعی نداشته باشد بحکم جزئی و اجماعی نباشد یا احتمال اختلاف فقها را در ان امر بدهد

اگرچه خود مجتهد باشد و در ان حکم از رای داشته باشد یا رای یکی از مجتهدین دارد در ان بداند عنوان ندکسی را بعنوان

وجوب امر و نهی نماید و هر دو از امر بمعروف و نهی از منکر بعمل اورده مکو در حق کسیکه بداند لازم بر ان کس حکمی است که او

نیز میداند خلاصه کلام انکه در مسائل قطعیه اجماعیه بر همه کس امر بمعروف ونهی از منکر در حق هر کسی لازم است و امادر غیر

اجماعی واختلافی رای مجتهدین در ان مجتهد یا مقلد امر و نهی در ان میتوانند کرد مگر بر کسیکه بداند اعتقاد او هم موافق

اوست دوم انکه احتمال تاثیر داشته باشد در امر و نهی خود پس هر گاه یقین داند یا ظن غالب او ان باشد که اثری مترتب

نمیشود بر امر بمعروف ونهی از منکر واجب نخواهد بود سوم انکه متضمن مفسده و ضرری نباشد پس اگر در امر بمعروف

یا نهی از منکر مظنه ضرری بخود یا بیکی از مسلمانان باشد وجوب آن ساقط خواهد شد چنانکه در بعضی
از روایات رسیده که هرکه متعرض صاحب تسلط جابری شود و بلیه باو برسد اجر و ثواب برای او نخواهد
بود و آنچه مذکور شده که گرامی ترین شهیدان کسی است که سخن حقی در نزد ظالمی بگوید و او کشته شود
در صورتیست که ابتدا مظنه ضرری نداشته باشد و چنین داند که ضرری باو نخواهد داشت چهارم آنکه از
شخصی که معروف ترک شده یا منکر صادر گردیده آثار پشیمانی و توبه بظهور نرسد که اگر آن شخص نادم شود دیگر
احتیاج بامر معروف و نهی از منکر نیست پس اگر کسی مظنه یا علم حاصل کند بانتفاء شرایط و گوید در مورد
مخصوصی که نباید اعتراض و ایراد کرد و امر و نهی کرد باید تسلیم کرد و ساکت شد نمیتوان او را منع کرد و شماتت نمود
که چرا میگوئی یا نعوذ بالله گفت منکر این ضروری شده و از دین خارج هستی چرا که نظر بانتفاء شرایط است
و آنکه اثری مترتب نمیشود یا متضمن مفسده و ضرر است بلکه متضمن ضررها و مفسدها و شک نیست که در
انتفاء شرایط واجب نخواهد بود و از جمله امور یکه در امر بمعروف و نهی از منکر لازم است آنستکه علم بصدور آن
بهم رسیده باشد بنحویکه آدمی خود آنرا ببیند یا علم بآن بهم رساند بدون آنکه تجسس و تفحص کند اما محض احتمال
یا مظنه تجسس از آن جایز نیست و در صدد تفحص نباید بر آمد پس اگر کسی گمان برد که شخصی در خانه مشغول معصیتی است
اما یقین نداشته باشد نمیتواند داخل آنجا شد و نمیباید در صدد تفحص آن بر آمد و همچنین جایز نیست گوش فرا
داشتن تا معلوم شود که صدائیکه میآید معصیت است یا نه یا بوئیدن دهان کسی از برای آنکه معلوم کنی که شراب
خورده است یا نه یا تحقیق آنکه آیا در خانه شراب دارد یا نه و در ظرف اوست شراب است یا نه خلاصه آنکه تا علم
یا مظنه حاصل نشود تفحص و تجسس نمودن جایز نیست و از همسایه و رفقای فاسق تفتیش منع او کردن روا نه
بلی اگر کسی تفحص کرد و بر آن معلوم شد در آنوقت لازم است اگرچه ابتدا خوب نکرده است که تجسس نموده و لازم

بر

نیست که امر کننده و نهی نماینده عادل باشد بلی اگر خود هم آن معصیت را بکند بآن جهة عاصی و گناهکار خواهد
بود و اگر با وجود آن از دیگری مطلع شود و امر و نهی نکند او گناه کرده خواهد بود که اذ لا یسقط الواجب بترک
واجب آخر قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم مروا بالمعروف وان لم تفعلوا به وانهوا عن المنکر وان لم تنتهوا منه بلی کسیکه
خود مرتکب معصیتی باشد و دیگران را از آن نهی کند خالی از قباحت و شرمساری در نزد حضرت باری نیست که
فرموده لم تقولون ما لا تفعلون اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم لا تنه عن خلق وتأتی مثله عار علیک
اذا فعلت عظیم دیگر آنکه ابتدا کند در آن بالایسر فالایسر از قول و فعل دال برین ترتیب است قوله تعالی فاصلحوا
بینهما و بعد از آن فرمود فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله چه اصلاح را مقدم داشته بر مقاتله و شرط نیست در
مامور به و منهی عنه که مامور و ناهی آن مکلف بوده باشد بآن جهة غیر مکلف بآن هرگاه عالم باشد که غیر او امر را بآن
صنما بدعا جلست که منع او کند گفته اند که نهی از منکر از امر بمعروف عظیم تر است و وجوبش مؤکد تر و ترک آن
بعقوبت نزدیک تر از اینجا است که رب العالمین ترک نهی از منکر را بذکر مخصوص کرده اینجا که فرموده کانوا لا یتناهون
عن منکر فعلوه و آنکه فعل معروف نه بر هر کس واجب است و ترک منکر واجب است بر همه کس در همه حال و آنکه
انکار منکر بر سه ضرب است ضرب اول آنکه بدست تغییر دهد و منع نماید دوم آنکه بزبان تغییر کند و
سوم آنکه اگر نشد بآن دو قسم بدل انکار کند که در هر صورت واجب است نهی از منکر فرموده حضرت رسول
صلی الله علیه وآله من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف الایمان
و باید در شخص امر کننده و نهی نماینده بعد از علم و عقل و بلوغ چند امر باشد تا کلامش مؤثر باشد و زود از او پذیرفته
شود یکی آنکه قصدش رضای خدا یا اعزاز دین اسلام باشد دیگر آنکه باید شفقتش باشد با آنکه او را امر بمعروف
و نهی از منکر میکند برفق و آسانی گوید تا اثر کند و قولش بشنود خدای عز و جل چون موسی و هرون را

بسوی فرعون فرستاد فرمود که باوی به نرمی سخن گوئید که فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی سوم آنکه
صبور و حلیم باشد چون رنجی بوی رسد صبر کند چهارم آنکه مابین فرمایش خود کار کند تا بروی عیبی نکنند و از
تهدید اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم ایمن باشد خود نیز تا گرفته مدهوش دیگران بیکبار بهتر جای کند
انکار بر نشان قیل جاء رجل الی ابن عباس فقال انی ارید ان آمر بالمعروف وانهی عن المنکر قال ابلغت ذلک قال
ارجو قال ان لم تخش ان تفتضح بثلث آیات فی کتاب الله فافعل قال وما هی قال ابن عباس الاولی اتأمرون الناس بالبر
وتنسون انفسکم احکمت هذه الآیة قال لا قال فالآیة الثانیة قال لم تقولون ما لا تفعلون احکمت هذه الآیة قال لا قال فما
الآیة الثالثة قال قول العبد الصالح شعیب وما ارید ان اخالفکم الی ما انهاکم عنه احکمت هذه الآیات فاذا مرو انه
و اگر کسی گوید چون است مسلمانان را در آیه یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر و آیه وأمر بالمعروف وانه عن المنکر
بر این امر کرده اند و جای دیگر فرموده علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم جواب وی از دو وجه است اول آنکه علیکم انفسکم
حث است بر تغییر منکر اول بر خود بعد بر دیگران از اینجا است که خداوند تعالی وحی بعیسی فرستاد که یا عیسی عظ نفسک
فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحی منی دوم آنکه ابو ثعلبه روایت کرده است قال لقد سئلت رسول الله
فقال ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنکر فاذا رأیت شحا مطاعا وهوی متبعا واعجاب کل ذی رأی برأیه فعلیک
نفسک ودع امر العوام نتیجه چون ظاهر شد که رواج شریعت و قوام ملت و تشیید ارکان دین و رونق شریعت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله الطاهرین بجهة فریضه امر بمعروف و نهی از منکر است که الحق بمنزله جهاد بل
جهاد اکبر است و هرگاه این فریضه در شرایع مرسلین ملکه دولت نباشد هرج و مرج حاصل شود و در فتنه و فساد در
دین و ملت و مملکت یافت میشود اینستکه سلاطین هم مواظبت و مراقبت در اجراء و ابقاء این فریضه دارند و
هرگاه این کلامیکه در السنه اهل زمان شایع و ساری و جاری است در لسان مردمان قدیم هم بود اصل الشریف داروحی

وامراض

وامراض و مفاسد شرك را علاجی نیست در ارکان دین فساد و بازار شرع کساد میگردید والکلام تا فرجام
بتو چه و من چه میباشد که هرگاه کسی را گفتی گناه مکن در جواب گوید بتو چه من و تو را در یک قبر نگذارند
و بهر کس اعلام کردی فلان همسایه ات فلان معصیت را مرتکب است گفت بمن چه بدین جهة این فریضه مهجور
و متروک شده اگرچه در بعضی از مواضع فقدان شرایط و وجدان موانع است و بدین واسطه معذورند
ولی در جائیکه شرایطش موجود باشد و مانعی در کار نباشد باز امر و نهی در کار نیست دیگر آنکه هرگاه شخص
را میسر نشود که همسایه یا اهل بلد را امر بمعروف و نهی از منکر فرماید بجهة خوف از ضرر یا عدم شنوائی پس خود
را که میتواند امر بمعروف و نهی از منکر کند چرا که تصرف در وجود خود و اجزاء خود نمودن نه خوف ضرر است
و نه احتمال عدم پذیرائی چنانچه هرگاه چشم را گوید نظر بنامحرم نکن و گوش را باز دارد که صداهای محرمه نشنود
و دست را نگاه دارد که سر از نوع نکند و قدم را فرماید که بفساد حرکت نکند و دل را گوید بغض بندگان در
خود جای نده و زبان را فرماید که بر کذب و غیبت و نمامی و فتنه و فحش و شهادت ناحق و تشنیع فاحشه و
وعده خلاف و قسم کذب و امثال آن جاری نشود در این امر و نهی اعضاء نه خوف ضرر است و نه عدم پذیرائی چرا که
مسلم است که اعضاء انسانی در اطاعت دل بمنزله گوسفندند نسبت بشبان و بمنزله لشکرند برای سلطان دست
و پا در امر دل باشد مثلا هم چو اقدر دست موسی ابتضا ملکه مقرر است که تا دل امر و فرمایش نماید آنها بعمل خود
مشغول نگردند از این جهة است که بسیار صداها ملتذات و تحمد نشوند بجهة آنکه دل گوش را امر بشنیدن نکرده است
نمیشنود و بجهد را سؤال میکند و پا شود چه بسا مقابل چشم است و چشم او را نبیند بجهة آنکه دل فرمان نداده است
پس معلوم است که هر کس تصرفش و تسلطش در مملکت بدن خود نافذ است و اعضاء و جوارح خود را از ارتکاب
معاصی و فعل مناهی منع میفرماید و اگر این نوع امر بمعروف و نهی از منکر را اکثر دو بترا عمود کاشف این اسئله انتفاء
بوجوب این فریضه نداد و یا انعطلیب بزدن را سهل میشمارد یا منافع و مضار ترک آنرا نمیداند پس اگر طالب شدی

که در عداد آمرین بمعروف و ناهین عن المنکر محسوب گردی و در حزب مجاهدین شمار آئی بلکه جهاد اکبر را متحمل
شوی خود را بطاعت الهی امر کن چنانکه چشم را گوئی گریه کن یا عین ابکی للحسین و اهله عدم اذا ما قل منک الدمع
و دست را گوئی صدقه کن و قدم را گوئی بمساجد و زیارت سعی کن و دل را گوئی دوستی خود را با اهل بیت عصمت
زیاده کن و زبان را گوئی در قرائت قرآن و ذکر اخبار و تسبیح و اصلاح و موعظه و نشر فضائل و ذکر مسائل و توسط
و رفع فساد و شهادت حق و استغفار و غیر ذلک سعی کن و البته تمام اعضا اطاعت مینمایند و فرمان بردار میشوند
و هرگاه اعضا و جوارح خود را از ارتکاب معاصی ممانعت ننمود چگونه میتواند غیر خود را منع نماید شاه ولایت قسم
یاد میفرماید که هرگز یکبار امر بمعروف ننمودم الا آنکه بار اول یا در آخر آن معروف را بعمل آوردم و هرگز از منکر منع
ننمودم الا آنکه خود تارک آن بودم و تعجب است از بعضی خلق که میگویند چه شده که ما قدرت امر بمعروف و نهی از منکر را
نداریم و الا چنین و چنان میکردیم و این فریب نفس و غلبه شیطان است و ایشان غافل اند ازینکه قدرت بر اعضای خود دارد
و دائما در مناهی و معاصی حرکت میکنند بلی آنچه از عجائب امور این زمان از حالات مردمان مشاهده میشود این است که هرگاه
منکری معروف شد و معروفی منکر شد چنانکه در باره آخر الزمان خبر فرموده اند که منکر در میان ایشان معروف شود
و معروف منکر شود از ترس مردم در اجرا آن امر معکوس هر قدر بحجت آنها ممکن و میسر شود سعی و کوشش و اهتمام
میکنند تا آنکه آن منکر که معروف نام نهاده اند مثل سب سادات عالی درجات و اذیت بندگان طیبه و هتک حرمت
آنها و غیر ذلک دیگر فرو گذار نمینمایند و آن معروفی که در میان آنها منکر شده است که خدمت بندگان طیبه و رفع
ظلم و تعدی از خاندان رسالت باشد اصلا اعتنائی ندارند اگرچه به بینند دو طفل مسلم را مثل اجارت (?) رسن
بسته بسوی شط فرات میبرند و بجهه کشتن میکشند بدان در خارج زاده هم از میان رفتند و هم حتی ندا مرهای (?)
شنیع است بعلما اعلام که ایمه اسلام هستند الانام (?) که آنچه موافق طبع و سلیقه و میل آنها باشد و گویند چنین فرموده اند
کمال اطاعت و انقیاد دارد و لو آنکه دروغ باشد مثلا شهرت کند که فلان عالم فرموده است امسال مکه نروید گویند

من اثبار

من اثبار او واجب الاطاعه میدانم و تخلف از فرمایش نمیکنم و حال آنکه آن عالم اصلا چنین کلامی نفرموده باشد و هرگاه عالمی
بخط و مهر خود بنویسد و بفرماید که فلان سید فقیر و محتاج و پریشان است و هر کس با او احسانی کند اداء (?)
بنزان (?) است اصلا اعتنائی ندارد و میگویند اصلا این نوشته را قبول نداریم اگر راست میگفت چرا خودش اعانت
ننمود و رد مینمایند و کلماتی است از مجتهد مسلم میدهند که نعوذ بالله که هرگاه به یک عامی بگویی از مجالات (?)
او احتراز مینمایند و غافل از آنکه این عالم عامل و مجتهد جامع الشرائط نائب حضرت حجت است و رد او رد بر حضرت است
و در حد شرک است خلاصه چون این امر معروف منافی طبع اوست دیگر نه اعتقادی باو دارد و نه اطاعت میکند
چنانچه در قضیه هائله تازه در روز داخته این مطلب مشاهده و محسوس شد مادامیکه بر سبیل تهمت و افترا
میگفتند فلان عالم در باره فلانی چنین حکم در مقام قدح و ذم و توهین فلانی یا خبر دیگر داده میگفت نائب الامام
حجة الاسلام است و رئیس الفضلاء شیخ العلماء است اختیار دین ما بدست ایشان است بر ما لازم است
اطاعت فرمایش ایشان کنیم هرگاه تخلف کنیم از دین بیرون میرویم ایشان بر ما حق دارند منهم تابع ایشانم در مقام هتک
و انواع اذیت و آزار و بردن مال و فحش های ناروا دادن و دشنام و غیبتها و تهمتها و افتراها زدن و کشتن بر ما میدهند (?)
که نعوذ بالله [illegible] الی امة المشتکی و الی جدی محمد المصطفی و جدی المرتضی (?)
مجددا امر دیگر شد و فرمایش اعلام که نشر ز خاص و عام شد و حکم محکم حجة الاسلام که مطاع لازم الاتباع است با خط و مهر مبارکش
نادیت نمود و [illegible] بعضی اعلام را قبول ندارم و تعلق (?) بود و نوشته اش علی الرای من حاصل نمیشود
و مجال حرف زدن نداد و نظر کسانیکه حق سبحانه در حق شان فرموده کلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم فریقا کذبتم
و فریقا تقتلون اولی بر حضرت انتقام که خلد ملکه (?) در حق آنها میفرماید افرایت من اتخذ الهه هواه این انتقام نکند
نفس اماره الله هم چه نفس و شیطان و هوای نفس او میکنند اطاعت دارند و اسم را تعبد و اطاعت اهل شرع
و دین میگذارند و در حقیقت تابع هوای نفس شده است و الا پس چرا در صورت مخالفت با میلش اطاعت نمیکنند.

نمیکنند و اطاعت و تمکین ندارد و چون تابع هوای نفس شده اند کمال تجری در معاصی دارند که از اخبار در معاشرت
و مجالست خلق معلوم میشود آنچه در این زمان از سایر ازمنه علاوه و زیاد شده است در ارتکاب معاصی
چند چیز است که علاوه و زائد شده و هر یک موجب غضب خداوند علیم و نزول بلیات عظیم است اول آنکه
مردم سابق الایام گناه را مخفی و در پرده می نمودند نفسی که احدی بر آن گناه مطلع نشد الا خالق و پیغمبر و امام
و ملکین و یکنفر خادم و این قسم گناه مخفی صاحبش اقرب به نجات بود چنانکه اخبار در این باب بسیار است که مرد
گناه کار در عرصات نزد دیوان کتاب سیئات گریه میکند که الهی من این گناه را در دنیا نمودم و همسایه
من مطلع نشد چگونه در این فزع اکبر و حضور این همه خلق محشر و پیغمبران بخوانم خطاب میرسد پرده در میان تو
و آنها کشیده ام بجهت خودم بخوان که بدانی چه کرده و برو در بهشت دوم آنکه مردم سابق هرگاه گناهی مرتکب میشدند
و بعمل میاوردند در حال خوف و اضطراب از آن گناه بودند نه دیگر همان گناه اسباب امرزش میشد چنانچه
اخبار در این باب بسیار است که مرد گناه کار در عرصات نزد دیوان کتاب سیئات گریه میکند که الهی من این
گناه را در دنیا نمودم و همسایه من مطلع نشد چگونه در این فزع اکبر و حضور این همه خلق محشر و پیغمبران بخوانم خطاب
میرسد پرده در میان تو و آنها کشیده ام بجهت خودم بخوان که بدانی چه کرده و برو در بهشت دوم آنکه مردم سابق هرگاه
گناهی مرتکب میشدند و بعمل میاوردند در حال خوف و اضطراب از آن گناه بودند نه دیگر همان گناه اسباب
امرزش میشد چنانچه در حدیث وارد شده بسا میشود بنده گناهی میکند و پس از آن گناه نادم میشود از غصه
اظهار خوف و خشیت مینماید که شیطان میگوید کاش این بنده را مبتلا باین گناه ننموده بودم آنکه از بس اظهار
خوف و ندامت نمود خداوند جمیع گناهان او را امرزید سوم آنکه مردم سابق هرگاه گناهی مینمودند دیگران را جبر
و زجر در همراهی آن گناه نمی نمودند که حکما شما هم باید در این گناه با ما شرکت کنید و وبال گناه غیر را بگردن
خود نمی گرفتند و ملاحظه لا تعاونوا علی الاثم و العدوان را می نمودند چهارم آنکه هرگاه ناصحی آنها را در اخر از آن

گناه

گناه نصیحت مینمود نصیحت او را قبول میکردند و بعلاوه دست از آن گناه کوتاه مینمودند و مصداق الذین
یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب بودند پنجم آنکه هرگاه هیچیک از این مراتب در کار نبود لا محاله
گناه را گناه میدانستند و هرگاه مبتلا گناه کرده میگفت ای گناهکارم و بنده روسیاهم و اینهم اسباب نجات بود
زیرا که هرگاه کسی خود را مریض دانست لا محاله در صدد معالجه میباشد و شاید وقتی معالجه نماید و
بهبودی حاصل آید مانند آن شخص که گفت یا من له الدنیا و الاخرة ولی حالا زمانی شده است که اگر گناه کنند آن
گناه را علی رؤس الاشهاد میکنند و اصلا خوفی ندارد و هرگز اظهار ندامت نمینماید و دیگران را هم وادار بگناه
میکنند و مخالف خود را صدمه میزنند و ضرر میرسانند و کسی که نصیحت کرد او را با او دشمن میشود و بر آن گناه می
افزاید و در خیال توبه هم اصلا نمیباشد و آنکه راهم گناه نمیدانند و این اعظم معاصی است که موجب غضب خداوند
قهار میگردد که شخص گناه را گناه نداند چنانکه از اخبار علائم آخر الزمان مستفاد میشود که گناه را مرتکب شوند و
گناه ندانند که این جزء از زمان گناه از عنوان ذنب و معصیت خارج شده و گناه را منحصر در گناهی میدانند که جزء
عرفیه یا حد شرعی داشته باشد و اگر این دو را نداشته باشد اصلا گناه نمیدانند و لو آنکه گناهی باشد که از زمان
آدم صفی علی نبینا و آله و علیه السلام تا صبح قیامت در جمیع ملل و مذاهب گناه بوده است و قبح عقلی داشته و هر معصیتی که
قبح عقلی دارد در تمام شرایع حرام بوده است چون ظلم مثلا چنانکه چهار گناه است که از مقوله معاصی ضمیه (?) است و اشد
ذنوب و معاصی است و در این زمان از عنوان معصیت خارج شده لیلا و نهارا اکثر مردم با این چهار گناه اشتغال
دارند چنانکه بقلیان و چای اشتغال داریم و کم است کسیکه ذیل ایمانش آلوده باین چهار گناه یا یکی از این چهار نباشد الا
اعاظم از علماء عاملین و فضلاء کاملین کثر الله امثالهم و اطال الله بقائهم و جمعی مقدسین که آنها هم معصوم (?) از امثال این عیوب اند
و دیگران گرفتار و مشغول اند در لیل و نهار بحدیکه هر گاه روزی بر کسی گذشت اسباب این چهار گناه بجهت او فراهم نشد

امروز را داخل عمر خود نمی‌شمارد و اظهار حزن و اندوه می‌نماید و آن روز را روز بحتی و بدی می‌شمارد و هرگاه بجای آورد
نشاط و سروری دارد و در مجالس مذاکره مینماید که امروز چنین و چنان کردم و گفتم لهذا این اقل السادات و تراب
اقدام علماء الشرع و خدامهم لازم دانستم که این چهار گناه را بر سبیل اختصار و طریق اجمال بهمان نظم و ترتیبی که در مجلدات ثمانیه
منهج الواعظین که کتابی است در اخلاق که مکرر مثل آن نوشته شده در مجموعه و شاید نظیر نداشته باشد در ترتیب و نظم
که به ترتیب حروف هجا نوشته شد از الف تا یا مثلا کتاب الالف فیه الاسلام فی الایمان فی الاخلاص فی الانصاف
فی الاحسان فی الادب فی الاخوة فی الاستغفار فی الانسان فی الامتحان فی الاذان فی الانفاق فی الاستعاذه
فی الامر بالمعروف فی آخر الزمان فی الامة فی الامانة فی اتقاء الله فی الاسراف فی الاجل فی الارتداد فی الاصلاح
فی الاستهانة فی الاستدراج فی الاستطاعة و خاتمه اش فی الانبیاء فی الاولیاء فی الامراء فی الارض فی الانعام
فی الاسناد فی الاضداد فی الایام فی الانسان فی آدم فی ایوب فی ادریس فی ابرهیم فی اسحق فی اسمعیل فی اوب
و همچنین الی آخره ولی باین نظم و ترتیب نیستکه در این رساله مختصر در مقام تحریر آورده‌ام که از هر خرمنی خوشه و از هر نعمه
گوشه و از هر بحری نهری و از هر ورقی سطری نوشته شده و الا در آن کتاب که قریب بچهار صد هزار بیت است هر
یک از این چهار گناه که در باب خود ثبت شده تخمینا دو سه هزار بیت میشود ولی در این رساله مختصر شده و کمی
از آن ثبت شد کم از آیات و کم از کلمات و کم از اخبار و کم از بیانات و مناسبات و کم از قصص و حکایات و کم کرد
از مصیبات و آنکه این کتاب تا کنون بحلیه طبع و چاپ نرسیده است مگر مجالس جامعه و مطوعه که هر که نسخه از آن
داشته باشد مکرر مفتاح کتب دیگر است در فن موعظه و مصیبت بجهة آنکه مبلغ شش هزار تومان المالاخرج دارد
و چنین بانی صاحب همتی یافت نمیشود خلاصه این چهار گناه یکی کذب است یکی دوم غیبت است سوم نمامی است چهارم
افتراء و بهتان است که در چهار باب ذکر میشود الباب الاول فی الکذب و فیه فصول الفصل الاول فی الآیات
قال الله

قال الله تعالی فی سورة یونس ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون و فی سورة الروم ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار
و فی سورة النور والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین و فی سورة آل عمران ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین و فی سورة الشعراء هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم الفصل الثانی فی
الکلمات الباهرات قال علیه السلام الکذب عیب فاضح الکذب مجانب الایمان الکذب مهانة و خیانة الکذب
یزری بالانسان الکذب شین الاخلاق الکذب فساد کل شیء الکذب یردی و ان امنه الکذب یؤدی الی
النفاق الکذب شین اللسان الکذب والخیانة لیسا من اخلاق الکریم الکذب فی العاجلة عار و فی الآخرة عذاب
النار الکذاب متهم فی قوله و ان قوی حجته و صدقت لهجته الکذاب والمیت سواء لان فضیلة الحی علی المیت
الثقة به فاذا لم یوثق بکلامه فقد بطلت حیوته قال المولوی فی المثنوی بر دروغان جمع میآید دروغ الخبیثات للخبیثین
الخبیثون زد فروغ هر که او جنس دروغ است ای پسر راست نزد او نباشد معتبر دل فراخان را بود دست
فراخ چشم کوران را فتاد و سنگلاخ هر کرا دندان صدق رسته شد از دروغ و خیانت رسته شد یکتای گوهر
الکون گوش دار فهم کن ادراک معنی هوش دار کرد مردی از سخندانی سؤال حق و باطل چیست ای نیکو مقال
گوش را بگرفت و گفت این باطل است چشم حق است و یقینش حاصل است آن به نسبت باطل آمد پیش این نسبت
اغلب سخنهای امین الفصل الثالث فی معنی الکذب لغة و اصطلاحا الکذب خلاف الصدق کذب دروغ گفتن
و خلاف واقع گفتن واختلفوا فی حقیقته کما اختلفوا فی حقیقة الصدق قال النظام صدق الخبر مطابقته لاعتقاد المخبر ولو کان
ذلک الاعتقاد خطاء والکذب عدم مطابقة الخبر لاعتقاد المخبر ولو کان صوابا واستدل بادلة منها قوله تعالی اذا جائک
المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون فانه تعالی حکم
علیهم بانهم کاذبون فی قولهم انک لرسول الله مع انه مطابق للواقع فلو کان الصدق عبارة عن مطابقة الواقع لما صح هذا ورد

بان المعنی لکاذبون فی الشهادة وادعائهم فیها المواطاة فالتکذیب راجع الی قولهم نشهد باعتبار تضمنه خبرا کاذبا
وهو ان شهادتنا هذه عن صمیم القلب وخلوص الاعتقاد ولا شک انه غیر مطابق للواقع لکونهم المنافقین الذین یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم او فی تسمیة هذا الاخبار الخالی عن المواطاة شهادة لان المواطاة مشروطة فی الشهادة او
المعنی لکاذبون فی المشهود به اعنی فی قولهم انک لرسول الله لکن لا فی الواقع بل فی زعمهم الفاسد واعتقادهم الکاسد
او راجع الی حلفهم لقولهم ما قلنا لا تنفقوا علی من عند رسول الله وقال الجاحظ الصدق مطابقة الخبر للواقع مع الاعتقاد
بانه مطابق والکذب عدم المطابقة للواقع مع اعتقاد انه غیر مطابق و یتحقق الواسطة علی قوله کما لا یخفی واستدل
بقوله تعالی افتری علی الله کذبا ام به جنة اذ لا شک ان المراد بالاخبار حال الجنة غیر الکذب لانه قسیمه وقسیم الشیء یجب
ان یکون غیره وغیر الصدق لانهم لم یعتقدوه فعند اظهار تکذیبه لا یریدون بکلامه الصدق الذی هو بمراحل عن اعتقادهم
ورد بان معنی ام به جنة ام لم یفتر فعبر عن عدم الافتراء بالجنة لان المجنون یلزمه ان لا افتراء له لان الافتراء الکذب من
عمد ولا عمد للمجنون وذهب جمهور المحققین الی ان الکذب عدم مطابقة الحکم للواقع ای الخارج الذی یکون لنسبة
الکلام الخبری والصدق مطابقته للواقع وبیان ذلک ان الکلام الذی دل علی وقوع نسبة بین شیئین اما بالثبوت او بالنفی
مع قطع النظر عما فی الذهن من النسبة لا بد وان یکون بینهما نسبة ثبوتیة او سلبیة فی الواقع لانه اما ان یکون هذا ذاک
او لم یکن فمطابقة هذه النسبة الحاصلة فی الذهن المفهومة من الکلام لتلک النسبة الواقعیة الخارجة بان یکونا ثبوتیتین
او سلبیتین صدق وعدمها کذب واما العلم والتعمد فهما شرطان للاثم فمن اخبر بشیء علی خلاف ما هو علیه وهو یظنه
کذلک فهو کاذب ولیس باثم وعلی قول النظام من اخبر بشیء علی ما هو علیه فی الواقع ولکن لم یعتقده فهو کاذب ولی نزد
بعضی عوام این دو تا میزان در صدق و کذب موافقت با میل و سلیقه است هر گاه دانسته موافق شد با میل ایشان آنرا
صدق میگویند اگر چه خلاف واقع باشد و هر گاه مخالف میل ایشان شد آنرا کذب مینامند اگر چه صحیح و مطابق
واقع

و مطابق واقع باشد الفصل الرابع فی ذم الکذب و عظم ذنبه اعلم ان الکذب من قبائح الذنوب و فواحش العیوب
و راس کل معصیة بها تنکدر القلوب و انه مجانب للایمان یعنی ان الایمان فی جانب والکذب فی جانب آخر و هذا
کنایة من کمال البعد بینهما که دروغ گفتن از جمله گناهان کبیره بلکه قبیح ترین گناهان و خبیث ترین آنهاست صفتی
که آدمی را در دیدها خوار و در نظرها بی وقع و بی اعتبار میسازد سرمایه خجالت و انفعال و باعث دلشکستگی و
ملال و موجب ریختن آبرو در نزد خلق و خدا و سبب سیاه روئی در دو دنیاست آیات در مذمت این صفت
بسیار و اخبار در نکوهش این خصلت بیشمار خداوند حکیم در کتاب کریمش میفرماید انما یفتری الکذب الذین لا
یؤمنون یعنی این است و جز این نیست که بدروغ افترا می‌بندند کسانیکه ایمان بخدا ندارند و روی ان الله خلق الصدق
فظهر من ظله الایمان والاخلاص و خلق الکذب فظهر من ظله الکفر والنفاق فانتج الایمان المتولد من الصدق ان
تقول المؤمنون یوم القیمة الحمد لله الذی صدقنا وعده و هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون و نحوه و انتج الکفر المتولد
من الکذب ان تقول الکافرون یومئذ والله ما کنا مشرکین و ما لبثوا غیر ساعة و نحوه نصیحت گوش که خود شد زاید
از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست و از حضرت امام محمد باقر روایت شده که فرمودند خدای تعالی
از برای شر و بدی قفلها چند قرار داده و شراب خوردن را کلید آن قفلها ساخته و دروغ گفتن بدتر است از شراب خوردن
و ایضا فرموده است که دروغ خراب کننده دین و دنیاست یفید ان الکذب سبب لجمیع الشرور و مثل خراب الدین و
الدنیا و ثوران الفتنة و صب الدماء و نهب الاموال و تهییج العداوة والبغضاء والتفرق بین الاحبة الی غیر ذلک من
انواع المفاسد و اضداد النظام و لذلک اتفق ارباب الملل و غیرهم علی قبحه و تحریمه و ادعی المعتزلة ان قبحه بالضرورة الی ذاته و هو
رذیلة مقابل للصدق داخل تحت رذیلة الفجور و فی طرق العامة ان النبی صلی الله علیه و آله قال ان الکذب فجور والفجور
یهدی الی النار و ان الصدق بر والبر یهدی الی الجنة والفجور اسم جامع للشر کله والبر اسم جامع للخیر کله و اما کونه شرا

من الشراب فلعل الوجه فيه ان السرور التابعة للشراب تضد بلا شعور بخلاف السرور التابعة للكذب وقيل يا رسول الله
ما عمل اهل النار قال الكذب اذا كذب العبد فجر واذا فجر كفر واذا كفر دخل النار وكفايه میکند در قبح کذب انکه شیطان
استثنا کرده بندکان مخلصین را از اهل اغوا و دروغ نکفتن چرا که صدیقانند که دسوسه اش اثر در ایشان نکند کفت
فبعزتك لاغوينهم اجمعين الا عبادك المخلصين قال ارسطاليس فضل الناطق على الاخرس بالنطق وزين النطق الصدق
والاخرس والصامت خير من الكاذب بهایم خوشترند کو یا جز برا کنده کوی از بهایم بتر الفصل الخامس فی لزوم
الاحتراز عن الكذب قال رسول الله صلى الله عليه واله لا يستكمل المؤمن ايمانه حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه وحتى يجتنب
الكذب في مزاحه واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که راست بکوئید که خدا با راست کویانست
و از دروغ اجتناب نمائید که دروغ از ایمان دور است بدرستیکه راست کو بر کنار وادی نجات و کرامت است
و دروغ کو بر کنار خواری و هلاکت است و حضرت علی بن الحسین علیه السلام میفرمود حذر کنید از دروغ خواه کوچک
و خواه بزرک و خواه از باب جد کوئید و خواه از باب هزل زیرا که کسیکه در چیز سهلی دروغ کوید جرأت بهم میرساند
در دروغ بزرک ایا نمیدانید که رسول خدا فرموده که بنده پیوسته مداومت مینماید تا انکه خدای تعالی اورا
صدیق مینویسد و مداومت بر دروغ میکند تا انکه اورا کذاب مینویسد و قال النبي صلى الله عليه واله اياكم ان تذلقوا
السنتكم بقول الزور والبهتان والاثم والعدوان فانكم ان كففتم السنتكم عما يكره الله وعما نهيكم عنه كان خيرا لكم عند
ربكم من ان تذلقوا السنتكم به فان ذلق اللسان فيما يكره الله وما نهى عنه مرداة للعبد عند الله ومقت من الله وصم و
عمى وبكم يورثه الله اياه يوم القيمة فيصير كما قال الله تعالى صم بكم عمى فهم لا يرجعون يعني لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون
یعنی حذر کنید از انکه زبان خود را تند سازید بکفتن دروغ و افترا بر مردم و بحق کفتن که متضمن معصیتی باشد یا
ظلم بر احدی و در بعضی نسخ تزلقوا بزای اخت راء است یعنی حذر کنید از لغزانیدن زبان و در ورطه باطل

چنین شد

میباشد و تفسیر قول الهی و اجتنبوا قول الزور در حدیث تفسیر نفرموده که اکر چنانچه زبان خود را نکاهدارید از انچه
خدا خوش نمی اید و شما را از ان نهی فرموده بهتر است از برای شما در پیش خدای تعالی از انکه زبان خود را تند سازید
و طلاقت دهید یا بلغزانید بکفتن این نوع چیزها زیرا که این معنی محل یا موجب هلاک بنده است در پیش خدای عز و جل
و باعث دشمن داشتن خدای تعالی است مر بنده را و موجب انستکه خدای تعالی ان بنده را کر و کور و کنک سازد در روز
قیامت پس چنان خواهد بود که خدای تعالی در کلام مجید در وصف جمعی فرموده که ایشان کرانند و کنکانند و کورانند
پس ایشان بسخن نمیتوانند کفت و رجع قول جواب کفتن است یا مراد انستکه بعد از کنکی رجوع بسخن کو شدن نمیکنند و در
بعضی نسخ لا یسئلون بجای لا یرجعون است و ایه بهمین نحو در سوره بقره است و معنی ان خواهد بود که از دهشت و
حیرت نمیفهمند و نمیدانند که چه بکویند و ایشان را رخصت نمیدهند که عذر از اعمال بد خود بخواهند و غرض از این
کلام نهی و تحذیر است از جمیع انواع سخنهای بد و اول انها دروغ کفتن است چنانچه ظاهر لفظ است الفصل السادس
فی ذم الكذب ولزوم الاحتراز عنه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که مردی پرسید از حال شخصی که از جمله
شیعیان باشد اما و قتیکه حکایت کند دروغ کوید و اکر وعده کند تخلف نماید و اکر امانتی باو بسپارند خیانت کند زود
این نزدیکترین منزلهای کفر است اما کافر نیست و نیز روایت کرده اند که حضرت پیغمبر فرمود که سه خصلت است
که اکر کسی صاحب انها باشد منافق است هر چند روزه بکیرد و نماز کند و کمان کند که مسلمان است کسیکه امانتی
باو بسپارند خیانت کند و حکایتی که کند دروغ کوید و وعده که کند تخلف نماید بدرستیکه حق تعالی در کتاب خود
میفرماید که ان الله لا يحب الخائنين یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندکان را و فرمود ان لعنة الله
عليه ان كان من الكاذبين یعنی لعنت خدا بر او باد اکر از جمله دروغ کویان است و فرمود واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق
الوعد وكان رسولا نبيا یعنی ذکر کن و یاد اور در کتاب اسمعیل را بدرستیکه او بوعده وفا میکرد و رسول و نبی بود

و عن محمد بن سالم قال امير المؤمنين علي عليه السلام ينبغي للرجل المسلم ان يجتنب مواخاة الكذاب انه يكذب حتى يجئ بالصدق
فلا يصدق یعنی فرموده سزاوار است کسیکه مسلمان باشد اجتناب و پرهیز نماید از برادری کردن با کذاب زیرا که دروغ
کفتن باعث ان میشود که سخن راست را هم از او قبول نتوان کرد الفصل السابع فی المفاسد الدنیویة المترتبة على الكذب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود که هر کاه مومنی بدون عذر شرعی دروغ بکوید هفتاد هزار فرشته بر او لعنت
میکنند و از دهان او نفسی و کندی بلند میشود و میرود تا بعرش میرسد و خدای تعالی بسبب ان کناه دروغ
هفتاد زنا بر او مینویسد که اسان ترین انها زنائی باشد که با مادر خود کرده باشد و از ان سرور پرسیدند
که مومن جبان میباشد فرمود بلی عرض کردند بخیل میباشد باز فرمود بلی عرض کردند که دروغکو میباشد
فرمود نه و فرمود که دروغ روزی را کم میکند در کتاب علل الشرایع از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
که فرمود ادمی یکدروغ میکوید و بسبب ان توفیق نماز شب نمی یابد و از نماز شب که محروم شد از روزی محروم
میشود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که اول کسیکه دروغ کو را تکذیب مینماید خداست و دیکر دو ملکی
که با او موکلند و با او میباشند و مرویست که چون بنده دروغ کوید دوری کند از او فرشته یک میل راه از بوی کند ان دروغی
که کفته است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت عیسی فرمود که هر که دروغ بسیار بکوید بهاء و حسنش
بطرف میشود در حدیث دیکر فرمود که حق تعالی دروغ کویان را بفراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا شوند
اورده اند که هرون الرشید خلیفه در وصیت نامه خود از برای پسر خود نوشته بود که ای پسر اکر خواهی که مردم از تو بترسند
دروغ مکو زیرا که مردم دروغ کو را بی مهابت باشند و اکر چه هزار شمشیر برای محافظت ایشان در کرد ایشان باشد شعر
بود در کار خود راستی بر بکار که هم رستکاری و هم رستکار بود کرچه مردم بسی کجخرام باخر شود راستان را غلام
یکی از بزرکان دین فرموده که بر تقدیریکه دروغ کفتن را خوف عقاب و رسوائی یا امید ثواب نبودی بایستی که عاقل

از دروغ

از دروغ احتراز کردی و بجانب راستی میل نمودی از انکه دروغ مرد را خوار و بیمقدار کرداند از ان صبح نخستین
بی فروغ است که لاف راستی از وی دروغ است چه صبح راستی از صدق دم زد ز خور بر اسمان تن علم زد
الفصل الثامن في عقاب الكذابين في البرزخ والقيمة از حضرت ختمی مآب مرویست که روزی به اصحاب کفت که دیروز
کویا تا حاضران را نخندانند وای بر او وای بر او فرمود که دیدم کو یا مردی نزد من امد و کفت برخیز پس برخواستم و با او
روانه شدم تا رسیدیم بدو مرد که یکی نشسته بود و یکی ایستاده بود و در دست قلابی بود از اهن ان را فرو میبرد بیک
طرف سر او و میکشید تا بشانه او میرسید و بعد از ان بیرون می اورد و بطرف دیکر فرو میبرد و من کفتم این چه کار است
کفت این مرد نشسته مردی است دروغکوی که با این نحو در قبر عذاب میشود و عن ابي عبد الله علیه السلام قال ثلثة يدخلهم
الله الجنة بغير حساب وثلثة يدخلهم النار بغير حساب فاما الذين يدخلهم الله الجنة بغير حساب فامام عادل وتاجر صدوق
وشيخ افنى عمره في طاعة الله عز وجل واما الذين يدخلهم الله النار بغير حساب فامام جائر وتاجر كذاب وشيخ زان در کتاب
اثنی عشریه از جناب رسالتمآب روایت نموده که ان جناب فرمودند هر کاه سخن دروغی کوید مرد مسلمان بدون عذر
و سبب دور میشوند ملکین از او و جبرئیل ببعد مسافت یکساله راه از بوی کند دهان او و خدای تعالی لعنت میکند
او را و می نویسد در نامه عمل او بواسطه همین یکدروغ هشتاد کناه کبیره که کوچکترین انها مثل کوه احد باشد و شخص راست
کو چون بسوی صراط اید نور صورت او پیش روی او رود و بقدر مسافت صد سال راه و کاذب در اول قدمیکه میکذارد
بدروی صراط میلغزد و بر خواهد شد بسوی جهنم و قال صلى الله عليه واله اياكم والكذب فان الكذب يهدي الى الفجور والفجور
الى النار الفصل التاسع في اشد اقسام الكذب و ان چند چیز است از انجمله کذب بر خدا و رسول است بسند معتبر
از ابو بصیر منقول است که کفت از حضرت صادق شنیدم که میفرمود دروغ وضو را میشکند و روزه را باطل میکند پس عرض کردیم
که پس ما همه هلاک شدیم فرمود نه انچه بخاطر شما رسید نیست بلکه مراد من مطلق دروغ نیست بلکه دروغ بر خدا و رسول است

و ائمة الطاهرین است و از آنجمله بدعت در دین نهادن است و بدعت در دین آنستکه داخل کند در دین چیزی را که از دین
نباشد باظهار آنکه از دین است و بدعت در دین بدترین گناهان است و در حدیث وارد شده است که هر
بدعت ضلالت و گمراهی است و هر ضلالت راهش بسوی آتش است و منقولست که یونس از حضرت امام موسی کاظم علیه
السلام پرسید که بچه چیز خدا را به یگانگی بپرستم فرمود که ای یونس بدعت در دین مکن و صاحب بدعت در دین مباش
که هر که رای خود در دین نظر کند هلاک میشود و هر که طریق اهل بیت پیغمبر را وا گذارد و ایشان را ترک کند کافر است و در
سند صحیح از برید عجلی منقولست که از آنحضرت پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی بآن کافر میشود حضرت سنگ ریزه را
از زمین برداشتند فرمودند آنستکه این سنگ ریزه را بگوید هسته خرماست و در کتاب ... در باب بدعت مفصلا
مشروحا نوشته‌ام و از آنجمله شهادت ناحق دادن است که دروغ در غیر موضع شهادت مذموم است و در هنگام ادای شهادت
مذموم‌تر است و فتنه‌اش بیشتر زیاده است که باعث اتلاف مال و ... مسلمانان میشود و قول ... خداوند در
چند موضع از قرآن مذمت فرموده و امر باجتناب آن فرموده مثل والذین لا یشهدون الزور و مثل واجتنبوا قول الزور
بآن اشاره است و داخل گناهان کبیره است و ... پس که فرمودند شاهد الزور کعابد الوثن و از آنجمله حکم بغیر ما انزل الله
و فتوی دادن کسیکه اهلیت ندارد بمنزله کذب بر خدا و رسول است زیرا که اگر قابلیت مجتهد ... احکام الهیه را نداشته
و اخبار نداشته باشد و از پیش خود بیان کند و فتوی دهد پس بخدا و رسول نسبت داده حکمی را که معلوم ندارد که ایشان فرموده اند
یا نه و یا آنکه فهمیده باشد حکم الهی را و مخالف آن حکم کند و حق تعالی در قرآن مجید جاهائی را که بغیر حکم خدا حکم
میکنند یکجا کافر فرموده یکجا ظالم فرموده و یکجا فاسق و حضرت صادق علیه السلام فرمود بحذر میباشم از دو خصلت که بآن دو
خصلت هلاک شده است هر کس که هلاک شده است زنهار فتوی ندهی مردم را برای خود و زنهار عبادت نکنی خدا را
بچیزی که ندانی رضای خدا را در آن چیز ... باید بنحوی که حقیقت آن را ندانی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که

عمل

عمل بقیاس کند خود را و دیگران را هلاک میکند و هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را نداند خود هلاک
شده است و دیگران را هلاک کرده است و از آنجمله که گناه آن شدید و عقابش عظیم است آنستکه میگویند خدا میداند
که چنین است و حال آنکه چنان نباشد و خدا خلاف آن را میداند و از عیسی بن مریم منقولست که از اعظم گناهان در نزد خداست
و در بعضی روایات رسیده است که چون بنده خدا را گواه گیرد بر امری خلاف واقع خداوند عالم گوید از من ضعیف‌تری
نیافتی که مرا بر این امر دروغ شاهد آوردی و از آنجمله یاد نمودن قسم دروغ است و حضرت پیغمبر فرمود که کسیکه متاع
خود را بقسم دروغ بفروشد از جمله کسانی است که خدا تعالی در روز قیامت با او سخن نمیگوید و نظر رحمت باو نمی افکند
و عمل او را قبول نمیکند بلکه بسیار قسم خوردن راست نیز مذموم و نام بردن ملک الملوک در امر جزئی و چیز
حقیری در میان آوردن سوء ادب است و از جمله دروغها خلف وعده نمودن است و آن نیز حرام است و وفا بشرط
و وعده واجب و لازم است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید چون وعده نماید
وفا کند و آن سرور کسی را که وعده کند و عزم وفای بآن نداشته باشد از جمله منافقین شمرده و از جمله دروغهائیکه اکثر مردم
بآن مبتلا و بدترین انواع دروغهاست دروغ گفتن با خداست که آدمی مطلبی در نماز یا مناجات به پروردگار خود عرض
کند و از آن در حضرت احدیت خبر دهد و بخلاف واقع باشد مثل آنکه چون داخل نماز شود بگوید وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض یعنی متوجه ساختم روی دل خود را بخداوندیکه آسمانها و زمینها آفرید و در آنوقت دل او از
آن مطلب بیخبر باشد و رو بجانب دیگر ... نصیب از فکر بیهوده مشغول باشد پس در آنوقت در آنچه
عرض کرده دروغ گو است و در خدمت پروردگار و حضور ملائکه عظام بچنین دروغی اقدام نموده و هم چنین میگوید ایاک
نعبد و ایاک نستعین یعنی ترا پرستش میکنیم و بس و از تو یاری و استعانت و مددکاری میخواهیم و بس و در وقتی راست است
که دنیا در نظر او بی اعتبار و ذره از دین خود را در مقابل دنیا ندهد و اگر نه چنین باشد دنیا پرست خواهد بود

و باید امیدواری و چشم مددکاری از احدی بغیر ذات پاک باری نداشته باشد والا در عرض این مطلب کاذب خواهد
بود و چه زشت بنده و قبیح شخصی باشد که در حضور پروردگار خود ایستاده باشد و بدروغگوئی مشغول
باشد و بداند که او میداند که آن کاذب است زهی بیحیائی و بیشرمی و قباحت و بی ادبی الفصل العاشر فی
مستثنیات الکذب چون میشود که صفت قبیحه و خصلت مذموم در مقامی ممدوح و جایز گردد چنانچه در چند مقام است
که دروغ را جایز دانسته اند اول آنکه ظالمی در مقام آزار کسی باشد که گو بخاطر او را ابلغ جور و ستم خواهد شد
در آنوقت اگر کسی دروغی بر زبان جاری سازد و گریبان خویش را از چنگ ظالم برهاند مذموم نخواهد بود
بلکه در صورت اقتضا خلاص بدروغ واجب میشود دوم آنکه میان دو کس مثلا نائره فتنه اشتعال یافته و شور خاطر
شان باتش کینه ملتهب گردیده باشد شخص در میان ایشان سخن دروغی گوید و آب این سخن دروغ دامن ضمیر ایشان را
از غبار کینه بشوید جایز خواهد بود سوم در وقت جنگ و جدال و اشتعال نائره حرب و قتال که سر تیغها بگرفتن انتقام بکینه
از نیامها بر آمده و دل حمیتها از تندی آتش کینه بر آمده باشد بمقتضای الحرب خدعة مکری بازد و بوسیله کند
دروغی اندازد و خصم زبردست را زیر دست خود سازد چنانکه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در حرب عمرو بن عبدود
کردند آن نیز جایز است چهارم آنکس که بحسب اقتضا دفع با اهل و کسان خود وعده کند که مثلا فلان چیز از برای
شما خواهم خرید یا خواهم آورد و امثال آن و قصد وفای بآن وعده نداشته باشد حاصل کلام آنستکه در هر موضعیکه فائده
مهمه شرعیه بر آن مترتب گردد و تحصیل آن موقوف بکذب باشد جایز است دروغ گفتن و اگر بر ترک دروغ مفسده
شرعیه مترتب شود واجب میشود و این باب اخبار اصلاح بین الناس ... که از حضرت امام جعفر صادق روایت
کرده است عبدالرحمن بن حجاج که فرمود سخن بر سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم شخصی گفت فدایت
اصلاح میان مردم کدام است فرمود آنستکه از کسی حرفی در باب شخصی شنیده باشد و بآن شخص رسیده باشد

و او را

و او را ابدا مده باشد چون تو بآن شخص برخوری بگوئی که از فلان کس شنیدم که درباره تو چنین و چنان سخنان
خوب میگفت و از حسن صیقل روایت کرده است کلینی علیه الرحمة که گفتم بحضرت ابی عبدالله که از حضرت امام محمد باقر
روایتی بما رسیده که در باب قول حضرت یوسف که ایتها العیر انکم لسارقون یعنی ای کاروانیان بدرستیکه شما
دزدانید فرموده که والله ایشان دزدی نکرده بودند و حضرت یوسف دروغ نگفته بود و در قول حضرت ابرهیم در
وقتیکه بتها را شکسته بود و کفار پرسیدند که آیا تو با خدایان ما چنین کردی گفت که بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم
ان کانوا ینطقون یعنی بلکه بزرگ ایشان چنین کرده پس از ایشان بپرسید اگر ایشان سخن میگویند فرمود که والله
ایشان نکرده بودند و حضرت ابرهیم دروغ نگفته پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود یا صیقل شما این کلام را
چه نوع میفهمید عرض کردم در این باب بغیر از تسلیم و انقیاد چیزی در نزد ما نیست حضرت فرمود که خدا تعالی دو
چیز را دوست و دو چیز را دشمن میدارد خواستن از دوی ... مردم را دوست میدارد در وقتیکه در میان
دو صف جنگ کسی راه رود و دوست میدارد دروغ گفتن را در مقام اصلاح و دشمن میدارد آن نوع راه رفتن را
در شوارع و دشمن میدارد دروغ گفتن را در غیر مقام اصلاح بدرستیکه حضرت ابرهیم در آنوقتیکه می گفت بلکه بزرگ ایشان
کرده اراده اصلاح و راه نمائی ایشان داشت بآنکه نمی فهمند و حضرت یوسف قصد اصلاح داشت و توجیهات دیگر
هم نموده اند الاول ان المراد ارادة اصلاحهم برجوعهم عن عبادتهم الاصنام کما ذکره الامام علیه السلام و بیانه ان العاقل
اذا تفکر فی نسبة الکسر الیها و علم انه لا یصح ذلک الا من ذی شعور عاقل قادر و علم ان هذه الاوصاف منتفیة فیها و علم انها
لیست مستحقة للالوهیة والعبادة و یکون ذلک داعیا الی الرجوع عنها و رفض العبادة والثانی انه من التعاریض
التی یقصد بها الحق و تبکیته و الزام الخصم و تبکیته فلم یکن قصده علیه السلام ان ینسب الفعل الصادر عنه الی الصنم
و انما قصده علیه السلام ان ینسب الفعل الصادر عنه الی الصنم و انما قصده ان یقرر لنفسه علی اسلوب تعریضی و هذا

كما تقول لصاحبك وقد كتبت كتابا بخط حسن وانت مشهور بحسن الخطاط كتبت هذا وصاحبك امي لا يحسن
الخط ولا تقيد تقول بل كتبته انت وكان قصدك بهذا الجواب تقريره لك مع الاستهزاء به لا نفيه عنك واثباتك
لصاحبك الامي والتعريض بانه لا يجوز عقلا ونقلا الجلب نفع او دفع ضر او استهزاء في موضعه ونحوها الثالث انه غاظه
الاصنام حين راها مصطفة مرتبة وكان غيظ كبيرها اشد لما راى من زيادة تعظيمهم وتوقيرهم له فاسند الفعل اليه لانه
هو السبب في استهانته وكسره لها والفعل كما يسند الى المباشر يسند الى السبب ايضا الرابع ان ذلك حكاية لما يعود اليه
مذهبهم كانه قال ما تنكرون ان يكون فعله كبيرهم فان حق من يعبد ويدعى الها ان يقدر على امثال هذه الافعال سيما الكبير الذي
يستنكف ان يعبد معه هذه الصغار الخامس ما روي عن الكسائي انه كان يقف عند قوله بل فعله كبيرهم ثم يبتدئ كبيرهم
هذا اي فعله من فعله وهذا من باب التورية اذ له ظاهر وباطن باطنه ما ذكر وظاهره اسناد الفعل الى الكبير وفهمهم تعلق
بالظاهر ومراده هو الباطن السادس ما روي عن بعضهم انه كان يقف عند قوله كبيرهم ثم يبتدئ بقوله هذا فاسئلوهم و
اراد بالكبير نفسه لان الانسان اكبر من كل صنم وهذا ايضا من باب التورية وان جعل بدون الوقف ايضا بان
يكون هذا اشارة الى نفسه المقدسة والمغايرة بين المشير والمشار اليه بحسب الاعتبار كاف في الاشارة السابع ان في الكلام
تقديما وتاخيرا والتقدير بل فعله كبيرهم ان كانوا ينطقون فاسئلوهم فيكون اضافة الفعل الى الكبير مشروطا بكونهم ناطقين
فلما لم يكونوا ناطقين لم يكونوا فاعلين والغرض منه تسفيه القوم وتقريعهم وتوبيخهم لعبادة من لا يسمع ولا ينطق ولا يقدر
على ان يخبر عن نفسه بشيء وكذا الاشكال في قول يوسف ايتها العير انكم لسارقون ونسب الى يوسف وان كان قول مناديه لوقوعه
بامره والجواب من وجوه الاول ان المراد ارادة الاصلاح بينه وبين اخوته في حبس اخيه بنيامين عنده والزامهم على ذلك بحيث
لا يكون لهم محل منازعة فيه ولم يتيسر ذلك له الا بامرين احدهما نسبة السرقة اليه وثانيهما التمسك بحكم آل يعقوب في السارق
وهو استرقاق السارق منه والثاني ان ذلك المنادي لم يكن بامره بل نادوا من عند انفسهم لانهم لما لم يجدوا الصاع غلب على

ظنهم

على ظنهم انهم اخذوه الثالث انهم لم ينادوا انكم سرقتم الصاع فلعل المراد انكم سرقتم يوسف من ابيه الا ترى انهم
حين قالوا ماذا تفقدون قالوا نفقد صواع الملك ولم يقولوا سرقتم صواع الملك الرابع لعل المراد من قولهم انكم لسارقون
الاستفهام كما في قوله تعالى هذا ربي وان كان ظاهر الخبر وحذف الهمزة كثير وبعضهم قاس ذلك في كل موضع وايد ذلك
بان في مصحف ابن مسعود ائنكم بالهمزتين تفسير فيه تحقيق انيق بدانكه نظم عالم وعيش بني آدم وتمدن در بلاد
وتعيش عباد از بركت صدق وراستي است كه هرگاه بحقيقت ونظر دقت ملاحظه كني معلوم ميگردد كه ارسال رسل
وانزال كتب هم بواسطه اقامت راستي وصداقت وانخفاض لواء كذب وحيلت است كه خلاق عالم امر فرمود بكونوا مع
الصادقين بلكه هم اغلب سلاطين هم در دفع كذب واقامت صدق در ميان رعيت بوده است زيرا كه كذب گناهي
است كه موجب اختلال دين ودنيا است ومفتاح هر شر وهر بلاست كه اگر ترك شود در شرور ومضار بسته ميشود
چنانچه از مرد عربي نقل است كه از پيغمبر خواست از يكي از چهار عصيان كه زنا ودزدي وشراب ودروغ باشد توبه كند وترك كند حضرت
رسالت او را از كذب توبه دادند وبه تواسطه ان سه گناه ديگر را هم ترك كرد بالاضطرار زيرا كه هنگام ارتكاب
شراب خيال كرد كه چون خوردم وازمن پرسيد پيغمبر اگر گويم خوردم توبه را شكسته وخلاف عهد كرده ام واگر راست
گويم واقرار كنم كه خوردم حد الهي بر من جاري كنند ترك كردم چنين در زنا ودزدي پس بواسطه ترك دروغ هر سه را ترك
كرد پس كذب گناهي است عظيم وذنبي است بسيار وخيم كه در جميع ملل ومذاهب قبح ان بر همه روشن است زيرا كه
قبحش از مسائل عقليه ومصرح باخبار نقليه است وصاحبش نزد خلق وخالق خوار وبلعنت الهي گرفتار ونزد خلق
بي شان وحقير اولست ولي از علامات قبيحه آخر الزمان يكي اينست كه صادق ميان مردم كاذب باشد وكاذب صادق نمايد كلام
كذب واكاذيب اهل اسماع واصغا نمايند واز كلام صدق كراهت وامتناع وابا دارند چنانچه اين مطلب مشاهد ومحسوس
است كه هر كه غلطش در كذب وخلاف گوئي بيشتر باشد كارش پيشتر است وچراغ لافش روشن تر وكلامش

مطبوع واقبال خلق باو زيادتر است پس كلام نور در دلهاي نوراني منها بد مردود با اهل نور وان منون ديو در
دلهاي كثيف مردود چون كفش كج در پاي كج برخلاف سابق ايام كه هرگاه كسي كلام كذبي ميگفت او را رسوا واهانت
تمامي مينمودند ونصيحتها ميكردند كه چگونه شخص دروغ ميگويد بعد زماني شد كه از سه كلام يكي كذب ميگفتند بعد زماني
شد كه از سه كلام دو كلامش خلاف بود وحال زماني كه تمام اين سه كلام را كذب گو شنيد ومن جهة رواج اين گناه شقاوت اين
مرغوب بودن سلسله كذابين ومخذول بودن صادقين است كه عكس يوم الدين است ان روز يوم ينفع الصادقين
صدقهم است وهذا الزمان ينفع الكاذبين كذبهم ميباشد جهة سستي اعتقاد بعضي خلق بدين وسستي وشريعت
سيد المرسلين هم اعتقاد داعي در معاشرت با خلق وصدور حادثه چنان بعضي خلق را مستغرق ديدم در كذب كه
مثل كلام ان فاضل مشهور در السنه يافتم كه ميپرسيد از يكي كه كدام امام بود كه دخترش را در مصر شغال پاره كرد
گويند امام نبود پيغمبر بود دختر نبود پسر بود مصر نبود كنعان بود مصر نبود كنعان بود وشغال نبود گرگ بود و
از اصل هم ان واقعه دروغ بود پس مردم اين زمان خبري ميدهند كه ده جزء دارد تمام اجزاء دروغ است پس از
تصحيح اجزاء معلوم ميشود كه اصل ان هم دروغ است ولي مراتب كذب چون شدت وضعف دارد خوب است هر كه
متعلق بدين وايمان است از او احتراز نمايد كه اقلا بنيان دين اتفاقا سست نشود كه موجب تسلط شيطان گردد و
وقت رفتن او را فريب دهد ونقد ايمان از او بگيرد وبي دين وايمان از دنيا برود وان دروغي است كه بنوسا كاملين
از علماء اعلام وسادات عالي مقام نسبت دهند كه فلان حكم را كرده اند يا فلان سيد چنين عمل را نموده است كه هرگاه
مستمع قبول كند واين كلام دروغ را راست بندارد كم عداوت خصوصا انعام با ان سيد ايمان مي ببندد ودر مجالس
بدگوئي ميكنند واثار سيئه ديگر بر ان مترتب ميكنند كه موجب ملال حضرت رسول وصديقه طاهره حضرت بتول ميشود
پس خوب است كه از اين قبيل كذب نبايد كرد ديگر علاج نداشته باشد وشفعا خود را خصما نموده باشد چنانكه اهل
سنت نسبت امير مومنان وشيعيان ان بزرگوار دروغها گفتند ونسبتها دادند در اذهان مردم ان كذبها

وارد

راسخ نمودند كه هزار نوع نتيجه سيئه داد واز جمله نتايج يكي واقعه عاشورا بود وهرگاه مردم همان دروغ
معاملات ومحاورات ومعاشرات اكتفا مي نمودند كه من فلان جا رفتم يا امدم يا راس المال اين پارچه فلان مبلغ
است يا فلان جنس ندارم وامثال ذلك ابتهاما ضررش عايد خودش ميشود ودين واگر در دروغي وشهادت كذب
در مقامي داد وامر مشتبه كرد وبران حكمي مترتب شد بسا هست مال وجان جمعي را بهلاك مي اندازد وبسا ميشود
خلقي را جهنمي ميكند مثلا دروغي در حق سيدي ذريه رسول گفت اين خطر اكه لازم است اولاد رسول خدا را
دوست بدارند كه عبثشان اجر ومزد رسالت است واين شان ومرتبه انكار را كفايت است حتي بدانشان را
هم دوست داشتن مرضي خاطر حضرت رسالت است الصالحون لله والطالحون لي كلا را خصم نموده اظهار عداوت ميكند
ودر زبور زبان عداوت در دل انشان محكم ميكردند تا حد يكه چون ان سيد را به بيند روي خود در هم كشند وسب كنند و
شايد كم كم كار بجائي رسد كه وقت رفتن از دنيا جناب مولاي متقيان بهيكل وصورت ان سيد ببالين او حاضر كردند
چنانچه اغلب كه ائمه را در خواب به بينند بشكل يكي سيدي مشاهده ميكنند چون مقام معرفتش باين امام كامل نيست كه شخص
ان امام را كما هو درك كند وزيارت كند لهذا بشكل فلان سيد مي بيند ووقت احتضار هم همين حالت دارد وبراين
انكه ان سيد را در دل دارد ونيا دشمن داشته واز او اعراض نموده وطبعش متنفر بوده در حالت احتضار كه قوي وشكلي
در ضعف وسستي است وعنيد انكه اين مولاي دوست كه يا الشخص اعدا است اعراض ميكند وروي در هم ميكشد وروي
ميگرداند شايد نا مرام ميگويد چون بسيار ديد اين بت وقت فرصت وتسلط شيطان است براي بردن ايمان كه
علاوه از انكه اين مطلب از مضامين احاديث اورده در اين باب معلوم ميشود مشاهده هم شده كه در حالت احتضار بعضي
نا هنجار اشتباه شده واسباب بخبر حاضرين گرديده زيرا كه معلوم است كه ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين بشكل فرنگيان
وزنجيان وحبشيان بر بالين محتضر نمي ايند بلكه بشكل وصورت وصفت سادات وعلما حاضر ميشوند چنانچه

دروغ یاد بده شده است یا عمامه و عبا و عصا و نعلین دیده اند نه با نفس و براق و کارد و قره و چماق و لیکن دشنم بسیار

از ما مردم بر این جاری شده که متمسکی که بدست اید بجهة الحق از الحیف و الکاذب مکر اصلا ملاحظه نمیشود که پای دین و

ایمان در میان است و تضییع عرض و جان و مال مسلمانست و انصاف و احتیاط لازمه اهل ایمان است و اگر کسی خلق را دروغ

و منع از این قبیل کذب نماید میگویند دراین کذب خواهند خدائی در کار نیست ولی در نکفتن احتمال مواخذه شدید هم بود

و چیز بکر عذر داغ ان الذین رای صید بهمانی بغیر نیست و کافی دانند برای بدگوئی همان بغیر اسم که امام را خارجی نام نهادند

و کردند انچه کردند و گفتند انچه خواستند و الا هر که ه فرزند رسول خدا میکشتند لعدی اقدام در اذیت نمی نمود و خداوند جهت

کند انکه را که گفت کلام است شنونده عامل باشد و طاین زمان شنونده و گوینده هر دو بسبب بهم شده اند کذب را میشنود

و قبول میکنند و انادم برای و قریب میسازند و اصلا احتمال کذب و خلاف نمیدهند مثلا هر گاه کسی بگویند دجال در فلان شهر درخی

. بر و ن امده و فی الفور عزیمت مسافرت بان شهر مینماید که بروم دجال را ببینیم چنانچه میرزا علیمحمد شیرازی کذابی کفر و بعض

مردم قبول کردند و عقب او رفتند و بضلالت افتادند و فرقه ان زمان بار زمینه ساخته داد دلیل انستکه صادق برای بعلیح

کلام کذب را اخراج میکردند و اسبابها فراهم می اوردند تا انکه ان کذب راسخ شود که مکیصد هزار تومان زیاد تر خرج میکردند

خلفاء بنی امیه تا انکه مطلب دروغ غیر الرواج میدادند و راسخ در ازمان میفرمودند چنانکه معویه یکصد هزار تومان داد

که اهل سنة و جماعت حدیث من فضل بنی هاشم علی بنی الی لعلی ففد ظلمنی و حقانی را تفسیر دهند و علی را علی بن ابیطالب کنند

ولی این زمان محض شنیدن دروغ ولو انکه من کان احد روث دیوار باشد و گوینده ان کلام را نه بیند و نشناسد

ندانند بمحض استماع قبول میکنند و ان را چون وحی اسمانی می سازند دو خصوصا هر گاه در امر فاسد با باطلی باشد که قبول ان

ضرر برای دینش داشته باشد و نه اینستکه این کلام محض خیال و احتمال باشد بلکه و فی الحقیقه مشاهده و محسوس هم کس

گردیده چنانچه در این واقعه حادثه اتی احقر سادات دانفل خدام حضرت ابیعبدالله روحی و ارواح العالمین له الفداء هر روز

بلکه هر ساعت دروغی گفتند و جعلی نمودند و خلقی را شبهه انداختند و دو ساعت بعد خلاف ان را مشاهده نمودند

ا

بازگوینده گفت و باز شنونده قبول کرد و انچه برای العین خلاف انچه شنیده بود دید چون دسیسه دیده حمل بر احتمالات

و خیالات نمود مثلا گفتند امروز فلانی را پاره پاره نمودند امد عقب این خبر دید سالم هستم فردا شنید زخم

خورده ام قبول کرد بعد دید سالم هستم دو ساعت بعد شنید اخراج شده ام امد دید حاضرم دو ساعت بعد

شنید تغییر لباس داده ام امد دید در لباس خود هستم باز هم اگر کلام دروغی شنید قبول کرد و فکر نکرد که این

فروشنیدم خلاف ان احسا دیدم دیگر قبیح است قبول کردن با وجود یکه تاریخ زمان ادم تا خاتم الانبیاء را

دیده ام و از خاتم النبیین تا خاتم الاوصیاء را سیر کرده ام و از خاتم الاوصیاء تا زمان سلاطین صفویه را دیده ام بخاطر

ندارم در هیچ واقعه بقدر یکه در قضیه حاله احقر اکاذب و خلاف واقع گفتند و معاینه خلاف ان را دید باز قبول کردند

مشهود شده باشد و اگر بنود لزوم اطاعت و فرمایش ان نائب الامام و حجة الاسلام اطال الله عمره و بقائه که بعدا تحقیق

مطلب فرمایش نمود که باید امر را تعقیب او نمود فلک علما و اکثار غائی که او متنعم حقیقی است هر اینه جای ان بود که در این مختصر

دو سه جزو تحریر نمایم از اکاذیب و اباطیل که گفته شد و از جزئها مجعوله که شهرت داده شد ولی انما اشکو بثی و حزنی

الی الله حال مصیبت خلق این زمان چنین شده است چون دو داع و مانع دو امر است یکی ایمان و یکی تقوی و هر دو در میان

ما مردم کمتر یافت میشود کنه کا بیم و زهدی صفر و شیم بسبب خوشتن با مردم بوشیم بزرگی هست امیشا مید که

ما کنیم تمای جو فروشیم الباب الثانی فی الغیبة و فیه فصول الفصل الاول فی الایات البینات قال الله تبارک و

تعالی فی سورة حجرات و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه الفصل الثانی فی الکلمات

الباهرات الغیبة شر الامراض الغیبة جهد العاجز الغیبة قوت کلاب اهل النار العاقل من صان لسانه عن الغیبة ایاک

و الغیبة فانها تمقتک الی الله و الی الناس و تحبط اجرک ایاک ان تجعل مرکبک لسانک فی غیبة اخوانک او تقول ما یصیر علیک

حجة فی الاسائة علیک الغیبة الحالی الی الله المغتاب فعل الریبة عار و الولوع بالغیبة نار من اولع بالغیبة شتم من

اقبح اللوم غیبة الابرار و الاخیار لا تعودن نفسک الغیبة فان معتادها عظیم الجرم لا مروة للمغتاب بر الغیبة

لمک السامع شریک القائل السامع للغیبة کالمغتاب سامع الغیبة احد المغتابین الفصل الثالث فی معنی

الغیبة و حدها شرعا الغیبة اسم مصدر من اغتاب اغتیابا اذا وقع فیه و هو ان یتکلم خلف انسان مستور بما یغمه

لو سمعه فان کان صدقا سمی غیبة و ان کان کذبا سمی بهتانا و تصدیق ذلک ما روی عن النبی انه قال لاصحابه هل تدرون

ما الغیبة فقالوا الله و رسوله اعلم قال ذکرک اخاک بما یکره قال الراوی اکان فی اخی ما اقول قال ان کان ما تقول فقد اغتبته

و ان لم یکن فقد بهته و فی الکافی علی بن ابریهم عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبد الرحمن بن سنانه قال سمعت ابا عبد الله

یقول الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه و الامر الظاهر فیه مثل الحدة و العجلة فلا بیان قال فی القاموس الحدة بالکسر

ما یعتری الانسان من الغضب و النزق و العجلة بالتحریک السرعة و المبادرة فی الامور من غیر تامل و قال ابو الحسن من

ذکر رجلا من خلفه بما هو فیه مما عرفه الناس لم یغتبه و من ذکره من خلفه بما هو فیه مما لا یعرفه الناس اغتابه و من ذکره

بما لیس فیه فقد بهته بیان مما عرفه الناس ای اشتهر به فلو عرفه السامع ایضا فلا ریب انه لیس بغیبة و لو لم یعرفه

السامع و کان مشهودا به و لا یبالی بذکره فهو ایضا کذلک و لو کان مما یحزنه ففیه اشکال و علی قوی بعض العلماء الجواز

اقوی و الترک احوط و هذا اذا لم یتدع منه و لم یتب و امامع التوبة و ظهور اثار الندامة فیه فالظاهر عدم الجواز و

ان اشتهر بذلک و اقیم علیه الحد و یحتمل الخبر و جها اخر و هو ان یکون المراد بالناس من یذکر عندهم الغیبة و ان لم یعرفها

غیرهم ص لکن مشهورا بذلک لکنه بعید و قوله من خلفه یدل علی انه لو ذکره فی حضوره بما یسوئه لم یکن غیبة و ان کان حراما

لانه لا یجوز ایذاء المؤمن بل هو اشد من الغیبة و قال بعض المحققین ظاهر جملة من الاخبار اختصاص التحریم بمن یشغل الحق و یتصف

بصفات مخصوصة کالستر و العفاف و کف البطن و الفرج و الید و اللسان و اجتناب الکبائر و نحو ذلک من الصفات المخصوصة

المذکورة فی محالها التی اذا حصلت فی المکلف حرم علی المسلمین غیبته و تتبع عثراته و عیوبه و یجب علیهم تزکیته و اظهار عدالته

فی الناس

فی الناس و اما من لم یتصف بذلک فلم یقم دلیل علی تحریم غیبته و اید ما ذکره بما روی فی الکافی عن ابی عبد الله

قال من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم کان ممن حرمت غیبته و کملت مروته و ظهر

عدالته و وجبت اخوته اقول و لعل المراد بیان تاکد حرمة الغیبة فی هذه الصورة و حیث تحرم الغیبة یدخل فیها ما

ذکره بعض علمائنا کنقصان یتعلق بالدین کالفسق و الغرور و فی النسب کفاسق الاب و خسیس النسب و فی الخلق

کالبخیل و بالفعل المتعلق بالدین کسارق کذاب و بالدنیا کقلیل الادب متهاون بالناس الی ان قال ان ذلک

لا یکون مقصورا علی التلفظ به بل التعریض به و الاشارة کذلک و کذا الایماء و الغمز و کلما یفهم منه المقصود داخل

فی الغیبة معنی یستفاد از فرمایشها و حاصل مطلبها انکه غیبت ذکر کردن برادر دینی است در غیاب با نچه غیر

مشهور در احتجاب است که اگر بشنود او را خوش نیاید و ازرده و ملول شود الفصل الرابع فی ذم الغیبة بدانکه

از جمله معصیتهائیکه متعلق بزبان بنی نوع انسانی است و مخالف قاعده شرع و عقل میباشد و علی جنبیه و کفی کبیرات

غیبت کردن مسلمانان است قال النبی صلی الله علیه و اله الغیبة اشد من الزنا لان الله یتوب علی الزانی و الغیبة لا یغفرها

الا صاحبها و از انحضرت منقول استکه سزاوارترین مردم بگناه کار بودن سفیه بی خرد است که غیبت مسلمانان کند و ذلیل

ترین مردم کسی است که مردم را خوار کند روزی جوانی بیامد و در پای عبد الله مبارک افتاد و گفت گناهی کرده ام که از

شرم ان را نمیتوانم گفت عبد الله گفت بگو بی تا چه کرده گفت زنا کرده ام شیخ گفت ترسیدم که غیبت کرده باشی و در غیبت

وقاحت و رذالت و شناعت این خصلت همین بس استکه غیبت کردن چون خوردن گوشت مرده و جیفه است قال

الله تعالی ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه چرا که انسان تمام میشود از عرض و جوییدن و تضییع عرضش جانه تمام

میشود جسمش از بریدن گوشتش بلکه عرضش اشرف از گوشت و خون اوست پس و قتیکه بد هیچ باشد برای عاقل بدی

خوردن گوشت مردم خصوص مرده که منتهای کراهت و تنفر طبع از او هست پس بنگو نیست جوییدن عرض او بطریق اولی

و باید کمال تنفر از او باشد ففیه اشارة الی ان الغیبة عظیم عند الله و در کلمه میتا اشاره بدین دفع توهم است که کسی توهم

نوم کند که بدگوئی پیش بعود وحضور مولم است پس حرام است واما الاغتیاب وبدگوئی در غیاب اطلاعی نیست برای
مغتاب پس مولم نیست پس چگونه حرام است مدفعه بان اکل لحم الاخ وهو میت ایضا لا یولمه ومع هذا هو فی غایة القبح
لکونه بمرحل عن رعایة حق الاخوة ویمکن ان یقال ان الاغتیاب وان لم یکن مولما للمغتاب من حیث عدم اطلاعه علیه لکنه فی حکم
الایلام اذ لو سمعه یعنیه علی انا نقول ان المیت متالم وان لم یکن فیه روح کما ان الفرس متالم اذا کان حیا وان لم یکن فیه جان
وحضرت علی بن موسی ع بتوسط پدر بزرگوارش از جد امجدش جعفر بن محمد علیهم السلام روایت فرموده است که ابلیس فرمود
خلق نه دشمن میدارد خانه را که در آن گوشت خورده میشود وگوشت فربه را بعضی عرض کردند یا ابن رسول الله ما دوست
میداریم گوشت را وخانه ما خالی از آن نیست پس این چگونه خواهد شد فرمود چنان نیست که شما رفته اید بلکه مراد از خانه
است که بسبب غیبت مردم گوشت اهلش خورده میشود ومراد از گوشت فربه شخص متکبر است که در هنگام راه رفتن بخود
ببالد وعن بعض الصحابة قال جاء الاسلمی الی رسول الله یشهد علی نفسه بالزنا اربع شهادات یقول اتیت امرأة حراما وفی کل
ذلک یعرض عنه رسول الله فذکر الحدیث الی ان قال فما ترید بهذا القول قال ارید ان تطهرنی فامر به رسول الله صلی الله علیه وآله ان
یرجم فرجم فسمع رسول الله رجلین من الانصار یقول احدهما لصاحبه انظر الی هذا الذی ستر الله علیه فلم یدع نفسه حتی رجم رجم
الکلب قال فسکت رسول الله ثم سار ساعة فمر بجیفة حمار شائل برجلیه فقال این فلان وفلان فقالا نحن ذان یا رسول الله فقال
لهما کلا من جیفة هذا الحمار فقالا یا رسول الله غفر الله لک من یاکل من هذا فقال رسول الله ما نلتما من عرض هذا الرجل انفا
من اکل هذه الجیفة فوالذی نفسی بیده انه الان فی انهار الجنة ینغمس فیها ومن العجائب انه لو لبس رجل مسلم متشرع ثوبا من
حریر وخاتما من ذهب او شرب من اناء فضة لستبعد النفوس واشتد انکارها وقد یشاهد فی مجلس طویل لا یتکلم الا بما فیه
اغتیاب الناس ولا یستبعد ذلک منه والغیبة اشد من الزنا فکیف لا یکون اشد من لبس الحریر ولکن کثرة الغیبة ومشاهدة
المغتابین اسقط من القلوب وقعها وهون علی النفوس امرها فتامل لهذه الدقائق وفر من بعض الناس فرارک من الاسد
فانک لا تشاهد منهم الا ما یزید فی حرصک من الدنیا وغفلتک عن الاخرة ویهون علیک المعصیة ویضعف یقینک
فی الطاعة

فی الطاعة فان وجدت جلیسا یذکرک الله صورته وسیرته فالزمه ولا تفارقه واغتنمه ولا تحقره فانها غنیمة العاقل
وضالة المؤمن وتحقق ان الجلیس الصالح خیر من الوحدة والوحدة خیر من الجلیس السوء. الفصل الخامس فی ترهیب
الاخر عن الغیبة روی نوف البکالی عن امیر المؤمنین علیه السلام قال اجتنب الغیبة فانها ادام کلاب النار قال یا نوف کذب
من زعم انه ولد من حلال وهو یاکل لحوم الناس بالغیبة وقال علیه السلام ما عمر مجلس بالغیبة الا خرب من الدین فنزهوا
اسماعکم من استماع الغیبة فان القائل والمستمع لها شریکان فی الاثم وقال ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا فان الرجل
یزنی ثم یتوب فیتاب الله علیه وان صاحب الغیبة لا یغفر حتی یغفر له صاحبه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
منقولست که هرکه ایمان بخدا وروز قیامت داشته باشد نه نشیند در مجلسیکه در آن مجلس امامی را دشنام دهند
یا مسلمانی را غیبت کنند وایضا از آن بزرگوار روایت شده که فرمود به جمعی با ایشان که بندگان خدا بودن وبرادران
باشید در راه خدا چنانچه خداوند شما را بآن امر فرموده است وبلقبهای بد یکدیگر را یاد مکنید وتجسس وتفحص عیبهای
مردم مکنید وفحش بیکدیگر مگوئید وغیبت یکدیگر مکنید ودشمنی مکنید وحسد بیکدیگر مبرید بدرستیکه حسد ایمان را
میخورد چنانچه آتش هیزم خشک را میخورد یکی از علما مردی را دید که استماع غیبت میکرد گفت وای بر تو پاک کن گوش خود را
از استماع غیبت چنانکه پاک میسازی زبان خود را از نطق بآن که غیبت کننده وشنونده باهم شریکند گوش منه بر
غیبت گران تا نوم ابا زنباشی در آن راه هیچ حقی را مگوش ودر دمی از ننبه دهانش بپوش تا نشنوی لیت دلیل
گری گوش کرایت ثنا حق نی هم گفتار انسان خوش است آنچه پسندیده بود آن خوش است آورده اند که
یکی از پیغمبران شبی در واقعه دید که چون در بامداد برخیزی بفلان صحرا برو ونخستین چیزی که ترا پیش آید بخور دوم چیزیکه بینی
پنهان کن سوم آنچه پیش آید نگاه دار چهارم را ناامید مگردان پنجم چیزیکه پیش آید از آن بگریز چون صبح شد آن پیغمبر بصحرا رفت
اول چیزیکه بنظرش آمد کوهی بود بلند وبزرگ وسیاه آن پیغمبر متحیر شد که این چنین لقمه را چگونه توان خوردن اما چون
حکم خداست چاره ندارم بطرف کوه روانه شد که آن را تناول نماید هرچه نزدیکتر شد آن کوه کوچک شد تا آنکه رسید

لقمه شد آنرا برداشت وخورد شیرین تر از انگبین وخوشبوتر از مشک بود شکر خدا را کرد واز آنجا پیش رفت
طشتی زرین در آنجا افتاده دید گفت مرا امر کرده اند این را پنهان کن پس در زمین حفره ای کند وطشت را در آن نهاد
خاک بسیاری بر بالای آن ریخت وبگذشت هنوز دو قدم نرفته بود دید که طشت بروی زمین است دیگر باره پنهان
کرد هنوز فارغ نشده بود که آشکار شد سوم نوبت آنرا مخفی نموده ومبالغه در اخفا نموده باز ظاهر شد پیغمبر با خود
گفت مامورم که او را پنهان کنم من کار خود را کردم واز آنجا درگذشت مرغی را دید از بازی هراسان شده بشتاب
میپرید گفت یا نبی الله مرا نگاهدار که دشمنی در قفای من است پیغمبر او را در گریبان خود جای داد فی الحال بازی خشم آلوده
گرسنه برسید وگفت یا نبی الله امروز در طلب این صید بودم قسمت من بود ومن بغایت گرسنه ام ناامید مگردان
پیغمبر با خود گفت مرا گفته اند اینرا نگاهدارم واین دیگری را ناامید مگردان اکنون بحکم کارد برکشید وقدری گوشت از ران
خود برید بسوی باز انداخت باز گوشت را برداشت ومرغ را رها کرد آن پیغمبر پیش رفت مرداری دید گندیده شده
از وی بگریخت الغرض چون شب شد آن پیغمبر مناجات کرد الهی آنچه از تو بود بجا آوردم حکمت این کارها بر من معلوم کن ندا رسید
که آن کوه عظیم که دیدی وطعمه شد وبخوردی آن خشم است که اول عظیم است وچون فرو بردی شیرین تر از عسل است
دوم آن طشت زرین که هرچند پنهان میکردی آشکار میشد عمل خیر است هرچند کسی خواهد که نیکی را پنهان کند
ظاهر شود سوم معنیش آنکه هر که بتو پناه آورد او را در پناه گیری وهرکه ترا امین کند خیانت در امانت نکنی
معنی چهارم آنکه چون کسی از تو چیزی طلبد جهد کنی تا حاجت او را روا سازی پنجم آن مرده گندیده که دیدی غیبت بود
زنهار که از غیبت بگریزی که غیبت کردار نیک را باطل کند مران غیبت هیچکس بر زبان که طاعت بغیبت شود
دور زیان هر غیبتی طاعتی کم شود ز غیبت گری کار درهم شود. الفصل السادس فی المفاسد الدنیویة المترتبة علی الغیبة
روی الصدوق باسناده الی رسول الله صلی الله علیه وآله قال الجلوس فی المسجد انتظار الصلوة عبادة ما لم یحدث قیل یا رسول الله
وما یحدث قال الاغتیاب من اغتاب مسلما او مسلمة لم یقبل الله صلوته ولا صیامه اربعین یوما ولیلة الا ان یغفر له صاحبه وروی عن
رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وآله انه قال فی خطبته یا معشر من آمن بلسانه ولم یؤمن بقلبه لا تغتابوا المسلمین ولا تتبعوا
عوراتهم فانه من تتبع عورة اخیه تتبع الله عورته ومن تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیته وقال الغیبة اسرع فی
دین الرجل من الاکلة فی جوفه من اغتاب مسلما بطل صومه ونقض وضوءه فان مات وهو کذلک مات وهو مستحل
لما حرم الله وفرمود که چهار چیز است که فاسد میسازد روزه را وسایر اعمال صالحه را غیبت ودروغ وتجسس
ونظر کردن بسوی نامحرمان وفرمود ای اباذر دشنام دادن ومذمت نمودن شخص مسلمان فسق است وکشتن
او کفر است وخوردن گوشت او از معصیتهای خداست وحرمت مال او مثل خون اوست ای اباذر کسیکه منع کند
از غیبت مسلمانی حق است بر خدای تعالی که او را از آتش جهنم آزاد کند ای اباذر اگر کسی در پیش تو مسلمانی را یاد کند
تا بتوانی یاری او کن خدا ترا یاری کند در دنیا وآخرت واگر یاریش نکنی تا او را غیبت کنند یا سکوت کنی با توانائی بر رد کردن
غیبت او خدای تعالی ترا خوار گرداند در دنیا وآخرت واز آنحضرت منقولست که سزاوارترین مردم بگناه کار بودن
سفیه بی خرد است که غیبت مسلمانان کند وذلیل ترین مردم کسیست که مردم را خوار کند حسن بصری میگوید روزی داخل مسجد
بصره شدم پس جمعی را دیدم که بدور یکدیگر نشسته اند وصحبت میدارند من نیز بجانب ایشان نشستم ناگاه دیدم که اسم مردی را
مذکور نمودند وبغیبت او مشغول شدند من انکار ایشان کردم واحادیث غیبت را از کلام رسول خدا از برای ایشان خواندم تا آنکه
از این عمل باز ایستادند وداخل صحبت دیگر شدند ناگاه مرتبه دیگر نام همان مرد را در میان آوردند وبغیبت او پرداختند من نیز
در این مرتبه موافقت کردم پس چون از مجلس متفرق شدند هرکس بمنزل خود مراجعت نمودم در خواب در عالم واقعه
دیدم مرد سیاه روئی بنزد من آمد وبدست خود طبقی از چوب داشت که بر روی آن قطعه از گوشت خوک گذاشته بودند
پس بمن اشاره کردند که بخور من گفتم این گوشت خوک است وحرام است چگونه بخورم گفت چاره نیست وباید این را تناول کنی
من باز امتناع نمودم پس دست او در ذقن مرا گرفت ودهان مرا باز کرد وآن پاره گوشت را بدهان من انداخت ومن از

ترس این سیاه نمیتوانستم بیرون اندازم و از کراهت طبع خود نمیتوانستم فرو برم که در این احوال از وحشت بیدار شدم و از
خواب بیدار شدم و هم از آن اندیشه چند مدت سی شبانه روز هر وقتی که می خواستم غذا بخورم یا آبی بنوشم همان مزه
گوشت خوک را در دهان خود می یافتم و دهان معفون بمشام من میرسید یکی از زهاد را گفتند فلان شخص غیبت
تو کرده است زاهد فرستاد برای او طبقی از رطب و نوشت باو که هدیه تو بمن رسید که فرستاده بسوی من از حسنات
خود پس من اراده کردم که جزا دهم تو را بآن هدیه و عذر میخواهم که قادر نبودم بر آنکه تلافی کنم تو را بچیزیکه معادل هدیه تو
باشد و حرف غیبت مذکور شد نزد عبد الله مبارک پس گفت اگر من غیبت کننده بودم غیبت میکردم مادر خود را
بسبب آنکه او سزاوارتر است بحسنات من ومن املاء شیخنا البهائی ره قد جری ذکری یوما من الایام فی بعض المجالس
العالیة والمحافل السامیة فبلغنی ان بعض الحضار ممن یدعی الوفاق ویعادی النفاق ویظهر الوداد ویبطن العناد جری فی
مضمار البغی والعدوان واطلق لسانه فی الغیبة والبهتان ونسب الی من العیوب ما نزل فیه ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه
فلما علم انی علمت بذلک ووقفت علی سلوکه فی تلک المسالک کتب الی رقعة طویلة الذیل مشحونة بالندم والویل وطلب
فیه من الرضا ویلتمس الاغماض عما مضی فکتبت الیه الجواب جزاک الله خیرا عما هدیت الی من الثواب وثقلت به میزان
حسناتی یوم الحساب فقد روینا عن سید البشر والشفیع یوم المحشر انه قال یجاء بالعبد یوم القیمة فتوضع حسناته فی کفة
وسیئاته فی کفة فترجح السیئات فتجیء بطاقة فتقع فی کفة الحسنات فترجح بها فیقول یارب ما هذه البطاقة فما من عمل
عملته من لیلی ونهاری الا استقبلت به فیقول الله عز وجل هذا ما قیل فیک وانت منه بریء فهذا الحدیث فاوجب
منطوقه علی ان اشکر ما اهدیته من النعم الی فکثر الله خیرک مع انی فرضت لو شافهتنی بالسفاهة والبهتان وجفیتنی
بالوقاحة والعدوان ولم تزل مصرا علی اشاعة شتمک لیلا ونهارا مقیما علی سوء صنائعک سرا وجهارا لما کاتبتک
الا بالصفح والصفاء ولا عاملتک الا بالمودة والوفاء واقول مرارا کما کتب رحمه الله وصحبت علیه وما شاهدت الا
الله فان ذلک من احسن العادات واتم السعادات وان بقیة هذه الحیوة اعز من ان تصرف فی غیر تدارک ما فات

ومنه

ومنه هذا العمر القصیر لا یسع مؤاخذة احد علی التقصیر علی انی لو صرفت الان علی مجازاة اهل العدوان ومکافات
ذوی الشنآن لوجدت الی تدمیرهم سبیلا وحسبا والی قمعهم طریقا قریبا عادت بانتب ریخیدن زکس
و دیار ازار دنکو نیمش که بس وربر ارد دود از بنیاد ما اه اتش بار دنا بیاد ما و دنه ما شور یکان از یک سجود
بیخ ظالم را براندازیم رود رحمت ایاید زماه بحر عالی درد سم کنند نزد دنبر لا تعزز الله من ذللنا ان من ذل
لنا ذل لنا نحن لا ننتقض من جار لنا کل من جار لنا جار لنا الفصل السابع فی العقوبات الاخرویة للغیبة عن ابن
سعید روایت نموده که حضرت رسالتماب فرمودند حرام است بهشت بر سه نفر بهتان کننده و غیبت کننده
و شراب خورنده و روزی آن بزرگوار در راهی میرفتند پس آن حضرت بدو قبر رسیدند که صاحبان آنها را عذاب
میکردند پس آن حضرت فرمودند اینها را عذاب نمیکنند مگر در چیز بزرگی اما یکی از اینها پس کارش این بود که غیبت
مردمان مینمود و اما آن دیگری پس استبراء از بول خود نمیکرد آنگاه دو شاخه جرید طلبیدند و آنها را شکستند و قسمت
کردند بعد از آن امر کردند که هر یکی از آنها را بر سر یکی از آن قبرها بگذارید و فرمود آگاه باشید که اینها تخفیف میدهد
عذاب این دو نفر میت گناهکار را مادامیکه برطوبت باقی باشد و عن سعید بن جبیر عن النبی صلی الله علیه واله انه قال یؤتی
احدکم یوم القیمة فیوقف بین یدی الله ویدفع الیه کتابه فلا یری حسناته فیقول الهی لیس هذا کتابی فانی لا اری فیه
طاعتی وفی روایة انه یقول این صلوتی وصیامی فیقال ان ربک لا یضل ولا ینسی ذهب عملک باغتیابک الناس و
فی روایة مولینا الباقر ع فیقول الله عز وجل اکلتها الغیبة فانها تاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب قال ثم یؤتی باخر
ویدفع الیه کتابه فیری فیه طاعات کثیرة فیقول الهی ما هذا کتابی فانی ما عملت هذه الطاعات فیقال فلان اغتابک
فدفعت حسناته الیک و در احادیث معتبره مرویست که هر که دو رو و دو زبان داشته باشد که در حضور مردم
مدح ایشان کند و در غیاب مذمت ایشان گوید چون روز قیامت شود محشور شود دو رو و دو زبان از آتش داشته باشد

یکی در پیش و یکی در پشت و در حدیث دیگر ندا کنند که این بود که در دنیا دو رو و دو زبان داشت و از حضرت صادق ع
مرویست که هر که را ببینی بچشم خود نه بینی که گناهی کند و دو گواه عادل بر او گواهی ندهند که گناهی کرده است او از اهل
عدالت است و گواهیش مقبول است هر چند در واقع گناه کرده باشد و هر که غیبت او را کند بگناهی که در او
باشد او از دوستی و یاری خدا بیرون است و در دوستی شیطان داخل است و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرانش
از رسول الله ص که هر که غیبت کند مؤمن برادر خود را بچیزیکه در او نباشد عصمت در میان ایشان بریده میشود و غیبت کننده
در جهنم باشد و فرمود آنکه هر که بگوید از برای مؤمنی سخنی که خواهد قدر و مروت او را در هم شکند خدا او را حبس
کند در طینت خبال یعنی در جائیکه چرک و ریم فرجهای زناکاران در آنجا جمع میشود تا از عهده آن سخن بیرون آید و
در حدیث دیگر منقول است که حق تعالی وحی فرمود بحضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام که صاحب غیبت اگر توبه
کند آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت
رسول منقول است که چهار کس اند که آزار میرسانند باهل جهنم بالا آزاری که خود دارند و از حمیم جهنم بخورد ایشان میدهند و
بواویلا و واثبورا فریاد میکنند اهل جهنم بعضی ببعضی میگویند که چرا این چهار طائفه ما را آزار میکنند با وجود آزاری که خود
داریم یکی از ایشان شخصیست که در تابوت آتش او را آویخته اند یکی شخصی است که امعاش را از اندرونش میکشند و یکی مردیست که
چرک و خون از دهانش جاریست و یکی شخصی است که گوشت خود را میخورد پس از حال صاحب تابوت میپرسند که این بد
بخت چرا اینقدر آزار بما میرسد میگویند که او مرده بود و مالهای مردم در گردنش بود و چیزی هم از او نمانده بود که حق
مردم را از گردنش ادا کنند بعد از آن میپرسند از حال کسیکه امعائش را گرفته از درونش بیرون میکشند گویند که کسی است که از
از ترشح بول پرهیز نمیکرد و بعد میپرسند از آنکه از دهانش چرک و خون جاریست میگویند او نظر میکرد و هر سخن بدی از مردم میشنید
نقل میکرد و بایشان نسبت میداد و بعد از آن میپرسند از حال کسیکه گوشت خود را میخورد که این بدبخت چرا آزار بما میرسد

با آزاریکه

با آزاریکه ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و قال النبی ص
عذاب القبر من ثلثة من الغیبة والنمیمة والبول وعن ابی عبد الله ع قال من قال فی مؤمن ما رأته عیناه و
سمعته اذناه فهو من الذین قال الله تعالی الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم
فی الدنیا والاخرة تا خوش سخنی و صدق عادت نکنی جا در دل ارباب محبت نکنی خواهی زعذاب
قبر ایمن گردی زنهار سخن چینی و غیبت نکنی خوش نیست بعیب کس تکلم کردن و زغایت کبر خویش
را گم کردن و فرمودند که هر که غیبت کند مسلمانی را روزه اش باطل و وضویش میشکند و در روز قیامت
دهان او را بوی باشد گندیده تر از بوی مردار که اهل محشر همه در آزار باشند بدانکه باطل شدن روزه
و وضو را بعضی از علما حمل بر این کرده اند که کمال روزه و وضویش زائل میشود نه اینکه باید قضا یا اعاده کند و
فی الحدیث من اکل لحم اخیه فی الدنیا قرب الیه فی الاخرة فقیل له کله میتا کما اکلته حیا ومن مشی فی الغیبة و
کشف عورته کانت اول خطوة خطاها وضعها فی جهنم وکشف الله عورته علی رؤس الخلائق الفصل الثامن فی
اسباب الغیبة وعللها الداعیة الیها اعلم وفقک الله ان اکثر اهل هذا العصر یحافظون علی الصلوات و
الطاعات ویجتنبون کثیرا من المحرمات ثم انهم فی مجالسهم باعراض اخوانهم المؤمنین مشغولون ولا یعدونه
من السیئات لانه نوع خفی من انواع المنکر والناس مقبلون علیه متصالحون علی فعله فلا احد ینکر علی غیره
لینتبه به لاجل ذلک شاع من غیر نکیر وارتفع قبحه بین الخلق ولو اردت ان تقول حرام لم یصدقک کثیر
من الناس بل یجاوبک بانه لو کان حراما لما اقبل الیه الناس ولما کان الحال فی هذا المحرم غلیظا فینبغی لک
فتذکر اسباب هذا المرض ثم تشیر الی الادویة المناسبة لکل واحد منها وهی عشرة اشار الیها مولانا الصادق ع

بجملة القول الغيبة تتنوع بعشرة انواع شفاء غيظ ومساعدة قوم وتصديق خبر بلا كشف وتهمة وسوء
ظن وحسد وسخرية وتعجب وتبرم وتزين وقد فصلها الشهيد الثاني رحمة الله عليه الاول تشفي الغيظ
وذلك اذا جرى سبب غضب به عليه فاذا هاج غضبه يشفي بذكر مساويه وسبق اللسان اليه بالطبع ان
لم يكن ثم ورع مانع وقد يمتنع تشفي الغيظ عند الغضب من اقوى البواعث على الغيبة ويشير اليه قول امير المؤمنين الغيبة
جهد العاجز واخذه المتنبي فقال اكبر نفسي عن جزاء بغيبة وكل اغتياب جهد من ما له جهد والثاني موافقة
اهل المجلس فانهم اذا كانوا يتفكهون بذكر الاعراض فلو انكر عليهم او قطع المجلس استثقلوه ونفروا عنه فيوافقهم
على هذا الذنب العظيم من حسن المعاشرة والثالث ان يستشعر من انسان انه سيقصده او يشهد عليه بالشهادة
فيبادره قبل ذلك ويطعن فيه ليسقط اثر شهادته او فعله او يبتدئ بذكر ما فيه صادقا ليكذب عليه بعده
فيروج كذبه بالصدق الاول ويستشهد به قائلا اني اخبرتكم عن حاله قبل ذلك فكان كما قلت الرابع ان ينسب
الى شيء فيريد ان يتبرأ منه فيذكر الذي فعله وكان من حقه ان يبرئ من نفسه ولا يذكر الذي فعله وينسب
غيره اليه او يذكر غيره بانه مشارك له في الفعل ليمهد بذلك عذر نفسه الخامس ارادة التصنع والمباهاة وهو
ان يرفع نفسه بتنقيص غيره فيقول فلان جاهل وفهمه ركيك وغرضه من ذلك ان يثبت في ضمن ذلك فضل
نفسه ويوهم انه افضل منه السادس الحسد وهو ان الناس لما احبوا رجلا واكرموه واثنوا عليه والحاسد
يريد زوال ذلك النعمة عنه فيجد السبيل اليه القدح فيه ليسقط عند الناس فيكفوا عن اكرامه والثناء عليه
السابع اللعب والهزل والمطايبة وتزجية الوقت بالضحك فيذكر غيره بما يضحك الناس على سبيل المحاكاة
والتعجب الثامن السخرية والاستهزاء استحقارا له فان ذلك كما يجري في الحضور يجري ايضا في الغيبة ومنشأه
التكبر

التكبر واستصغار المستهزأ به التاسع وهو ماخذ دقيق وربما يقع فيه الخواص وهو ان يغتم بسبب ما يبتلى به احد
فيقول يا مسكين فلان قد غمني امره وما ابتلي فيه فيذكر سبب الغم فيكون غمه ورحمته خيرا لكنه ساقه الى شر من حيث
لا يدري والترحم والتغم ممكن من دون ذكر اسمه ونسبته الى ما يكره فيهيجه الشيطان على ذكر اسمه ليبطل به ثواب
اغتمامه وترحمه العاشر الغضب لله تعالى فانه قد يغضب على منكر قارفه انسان فيظهر غضبه ويذكر
اسمه على غير وجه النهي عن المنكر وكان الواجب ان يظهر غضبه عليه على ذلك الوجه خاصة وهذا ايضا
يقع فيه الخواص فانهم يظنون ان الغضب اذا كان لله تعالى كان عذرا كيف كان فهذه الاسباب العشرة هي
الاصول للغيبة وغيرها من الاسباب يرجع اليها الفصل التاسع في علاج الغيبة اما العلاج على الاجمال فبان
يعلم انه تعرض لسخط الله تعالى وانه تنقل حسناته الى ميزان غيره فان لم يكن له حسنات نقل اليه من سيئاته وتعرض
مع ذلك لمقت الله تعالى وينبغي ان يستحيي من ان يترك نفسه ويذم غيره بل ينبغي ان يخطر بخاطره ويقول كما اني
عاجز عن ازالة عيوبي كان غيري بالنسبة الى عيوبه وان كان عيبه يتعلق بامر بدني فهو ذم للصانع قال رجل
لبعض الحكماء يا قبيح قال ما كان خلق وجهي الي فاحسنه وان لم يجد في نفسه عيبا فليشكر الله تعالى ولا يلوث نفسه باعظم
العيوب واما العلاج على التفصيل فبان يعالج الغضب بان يقول ان امضيت غضبي عليه لعل الله ان يمضي غضبه علي
بسبب الغيبة اذ قال ان لجهنم بابا لا يدخله الا من شفى غيظه بمعصية الله وفي الحديث يا ابن ادم اذكرني حين تغضب
اذكرك حين اغضب فلا امحقك فيمن امحق واما الموافقة فبان تعلم ان الله تعالى يغضب عليك اذا طلبت بسخطه رضا
المخلوقين فكيف توقر غيرك وتحقر مولاك اما تنزيه النفس بنسبة الخيانة الى الغير حيث يستغني عن ذكر الغير فعلاجه
بان تعرف ان التعرض لمقت الخالق اشد من التعرض لمقت المخلوق وبالغيبة تعرض لسخط الله يقينا ولا تدري
انك تتخلص من سخط الناس ام لا فان فعله فلان تفعله فهو سفه وجهل لان الاقتداء انما يكون بامور الخير لا بالمهلكات واما
قصد المباهاة وتزكية النفس بالقدح في الغير فبان تعلم انك ابطلت فضلك عند الله تعالى يقينا وانت من

اعتقاد الناس فضلك على خطر وتوهم واما الغيبة للحسد فهو جمع بين عذابين لانك حسدته على نعمة الدنيا و
كنت معذبا بالحسد فاضفت اليه عذاب الاخرة واهديت اليه حسناتك فلو تاملت وجدت نفسك صديقه
وعدو نفسك وربما كان قدحك فيه سببا لاشتهار فضله فقد قيل اذا اراد الله نشر فضيلة طويت اتاح لها
لسان حسود لولا اشتعال النار فيما جاورت ما كان يعرف طيب عرف العود واما الاستهزاء فمقصودك منه
اخزاء غيرك عند الله فلو تفكرت في خزيك يوم تحمل سيئات من استهزأت به وتساق بك الى النار لادهشك
ذلك عن الاستهزاء به وانت تخزيه في الدنيا وهو يخزيك في الاخرة على رؤس الاشهاد واما الرحمة لله فهو حسن
ولكن حسدك ابليس فاستنطقك بما ينقل من حسناتك اليه ما هو اكثر من رحمتك فيخرج عن كونه مرحوما وتصير انت
المرحوم اذ حبط اجرك ونقل حسناتك اليه الفصل العاشر في اشد اقسام الغيبة وطرقها الخفية بايد دانست كه
از همه غيبتها بدتر غيبت انستكه شانش رفيع تر وحقوقش زيادتر باشد كه چنين غيبت بزرگتر شايد انكه دفتر
بالا مرو دنيا انكه بدرجه كفر وارتداد ميرسد وصاحبش نجس واز دائره اسلام بيرون ميگردد مثل غيبت علمای عاملين
وراشدين وصلحای ماجدين وسادات عالی نسب وعرفای والاحسب كه هر كه بزد ايشانرا اهانت نمايد گويا هدم
قلعه شريعت مصطفوی نموده وهر كه بدی از اينها بمردم گويد گويا سب مرتضوی نموده وديگر از غيبتهای شديده
عظيم كه دلالت بر خباثت ذات غيبت كننده ميكند انكه انستكه اذيتی از او بان شخص نرسيده باشد وبی سابقه
وبيعلت منازعه بانكه بگويد بی سبب محض انكه اسم او مذكور ميشود غيبت كرده مثل انكه مشغول شود خاصه بسياری
از طباع شريره واصلهای خبيثه چنين عادت دارند واز اين است كه امام جعفر صادق فرموده [illegible]
فهو شرك الشيطان وديگر از جمله غيبتها كه بسيار نشانه نامردی وشقاوت وزنانی وخرابی اصل وفطرت آدمی ميباشد
غيبت كردن اموات بيزبان وبدگوئی از مردهای مسلمان ميباشد بالله در حديث نبوی است كه فرمودند اذكروا

موتاكم

موتاكم بالخير ودر حديث ديگر فرمودند اذا تحيرتم في الامور فاستعينوا باهل القبور وعلاوه بر انكه
شرط قبول توبه غيبت كننده حلاليت طلبيدن از ان غيبت شده بيچاره باشد وچنين شخصی كه غيبت
مرده مسلمانی كرده بدرستيكه گوشت مرده حقيقی را خورده چه حالی برسر خواهد نموده حلاليت از
كدام استخوان پوسيده خواهد نمود ومن اخبث انواع الغيبة غيبة المتسمين بالعلم والفهم المرائين فانهم يفهمون
المقصود على صفة اهل الصلاح ليظهروا التعفف عن الغيبة فيجمعوا بين الرياء والغيبة مثل ان يذكر عنده
انسان فيقول الحمد لله الذي لم يبتلنا بحب الرياسة او حب الدنيا او بالتكيف بالكيفية الفلانية
او يقول نعوذ بالله من قلة الحياء او من سوء التوفيق او نسأل الله ان يعصمنا من كذا بل مجرد الحمد على شيء اذا علم
منه اتصاف المحدث عنه بما ينافيه ونحو ذلك فانه يغتابه بلفظ الدعاء وسمة اهل الصلاح ومنها انه
يقدم من يريد غيبته فيقول ما احسن احوال فلان ما كان يقصر في العبادات ولكن قد اعتراه فتور وابتلي بما
يبتلى به كلنا وهو قلة الصبر فيذكر نفسه بذم غيره ومدح نفسه بالتشبه بالصالحين في ذم انفسهم فيكون
مغتابا ومرائيا ومزكيا نفسه فيجمع بين ثلث فواحش وهو بجهله يظن انه يتعفف عن الغيبة ومنها ان يذكر ذاكر
عيب انسان فلا يتنبه له بعض الحاضرين فيقول سبحان الله ما اعجب حتى يصغي الغافل الى المغتاب ويستعمل اسم الله الذي
تحقيق خبثه وهو يمن على الله بذكره جهلا منه ومنها ان يقول جرى لصاحبنا او صديقنا كذا تاب الله علينا وعليه
فانه يظهر الدعاء والتألم والصداقة والله مطلع على خبث سريرته ومن اقسامها الخفية الاصغاء الى الغيبة على
سبيل التعجب فيظهر التعجب ليزداد نشاط المغتاب فيزيد فيها فهو يستخرج منه الغيبة بهذا الطريق فيقول عجبت
مما ذكرته ما كنت اعرف عن فلان ذلك قال النبي صلى الله عليه وآله السامع احد المغتابين يعني مع قصد الرضا الا على وجه الانكار وذلك
ان القائل يكف لسانه بالغيبة وهذا يكف سمعه بها فالسامع لا يخرج عن اسم الغيبة الا ان ينكر بلسانه فان خاف

فقلبه وان قدر على القيام او قطع الكلام بكلام آخر لزم ذلك فان قال بلسانه اسكت وهو مريد للغيبة
بقلبه فذلك نفاق لا يخرجه عن الاثم وعن رسول الله صلى الله عليه وآله من تطوّل على اخيه في غيبة سمعها فيه في
مجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من شر في الدنيا والآخرة وان لم يردها وهو قادر على ردها كان عليه كوزر
من اغتابه سبعين مرة الفصل الحادي عشر في مستثنيات الغيبة بدانکه خلاص یافتن از بدی کسی یا بجان دادن
او ان غرضی است صحیح در شرع و خوب نزد شارع مقدس پس اگر ممکن نباشد توصل بخلاصی مگر بذکر بدی شخص
و غیبت آن هر آینه جایز خواهد بود بلکه در بعض مواضع واجب شود و بواسطه این غرض صحیح از اثم غیبت خارج شود
و داخل در غیبت نباشد و آن را بعض علما منحصر در ده موضع دانسته اند اول تظلم مظلوم است که بر کسی ظالمی ظلمی
کرده باشد و آن مظلوم نزد شخصی آید و اظهار ظلم از ظالم کند که این شخص رفع ظلم آن او بکند که ظلم کردن و شنیدن
هر دو را تجویز کرده اند اما در صورتیکه امید ازاله ظلم از او داشته باشد و مقصودش رفع ظلم باشد زیرا که ممکن نیست
استیفا حقش بدون ذکر آن شخص ظالم و ظلمش و قد قال رسول الله لصاحب الحق مقال دوم نهی از منکر است که از کسی
بدی میداند و میخواهد باز گفتن و نقل کردن او ترک نماید و عاصی را بمنهج صلاح آورد و در این مشروط است ظن اثر نهی
از منکر و اگر ممکن باشد اولا او را در خلوت نصیحت کند و اگر داند که بآن نصیحت از ترک منکر نمیکند جایز نیست او را
در مجالس رسوا کند و با تحقق شرایط باید سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد و اگر این مقصود
نباشد حرام خواهد بود سیم استفتا است که بگوید در نزد مجتهد که ظلم کرده مرا پدر و برادر یا شوهر و راه خلاصی
یافتن چگونه و سالم تر در این مقام سوال بر سبیل کلیه است باین عبارت که چه میفرمائی در حق کسیکه او را پدر یا برادر
ظلم کرده باشد بکلیفش چه است که روایت شده است هند عرض کرد خدمت پیغمبر که ابا سفیان مرد بخیل است
عطا نمیکند مرا آنچه کافی باشد برای من و فرزندانم آیا جایز است که از مالش بقسمیکه نداند و مطلع نشود بردارم فقال
خذی ما یکفیک و ولدک بالمعروف پس ذکر کرد شح و بخل ابی سفیان را و پیغمبر او را منع نفرمود چرا که قصدش استفتا

حذر دادن مسلم است از وقوع در خطر و شر فاذا رایت متفقها یتلبس بما لیس من اهله فلک ان تنبه الناس على نقصه
و قصوره عما یاهل نفسه له و تنبیههم على الخطر اللاحق لهم بالانقیاد الیه کما قال الشهید الثانی و از این قبیل است
که ببینی مردی رفت و آمد میکند نزد شخص فاسقیکه امرش مخفی است و خوف داری بر او از آنکه بواسطه رفت
و آمد و نشست و برخواست گرفتار شود با مر غیر مشروعی پس باید که او را متنبه بر فسق او کنی که این فلان کار
دارد و فاسق است اما مشروط بر آنکه جهت خوف صرا نیه فسق و متهم شدن او باشد نه امر دیگر و ذلک موضع الغرور
والخدیعة من الشیطان اذ قد یکون الباعث لک على ذلک هو الحسد له على تلک المنزلة فیلبس علیک الشیطان
ذلک باظهار الشفقة على الخلق و هم چنین ببینی شخصی را که میخواهد مملوکی بخرد و تو میدانی که عیوبی دارد پس بر
تو است که متنبه او را مذکر کنی چرا که سکوت ضرر برای مشتری است پنجم نصیحت مستشیر است که مشورت میکند
در فلان مواصلة یا مشارکت یا مسافرت با فلان مرد پس در این صور ذکر معایب آن شخص که متعلق باین امر است
ضرری نخواهد داشت در صورتیکه بمحض ذکر اجمالی که مصلحت تو نیست اکتفا نکند و محتاج باشد بذکر علل و معایب
قال صلى الله علیه وآله لفاطمة بنت قیس حین شاورته فی خطابها اما معویة فرجل صعلوک لا مال له و اما ابو جهم
فلا یضع العصا عن عاتقه ششم جرح و تعدیل شاهد یا راوی است و از اینجاست که علما وضع کتب رجال فرموده اند
و تقسیم نموده اند به ثقات و مجروحین و اسباب جرح را ذکر فرموده اند و این هم مشروط باخلاص نیت است که قصدش
از آن حفظ اموال مسلمین و ضبط زبانها و احتراز از کذبها باشد و حامل از دشمنی و عصبیت نباشد و ذکر نکند مگر
آنکه مدخلیت بشهادة و روایة نداشته باشد هفتم آنکه مغتاب مستحق غیبة باشد که متجاهر بفسق باشد و مردم
از ذکر آن نداشته باشد پس ذکر کرده میشود بهمان چیزیکه در آن است و مرتکب است نه بغیر آن قال رسول الله
من القى جلباب الحیاء من وجهه فلا غیبة له و ظاهر الخبر جواز غیبته و فی جواز اغتیاب مطلق الفاسق احتمال ناش من قوله

علیه السلام لا غیبة لفاسق و رد بمنع اصل الحدیث او بحمله على فاسق خاص او بحمله على النهی وان کان بصورة الخبر هشتم
آنکه انسان مغتاب معروف باشد باسمیکه دلالت بر عیبی دارد مثل فلان اعمی یا فلان اعرج پس کنامی نخواهد بود
بر کسیکه این را بگوید چرا که ناچار است برای شناسانیدن بذکر آن صفت و بجهت آنکه مشهور بآن شده و کراهت ندارد
مطلعیش از ذکر آن پس از آنکه مشهور شد و کیف کان فلو وجد عنه معدلا و امکنه التعریف بعبارة اخرى فهو اولى نهم
هر گاه مطلع شد بعدد اشخاصیکه بفواحش میشود حد و تعزیر بر فاحشه جایز است ذکر آن فاحشه نزد حکام
بصورة الشهادة چه در حضور کننده و چه در غیابش و جایز نیست متعرض شدن ذکر آن فاحشه در غیر این موضع دهم
در معلم بدعت صاحبان آراء فاسده و اظهار نفرت از ایشان و احتراز از مصاحبت ایشان است قال رسول الله اذا
رایتم اهل الریب والبدع من بعدی فاظهروا البراءة منهم و اکثروا من سبهم والقول فیهم والوقیعة بهم کیلا یطمعوا فی الفساد
فی الاسلام و یحذرهم الناس ولا یتعلمون من بدعهم یکتب الله لکم الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخرة والعمدة فی ذلک
کله على المقاصد فلا یغفل المتیقظ عن ملاحظة مقصده الفصل الثانی عشر فی کفارة الغیبة بدانکه واجب است بر غیبت
کننده آنکه نادم شود و توبه کند و متاسف شود بر آنچه کرده است تا آنکه خارج شود و بر حق الله آید از حق خداوند تعالی
پس از آن طلب حلیت کند از آنکه او را غیبت کرده تا آنکه حلالش کند پس بیرون آید از مظلمه حق الناس و شایسته است که
حلالیت طلبید با حالت حزن و تاسف و ندامت بر آنچه گفته زیرا که مرائی گاه باشد حلالیت میطلبد برای آنکه اظهار
ورع کند و در باطن ندامت ندارد پس مقارن ساخته معصیت خود را بمعصیت دیگر و آنچه وارد شده است در کفاره غیبت
دو حدیث از حضرت رسالت یکی فرمایش آن بزرگوار است کفارة من اغتبته ان تستغفر له و دوم فرمود آنحضرت است
من کانت لاخیه عنده مظلمة فی عرض او مال فلیتحللها منه من قبل ان یاتی یوم لیس هناک دینار ولا درهم یوخذ من حسناته فان
لم تکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فزیدت على سیئاته و همچنین از حضرت ابی عبدالله روایت کرده اند که

فرمود سوال شد از پیغمبر که چه است کفارة اغتیاب قال تستغفر الله لمن اغتبته کلما ذکرته یعنی بر طریق
غیبت یا هر زمان که جاری شده ذکر او بر زبان تو یا کفاره غیبت یکمرتبه این است که استغفار کنی برای او
هر وقت بیاد تو آمد مغتاب و آن شخص غیبت کرده شده یا هر وقت که یاد آوری اغتیاب را و در بعض نسخ
کما ذکرته است و شهید ثانی علیه الرحمة فرموده است که ممکن است طریق جمع میان آن دو حدیث وارد
از پیغمبر این باشد که حمل شود کفاره استغفار در آن صورتیکه بآن شخص مغتاب خبر غیبت نرسیده باشد و
ندانسته باشد که فلان غیبت او را کرده در این صورت اکتفا کند بر استغفار چرا که در حلالیت طلبیدن تا آن
فتنه و جلب کینه است و در حکم کسیکه باو نرسیده باشد آنکسیکه قدرت بر وصول باو نباشد بواسطه مردن
یا دور بودن و حمل شود کفاره باستحلال در آن صورتیکه ممکن باشد رسیدن نزد مغتاب و خبر غیبت باو
رسیده باشد و ممکن است جمع بوجه دیگر و آن اینستکه استغفار کفاره معجله است که مقارن غیبت است و حلالیت
طلبیدن متاخر است غالبا پس واجب است بر او مبادرت باستغفار چرا که موقوف به تمکن نیست و رخصتی و مهلتی در
کار ندارد و استحلال بعد است در صورت امکان پس واجب و کفاره دو امر است نه یک امر و وجه دیگر آنکه حمل شود
استغفار بر استحباب و وجوب استحلال است لا غیر و وجه دیگر آنکه چون غیبت دو جنبه دارد در دو جنبه حق اللهی
دوم جنبه حق الناس استغفار برای حق الله است و طلب حلیت برای حق الناس و قال المحقق الطوسی رحمه الله فی
التجرید عند ذکر شرائط التوبة و یجب الاعتذار الی المغتاب ان بلغه اغتیابه لا ولا یلزم على الفاعل للغیبة فی الاول
الاعتذار الیه لانه اوصل الیه ضرر الغم فوجب علیه الاعتذار عنه والندم علیه و فی الثانی لا یلزم الاعتذار ولا الاستحلال
منه لانه لم یفعل به الماذی و کلا القسمین یجب الندم لله تعالى لمخالفته فی النهی والعزم على ترک المعاودة و کذا قال الشارح
الجدید الا فی الثالث الاولى ولا یلزم تفصیل الاغتیاب الا اذا بلغه على وجه افحش انتهى و ما قیل ان العرض لا عوض له فلا

یجب الاستحلال منه بخلاف المال فلا وجه له اذ وجب فی العوض حد القذف ونبت المطالبة به و چون در مقام عذر
خواهی و حلالیت طلبیدن باندامت و حزن و تاسف بیش غیبت کرده شده ابدا اظهار نکند که داد در مقام غیبت
گفته چرا که اظهار رفتنه اثاره بغضاء و شدید شدن غیظ و غضب و ازدیاد عداوت است بلکه همین قدر بگوید حقوق
عرضیه بر من دارید میخواهم عفو کنید و از من بگذرید و مستحب است برای معتذر الیه و آن شخص که نزد او میآید
عذر خواهی آمده قبول عذر کردن و عفو کردن با استحباب مؤکد قال الله تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین
فقال رسول الله صلعم یا جبرئیل ما هذا العفو قال ان الله یأمرک ان تعفو عمن ظلمک وتصل من قطعک وتعطی من حرمک
فی خبر اخر اذا جاثت الامم بین یدی الله یوم القیمة نودوا الیقم من کان اجره علی الله تعالی فلا یقوم الا من عفی فی الدنیا عن مظلمه
و سبیل المعتذر ان یبالغ فی الثناء علیه والتودد الیه ویلازم ذلک حتی یطیب قلبه فان لم یطب قلبه کان اعتذاره و تودده
حسنة محسوبة وقد یقابل بها سیئة الغیبة فی القیمة ولا فرق بین غیبة الصغیر والکبیر والحی والمیت والذکر والانثی
ولکن الاستغفار والدعاء علی حسب ما یلیق بحاله فیدعو للصغیر بالهدایة وللمیت بالرحمة والمغفرة ونحو ذلک ولا
یسقط الحق باباحة الانسان عرضه للناس لانه عفو عما لم یجب وقد صرح الفقهاء بان من اباح قذف نفسه لم یسقط حقه
من حده و واجب است بت کردن در کفاره غیبت چنانچه در سایر کفارات لازم است والله الموفق تکمیل فیه
وعظ جمیل بدانکه چون خداوند علی اعلی انسان را مدنی الطبع خلق فرموده است که لازم دارند در تعیش دور کرد جمع
شوند و مجمع کردند پس هر چه اسباب محبت و تالف است یا محبوب یا مستحب و هرچه باعث عداوت و خصومت است
یا حرام فرموده یا مکروه زیرا که در الفت و محبت مقصود حاصل میشود نه در فرقت و مباینت که لازمه خصومت است
ارتفاع اتفاق جهان میتوان کرفت و از جمله چیزها اسباب عداوت و خصومت و باعث فرقت و مباینت
غیبت نمودن است که محض شنیدن موجب اشتعال نایره خصومت و عداوت میگردد این است که اشد از زنا است

دیراکه

زیراکه زنا با زن متفرع بر محبت و الفت صوریه است و بعداوت و قهر و غلبه کمتر حاصل شود اما غیبت نتیجه عداوت
و موجب ازدیاد خصومت است بر حروف مردم غیبت یکدیگر کنند الفت انقطاع یابد بخصومت و فرقت
شود چنانکه این زمان چنین است که در مجالس بذکر غیبت و بدگوئی و عیب جوئی مشغولند با کمال اب
تاب و خواسته انکه بشنوند و غیبت بار کسان شده است که هر کلمه که شنید سری حرکت داده و سبحان الله
گفته دلی بدندان گزیده و دستی بر زانو زده تا انکه با حرکات غیبت کننده سر کار اورده و بلکه کلمه را بالصد کلمه
نموده بلکه بعضی افتراها بر آن افزوده و بعد از آن برای صاحب غیبت خبر اورده که در فلان مجلس در حق شما چنین
و چنان میگفتند و من هر چه منع کردیم نه پذیرفتند و چند چیز در این مقام اسباب تعجب و تحیرات یکی انکه هر گاه
شخصی دامن پر از شکل و زیر بغلش نفت و دستش بوزینه باشد و وارد مجلس شخص بزرگی شود و خواسته
باشد آن شکلها را میان اطاق بریزد و تضنیع نموده و دست بر نفت زند و میمونرا برقص اورد تمام اهل
مجلس از صدر تا ذیل او را اید میگویند و بخش میدهند و میزنند و ملعون خطاب میکنند و دور شو میگویند و حال
انکه شکل جاروب میشود و تضنیع کلام لغو است و نفت کریه است و بازی میمون شنیع است ولی گناه
کبیره نیست اما تمام وحشت میکنند کمال نفرت دارند و مانع میشوند و اگر شخصی وارد شود که سر تا پایش ملوث
و ملوث باشد دانش در دهانش باشد و دست بادر بدست گرفته و بجهت ناحاضر کرده باشد ابدا او را دعوی و منع
نمی نمایند و نفرتی از او نمیکنند و علاقتی ندارند نکو چنین چیزی کی دیده بوده و شنیده میگویم بعضی مردم که داخل مجلس
میشوند غیبت که بهر بهتر از خوردن گوشت مرده است در دهان و دست خود بخت که برابر هفتاد مرتبه از زنا است
که اهون آن زنای با مادر است همراه اورده و تمامی که شعله اتش است در دهان خود دارد که چون داخل مجلس میشود
از کند دهان آن کذاب ملائکه متنفر میشوند و خداوند لعنت می نماید بر چنین کسی دماغ را بوی کریه کذب دماس
ایمانرا شعله اتش فساد و تزلزل ایمان را بخوردن گوشت مرده را ناس میکند و اصلا کسی او را زجر و منع نمینماید خصوص

هر گاه کلامش در غیبت سیدی یا عالمی یا فاضل متقی باشد که آن غیبت منضم به گناه کبیره باشد
اصلا او را منع نمیکند بلکه تحسینها کنند افرینها گویند و غلیان و چای را اول باو تعارف کنند و اظهار امتنان
از مقدم او نمایند بلکه کلام کنند چرا این قدر دیر بدیر تشریف می آورید و چیزهای تازه که موجب سرور و فرح
بی اندازه است بجهت ما میاورید قلب ما را شاد میفرمائید این قدر اظهار محبت و دوستی بصاحب این صفت
رذیله می نمایند که از رجال الله ده کلمه را هر کلمه میگویند و انواع ذمیمه از معاصی دیگر بر این ضم کند که هرگاه
کسی را چشم دل باز باشد می بیند که او چه نجسها بمجلس اورده عارفی گفت در عرفات همانا خود را فراموش نمودم
و برای چنین بر منی دسیسه که تمام آن روز من ملوث از گناهان و حشرات و سباع و غیره گمان نمودم راه عرفات را
کم کرده ام هاتفی او را ندا داد این عرفات است و انجمن بنی ذنوب حاجیان است که افکنده و در فقه الله از کتاب این فاحشه
غیبت بواسطه انکه از عنوان گناه بیرون رفته است و غیبت را در جزو گناه و فواحش نمیدانند لاحکام منع و
ترک می نمودند که در حدیث وارد شده است که اخر الزمان بجهت چیزها میدوان را داخل فواکه شمارد و نیکی و بخشش
دادن یکی تمامی کردن یکی غیبت مسلمان نمودن و هر گاه کسی انکار انرا غیبت منع کند هم چند جواب میگویند اول انکه کلاه
دراو و صفت میدانند هر گاه بیاشد دیگر بگوید افترا است نه غیبت یا میگوید این غیبت نیست یعنی سفر بیان
موضوع غیبت را فرموده یا میگوید این غیبت را گناه میدانند و حال انکه فرموده اند غیبت چهار قسم است حلال
مکروه و حرام و کفر و این قسم را که شخص بگوید غیبت گناه ندارد کفر شمرده اند یا میگوید جای اینجا غیبت و غیبتش عیب
ندارد و حال انکه داخل ان ده موضع جواز غیبت نیست یا انکه رفع این گناه نه توبه میخواهد نه نه شمرده و نه مکر
و تخمش بلکه محض انکه صاحب مجلس بگوید اینجا غیبت نکنید من راضی نیستم در مجلس من ذکر شود لا بکو نیند
هر قدر بیحیا باشد ساکت میشود و قطع میکند چرا که فحش و عظمش از میان رفته است و معنی است که بنوعی
عظم و قبح در میان باعث ان میشود که از عنوان گناه بیرون برود و الا در سلطان من اسبه عظم سب مولای

منقیان

منقیان از میان یکلی رفته بود و ناسزا جز و ادکار لازمه شده بود و هر گز گناه بجهه شیوع از عنوان گناه و اثم
بیرون نرود اعاذنا الله وایاکم من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و نستغفر الله فی صباحنا ومسائنا من
کل ذنوبنا و اثامنا الباب الثالث فی النمیمة وفیها فصول الفصل الاول فی الایات فی سورة القلم و
لا تطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلک زنیم وقال فی سورة همزة ویل لکل همزة
لمزة الفصل الثانی فی الکلمات الباهرات النمیمة شعبة الارف النمیمة شر روایة ایاک والنمیمة فانها تزرع الضغینة
وتبعد عن الله وعن رسوله اسوء الصدق النمیمة من سعی بالنمیمة حاربه القریب ومقته البعید من نقل الیک
شتمک لا تقبل الصدیق ولئن وان تشبه بالناصحین فان الساعی ظالم لمن سعی به غاش لمن سعی الیه الفصل
الثالث فی معنی النمیمة لغة وحدها اصطلاحا النمیمة کخفیة اسم مصدر من قولک نم ینم وینم فهو نموم ونمام قال فی
القاموس النم رفع الحدیث اشاعة له وافساد او تزیین الکلام بالکذب والنمیمة وسواس همس الکلام وهی نقل قول
الغیر الی المقول فیه کما تقول فلان تکلم فیک بکذا وکذا سواء کان نقل ذلک بالقول او الکنایة او الاشارة او الرمز
وسواء کرهه المنقول الیه ام المنقول عنه ام کرهه ثالث وسواء کان المنقول من الاعمال ام من الاقوال وسواء کان عیبا
او نقصا علی المقول عنه ام لم یکن واذا کان متعلقه نقصا او عیبا فی المحکی عنه موجبا لکراهته له واعراضه عنه کان
ذلک موردا لاجتماع الغیبة والنمیمة اذ بینهما عموم من وجه و حقیقت نمیمه و سخن چینی افشا کردن سر و برداشتن پرده
از انچه مکروه است کشف ان بر هر چه دید انسان از احوال اخوان خود شایسته است که ساکت از ان باشد مگر
انچه را که ذکر کردن ان فائده برای مسلمان یا دفع ضرری و عصیانی باشد الفصل الرابع فی ذم النمیمة بدانکه
خبیث ترین صفات و بدترین معاصی و سیئات بلکه از اکبر کبائر و اعظم جرائم نمامی و سخن چینی کردن در میان مسلمانان
و سخن بردن از این بان است و وجه عظیم بودن این معصیت کبیره انستکه موجب فسادهای کلیه بلکه ریختن خونهای

نباحق وقطع رحمها وعضب الهاو سعی فیما الهاو باقی ماندن فتنها نباشد وهر قدر که سعایت مدح و
فضیلت کلمه اصلاح والهمان قدر بدان مذمت وقباحت وعقوبت اسباب فساد است پس که این عمل
خاصه خود شیطان است بلکه معنی شیطان شیطنت کردن درمیان مردمان است چنانچه میدانی که اصلاح کردن
درمیان خلایق از جمله اخلاق خداوند رحمن است و هیچ یک از معاصی کبیره وصغیره نقد این عمل شنیع موجب غضب
پروردگار و دوری از رحمت واسعه آفریدگار نمیگردد میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت
هیزم کش است مبی در نفاهیب من کرد و خفت بنزد فریبی که او دوکفت یکی تیری افکند و در ده
فتاد وجودم بیازرد و رنجم نداد تو بر داشتی آمدی سوی من همی در بسوزی به پهلوی من واین نمیمه چنان
معصیتی است که منفک نمیشود از معاصی بسیار مثل کذب وغیبت وغدر وغل وحسد ونفاق وفساد وخدعه که
هریک از اینها مستلزم مفاسد بسیار ومضار بیشمار است در محل خود مفصل ومبسوط ومشروح نوشته ام پس چگونه
خواهد بود حالت نمیمه که متضمن این همه شرور وقبایح است الفصل الخامس فی ذم النمام قال الله تعالی هماز مشاء بنمیم
بسیار عیب کننده بسیار رونده بسخن چینی پس از آن فرموده عتل بعد ذلک زنیم درشت خوی بعد از این حرامزاده که بعضی
علما فرموده اند که این آیه دلالت دارد بر آنکه کسیکه کتمان حدیث نمیکند ومشی بنمیمه وسخن چینی میکند ولد زنا است
چراکه زنیم آن دعی و حرامزاده است و بسند معتبر از حضرت پیغمبر علیه سلام الله الملک الاکبر منقول است که به اصحاب خود فرمودند
ان ابغضکم الی الله تعالی المشاؤن بالنمیمه المفرقون بین الاخوان الملتمسون للبراء العثرات یعنی مبغوض ترین شما نزد خداوند
عالمیان جماعتی هستند که راه میروند درمیان مردم بسخن چینی کردن وجدایی می افکنند میان برادران وطلب میکنند
عیبها برای جماعتی که بری هستند از عیب وعن ابی عبدالله انه قال امیر المؤمنین علیه السلام شرارکم المشاؤن بالنمیمه
المفرقون بین الاحبة المبتغون للبراء المعایب که بدترین شما ها سخن چینان هستند که جدایی میان دوستان می
افکنند ومیجویند برای بیزاران معایب وروایت شده که یهودی تابع شد حکیمی را هفتاد فرسخ ودنبال او

رفت تا باو رسید چون رسید گفت آمده ام بسوی تو بجهة آنکه خدا بتو داده است که مرا اندکی تعلیم کنی چه چیز
گرانتر از آسمان وانچه از آن سنگین تر است واز زمین وانچه پهناتر از آن وسیع تر است واز سنگ وانچه از آن
سخت تر است واز آتش وانچه از آن گرم تر است واز زمهریر وانچه از آن سردتر است واز دریا وانچه از آن بی
نیاز تر است واز یتیم وانچه از آن ذلیل تر است پس حکیم گفت بهتان بر بری سنگین تر از آسمانهاست وحق وسیع
تر از زمینهاست وقلب کافر سخت تر از سنگ است وحرص وحسد سوزنده تر از آتش است وحاجت از قفرا اگر
روا نکند سردتر از زمهریر است وقلب قانع بی نیازتر از بحر است وسخن چین چون آشکار شود امرش ذلیل تر از یتیم
است وقال بعضهم لو صح ما نقله النمام الیک لکان هو المجتری بالشتم علیک والمنقول عنه اولی بحلمک لانه لم یقابلک
بشتمک والنمام تو اجهک بشتمک یکی گفت با صوفی در صفا فلانی فلانت چه گفت از قفا بگفتا خوش ای برادر
بخفت ندانسته بهتر که دشمن چه گفت کسی قول دشمن بیارد بدوست جز آنکس که در دشمنی مثل اوست بیا
دشمن جفا گفتم چنان کز شنیدن بلرزد تنم تو دشمن تری کاوری بر زبان که دشمن چنین گفت اندر نهان الفصل
السادس فی مفاسد النمام ومضاره فی الدنیا روی ان موسی علیه السلام استسقی لبنی اسرائیل حین اصابهم قحط فاوحی الله الیه لا
استجیب لک ولا لمن معک وفیکم نمام قد اصر علی النمیمه فقال موسی من هو یا رب حتی نخرجه من بیننا فقال یا موسی انهاکم
عن النمیمه واکون نماما فتابوا باجمعهم فسقوا حکایت یکی از بزرگان غلامی خرید فروشنده گفت این غلام عیبی دارد که سخن
چین است مشتری گفت چه عیب دارد تفلی نیست روزی چند برامد که با زن آن خواجه گفت من ترا دوست نمیدارد و زن
دیگر خواهد خواست که از زن از این حرف متغیر شد برآشفت غلام دید که سخن او کارگر شد و تیر تدبیرش بهدف نشست
گفت میخواهی که خواجه را دوست تو کنم گفت آری میخواهم گفت من طلسمی میدانم وافسونی برای محبت یاد دارم چون خواجه
بخواب رود کارد تیز بردار واز موهای زیر محاسن او قدری باز کرده بمن ده تا افسون کنم و محبت تو را در دل او زیاده
کنم و زن بر این عزیمت داغ شد و گفت البته امروز چنین خواهم کرد پس غلام نزد خواجه آمد و گفت ای خواجه حق نان ونمک

در میان است ومن چیزی شنیده ام تورا آگاه نمیسازم تا از خود غافل نشوی خواجه گفت آن چه خبر است غلام
گفت ای خواجه زن تو دوستی دارد و قصد هلاک تو دارد اگر خواهی که راستی سخن من بدانی چون بخانه روی خود را
بخواب انداز و نیکو نگر که چه بینی مرد بخانه رفت وطعام وحاشت تناول نمود و تکیه کرد و خود را بخواب
انداخت و دیده برهم گذاشت زن پنداشت خواجه در خواب است کارد بدست گرفت و بیامد و محاسن خواجه را
بالا گرفت تا موئی چند برآشد خواجه دیده باز کرد آن حال مشاهده نمود پنداشت که قصد کشتن او دارد بر
جست و دست زن محکم بگرفت و کارد از دست وی بگرفت و سرش را برید اولیا زن خبر شد خواجه را بگرفتند
وبکشتند و شومی سخن چین خانمان آن عزیز ویران شد وخلاصه که فساد نمام عظیم و ضرر آن فخیم است وهو ممن قد
سعی فی قطع ما امر الله به ان یوصل قال الله تعالی ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض ولا شک ان
النمام منهم وروی انه سعی رجلان لمومن آل فرعون فقالا ان فلانا لا یقول انک ربنا فاحضره فرعون وقال للساعین
من ربکما فقالا انت فقال للمومن من ربک فقال رب ربهما فقال اسعیتما برجل من اهل دینی لاقتلنکما فقتلهما قد قال
قول الله تعالی فوقیه الله سیئات ما مکروا وحاق بال فرعون سوء العذاب آورده اند که پادشاهی یکی را منصب داد و کسی
که از آن را استحقاق آن نداشت دکان داری بود و هر که از او چیزی نسبه خرید برات حکم شاه نوشتی غمازی برفت و پیش
پادشاه حکایت کرد فرمود فردا آن ازار بطلبم اگر راست باشد سیاستش کنم والا تو را ابد تنبیه کنم که دوستی مشفق بیامد
واو را خبر دار کرد دکاندار همان شب نوشته ها را حک کرد و بصره زجوزه پس چون صبح شد پادشاه او را طلب کرد که
حکم را بیرد عرض کرد این حکم در زمان حاضر پادشاه نظر کرد و آنجه غماز گفته بود دید غماز را ابد تنبیه کرد خداوند اهل
بر صفحه صحیفه دل موحد بمقتضای کتب فی قلوبهم الایمان نوشته وطغرای محبت بجهم ویحبونه بر آن گشوده و بنده
مومن از ساده دلی حسابهای دنیا ومعاصی را بر پشت آن نوشته دشمن ابلیس غمازی میکند عنایت ازلی بنده
را میگوید ای بنده غافل که غرق بحر معاصی شده این صفحها را بر تیغ ذکر لا اله الا الله پاک کن و باب دیده

بشوی تا چون صبح قیامت شود دل صاف ومنور باشد دشمن ابلیس را به تیغ تطبیعت بدو نیم کنند ودر آتش
اندازند وتو را به بهشت نعیم در آورند تا ابلیس در آتش میسوزد مومن در ناز ونعمت بهشت میسازد الفصل
فی عقوبات النمام فی العقبی قال النبی صلی الله علیه واله لا یدخل الجنة نمام ودر حدیث دیگر فرمود داخل بهشت نمیشود
قتات وقتات همان سخن چین نمام است وفرمود داخل بهشت نمیشود حضرت رسول صلی الله علیه واله که خداوند عالم
چون بهشت را خلق نمود فرمود تکلم کن گفت سعید بخت است هر که داخل من شود فرمود خداوند عالم بعزت وجلالم
قسم که داخل وساکن نمیشود در تو هشت گروه وطایفه از مردم ساکن نمیشود در تو مدمن خمر ونه مصر بر زنا ونه دیوث
ونه شرطی ونه مخنث ونه قاطع رحم که بعهد بد وفا نمیکند ونه قتات که آن نمام وسخن چین است وعن ابی جعفر الباقر علیه
السلام انه قال الجنة محرمة علی القتاتین المشائین بالنمیمه الفصل السابع فی لزوم الاحتراز عن النمام بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که وحی الهی بموسی رسید که ای موسی یکی از اصحاب تو نمامی میکند بر تو وسخنان تو را بدشمنان
تو میگوید از او حذر کن گفت پروردگارا من او را نمیشناسم او را بمن نشان بده تا از او حذر کنم حق تعالی فرمود که بر او عیب
میکنم سخن چینی را تکلیف میکنی مرا که نمامی کنم حضرت موسی عرض نمود پس من چون کنم فرمود اصحاب خود را ده کس ده کس جدا کن
و قرعه بینداز میان ایشان قرعه بنام کسی بیرون خواهد آمد که او در میان ایشان است پس میان آن ده نفر قرعه بینداز
تا او پیدا شود چون آن مرد دید که موسی قرعه می اندازد ولو رسوا خواهد شد برخاست و گفت یا نبی الله من بودم آن کار
میکردم ودیگر نخواهم کرد وقال الحسن من نم الیک نم علیک کسیکه سخن چینی مردم سوی تو کند ورساند سخن تو را هم سوی
غیر تو ببرد این اشاره است باینکه نمام شایسته است که مبغوض ودشمن داشته شود واعتماد بصداقت او نداشته باشند
زیراکه باعث بر نمیمه یا اراده سوء وبدی بمحکی عنه است یا اظهار دوستی بمحکی الیه است ویاد خوض در فضولی است
وچنین شخصی شایسته صداقت ورفاقت نیست وکسیکه حالش این نوع است فرق میان صدیق وغیر صدیق نمیکند اذا
پس چون کسی نزد تو خبر آورد که فلان در حق تو چنین وچنان گفت یا کرد یا از تو چنین نقل کرد ومرادش تدبیر در افساد

امر تو است یا تفتیح حال تو یا غیر این پس بر تو است شش امر اول آنکه تصدیق نکنی او را چرا که تمام فاسق است و فاسق
مردود الشهادة است قال الله تعالی ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا دوم آنکه او را نهی کنی و نصیحت نمایی و تقبیح
کنی او را در این فعل که فرموده وامر بالمعروف وانه عن المنکر و شیوه بزرگی و مروت و صفای قلب و دین داری
این است که گوش بسخنهای او نداده بلکه مانند پدر او را منع از این عمل شنیع نموده تا که ادبت بسیاری فرماید که
این عمل را عادت خود نکرده و اندوه اش افزون دی در میان مردم را خوش نمانند و قد روی عن علی علیه السلام ان رجلا
اتاه یسعی الیه برجل فقال یا هذا نحن نسئل عما قلت فان کنت صادقا مقتناک وان کنت کاذبا عاقبناک وان
ان نقیلک اقلناک قال اقلنی یا امیر المؤمنین وقد نبع فی ذلک عمر بن عبد العزیز فقد حکی انه دخل الیه رجل فذکر
عنده عن رجل شیئا فقال ان شئت نظرنا فی امرک فان کنت کاذبا فانت من اهل هذه الآیة ان جاءکم فاسق بنبإ وان
کنت صادقا فانت من اهل هذه الآیة هماز مشاء بنمیم وان شئت عفونا عنک فقال العفو یا امیر المؤمنین لا اعود الیه ابدا
و حکایت شد که حکیمی از حکما دیدن کرد او را بعضی اخوانش و خبر داد او را بخبری از غیرش پس گفت حکیم با او که دیر بدیدن
آمدی و سه خیانت کردی دشمن کرد انیدی نزد من برادر دینی مرا و مشغول کردی قلب فارغ مرا و محزون کردی و
متهم کردی خود را نزد من و حال آنکه امین بودی گویند یکی از خلفا بر دی گفت بمن رسیده است که تو در حق من خشن
و جنانی گفته گفت نه گفته ام و خلاف نکرده ام خلیفه گفت الکه خبر او رساند بود در حق حاضر بود و در مجلس نشسته گفت
سخن چین که دانسته بگیسا شد گفت راست گفتی برو بسلامت سوم این است که او را دشمن دارد فی الله چرا که تمام مبغوض است نزد
خدا و واجب است بغض کسیکه بغض او را دشمن میدارد چهارم آنکه گمان بد در حق برادر دینی بجرد کلام این نمام چرا که
فرموده است فاجتنبوا کثیرا من الظن بلکه باید تامل کنی در آن تا حال معلوم شود پنجم آنکه حمل نکند و اتلاف نور الکلام
نمام بر آنکه تجسس و بحث کنی برای تحقیق حال او لقوله تعالی ولا تجسسوا ششم آنکه راضی نشوی و نپسندی برای خود آنچه را که
نمام را نهی از آن نموده پس حکایت نکنی نمیمه او را که بگویی فلان چنین گفت و حرف حکایت کرد که حرف نمام شوی و هم غماز

وانیان

والیان کرده باشی با آنچه از آن نهی کرده تنهی عن الفحشاء و تأتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم سخن چین
کنند تازه جنگ قدیم بخشم آورد نیک مرد سلیم از آن همنشین تا توانی گریز که مر فتنه خفته را گفت خیز حذر
ذوی الملق اللئام فانهم فی النائبات علیک ممن یخطب یسعون حول المرء ما طمعوا به واذا نبا دهر جفوا
و تغیبوا ولقد نصحتک ان قبلت نصیحتی والنصح ارخص ما یباع و یوهب تذنیب فیه وعظ عجیب بدانکه
قبل از تولد حضرت ختمی مآب علیه و آله الاف التحیة و الثنا شیاطین استراق سمع مینمودند که با آسمانها رفته و کلمات
ملائکه را که استماع آنها نموده و بزمین آمده با کاذب مخلوط نموده و بکاهنان و ساحران القا نموده کاهنان آن اخبار صحیحه را
جزء متمم به خود قرار داده و در ضمن آن اخبار مطلب باطل و مقصد عاطل خود را اثبات نموده در قلوب راسخ می نمودند
و مردم را بضلالت و گمراهی میانداختند و بعد از تولد حضرت رسالت آن شیاطین ممنوع شدند از رفتن بآسمانها و
بتیرهای شهب رانده شدند که من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب و از برکات وجود سید کائنات این استراق
سمع که مایه هزار مفسده و جریمه و مهلکه بود رفع شد و برطرف گردید لما نظر پس در دو فرق باقی مانده است که بعضی از شیاطین
که نمامند و شیاطین انسی اند در مجلسی رفته کلماتی چند شنیده و استراق سمع نموده بمجالس دیگر مذاکره می نمایند و این معنی
اسباب مفسده عظیمه بین الناس میشود و خلاف مقصود شارع مقدس بعمل میاید که مقصد از تشریع این شریعت و دین
و ملت اجتماع نفوس خلق بود بر طریق عبادت و بندگی و مودت و محبت و نمام از همه عیب تمام اسباب هزار نوع علامت
و خصومت و عداوت میشود یا عجبا القد رایت منکرا کذبا علی الله یشیب الشعرا سترق السمع و یغشی البصرا ما کان
یرضی احمد او خبرا و از این جهت است که نمامین بد ترین خلق و نظیر شیاطین اند که اگر یک نفر از ایشان در میان چندین هزار نفر
باشد وجود یک پیغمبر اولو العزم میان آنها باشد خداوند قطع رحمت میفرماید و نظر عنایت با جماعت نمیفرماید چنانچه در دفعه

اسقفا، وقتی حضرت موسی با قومش نوشته شد که خطاب مستطاب احدیت دادا میکه امیر و نمام در میان ثمانی اسرائیل
است باران نخواهد آمد این است که کمال احتراز از سخن چین و شخص نمام باید نمود و نمام را بمجلس خود راه نداد که اسباب
پریشانی خاطر و ملالت و اندوه باطن و خصومت میشود پس چه قدر شایسته است و مناسب است که بوجود علما
سعادت قرین که نواب حضرت حجة الله علی العالمین و خدام شرع مبین و حصن احکام سید المرسلین دو دمنه انبیاء و مرسلین الله
شیاطین نمام از ساحت عزت و سامجلس افادت و افاضت ایشان دور شوند و رانده شده از آنجا ساکنین باشند که کمال احتیاط
و احتراز از چنین اشخاص داشته باشند چنانچه ائمه معصومین و بزرگان دین و سلاطین عدالت آئین را رسم براین بوده که گوش
بسخن نمام نمیکرده اند و او را در مجالس خود راه نمیداده اند ولی تعجب در این زمان است که اشخاص هستند که نمام را دوست میدارند
و خلعت عطا میکنند و او را مقرب خود میکردانند و مصاحبت میکنند که بمجالس بروند و استراق سمع کنند و کلمات را در مجالس
و محافل باز گو کنند و اسباب مفسده و فساد کردند نکمی نویسم در طائفه مردود عند الله در این زمان محمود عند خلق الله شده اند
الا قلیلی یکی منافقین که با دو رو و دو زبان و دو دل خلق را ملاقات میکنند و سرتاپای ایشان نحو حیله نفاق و شقاق است کم
موکل و شغلان هم حضور ایشان فرموده هذا زمان لیس اخوانه یا ایها المرء باخوان اخوانه کلهم ظالم لهم لسانان و وجهان
ما نفاق بالبشر و فی قلبه داء یواریه بکتمان حتی اذا ما غبت عن عینه رماک بالزور و بهتان هذا زمان هکذا اهله
بالود لا تصدق ایمان یا ایها المرء کن مفردا دهرک لا تأنس بانسان که بالحقیقه بصدق و راستی نیز بند این طائفه
بسیار بسیار نزد ما خلق عزیز و محترم و با اعتبار شده اند بلکه هر گاه مرد صادق پیدا شود که بنای او تصدیق و
راستی و حقیقت باشد ملامت و سرزنش کرده میشود که چرا احباب شما مثل فلان کس نیستند که همه کس از او اظهار رضامندی
میکنند و هر طائفه او را خوب میدانند شما هم خوب است حالت او را کسب کنید یعنی درس نفاق پیش او بخوانید و نفاق را از او
بیاموزید و ترک صداقت کنید و یقین است که وقتیکه دیده شد منافق عزیز و مکرم و صاحب دولت و عزت است مخلص

مرتبه

یکرنگ بی نفاق خار و بی اعتبار و قرین ذلت است نفس شوم مدد میکند و متوسلان او را قریب میکند که او را
در حزب منافقین میآورد و با سفل السافلین میرساند که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و یکی هم طائفه نمامین
و انصافا چنین است که امروز مقامات و منزلت ایشان در نزد ما خلق از هر کس بالاتر و خوبتر است که میگویند فلانی عجب
دوست خالص یکرنگ است هر کلامی که از هر جا شنید خبر بجهة ما آورد که مرا این بد است یا باشد بلکه بعض کلام
متعارف سوء مقام تعارف که خبر تازه چه داری چنین است که واجب است و او را در این ایام کردن و بسا میشود که شخص کلام امرا
بدون غرض و خیال مذاکره میکند خالی الذهن است و کلامی بر سبیل حکایت میگوید شخص نمام الکلام امیکرد و باز آن
نمام در مجالس ذکر میکند و مفاسد چندی بر او مترتب میشود از مال و جان و ناموس مسلمان بیچاره داد در معرض تلف در
می آورد و که بسا میشود که نزد حاکم شرع یا ملا میگوید که فلانی چنین گفت پس از ذکر این کلام شخص نمام شاهد واقع شهادت میکند و حکم
صادر مینماید و حاکم شرع هم که علم غیب ندارد بمقتضای تکلیف شرعی حکم جاری میشود و در نوشته اش در صورت ظاهر هم
ثواب است بیک ثواب اما مفاسد و عقوبتش بر آن نمام باقی میماند و مظلمه اش کردن او در امیکند نمود بامه از این نفوس
شریره و فطرتهای خبیثه و هر گاه نامه از مجالس علما اعلام و دیگر از مجالس امرا عظام دور شوند و مود و ذکر دیده شخص انجاء عرض
قبول نرسد نه خود دیگری و مخصوصی هستند که کاری کنند که کار را از دست بیرون باشد و بکویند حالا چیزی شده تغییر ناپذیر
است و نه دیگران را دیگر که و مهلکه می اندازند که از دایره اسلام و ایمان خارج کنند چون مردم در مقام ایمان مختلفند چنانچه در
دوستی مال و دنیا مختلفند یکی را ملاحظه میکنی که تمام دولت بیت المال طی و حکومت و تحویل داری و تجارت از دستش میرود اصلا
اعتنائی و محلی نمیکند و صدا اش را کسی نمیشنود و خودم جائی مذاکره نمینماید یکی دیگر هست هر گاه صد تومان ملکه ده تومان
خوانسته باشند از دستش بیرون رود نه تمام عالم را از صدا اش پر میکند و خود را هلاک می نماید ده نفر هم مجلس نمام
مقام بردن ایمان بعضی از مردم هستند که هر گاه ایمان ایشان را خواسته باشند از آنها بگیرند و از چنگ ایشان بیرون آورند مضایقه

نداده و بیک شهادت دروغ و بیک خبر حتی بر ابلیس علیه السلام که از فردوس بنوعیت رسیده باشد یعنی از دست

سید هدو اصلا اعتنائی ندارد و همی نخورده یکی دیکر مثل بن منذر است که نقد ایمان و تقوی را بسیار دوست دارد

امانی کمال عقل و صنعت داد از دو هر کاه خواهند از دستش در داوند عالم دا ز صد و سند او کری و ستم و ظلم می نمایند

و میکنند که برخلاف قانون پیغمبر مومن را کافر و مقبول را مردود نمایند بهتان قدر یکه پیغمبر و ائمه علیهم السلام از اسلام یهود

و نصاری و مجوس سرد میشوند و شکرهای بود نه بهتان اندازه بیش از مردم این زمان از ازاد یدیده که مسلمان اعم از

انکه مرتد شود یا شود کافر باشد یا نباشد سرد میشوند و هر کاه یافتند که تدلیس و اشتباه شده خوش میشوند که

چرا از دین بیرون رفت که جای او در بهشت تنک نباشد و در دل رحمت کامله و سعی بهر سد حال انکه وسعت رحمته

کل شیء ولی بر چنین اشخاص که در هلاک اند و میند بسند و حزن دائم و غصه و غم و حال چنین اشخاص بسیار دادم زیرا که از

سکان الکنی هستم که دوزها شود اکر به مسعود سوال کردند از علت کریه فرمود از جهة این اشکه حد من انبقد دخت کشید

خلق را مسلمان کرد و بعضی شان بمونه حال جعشده اند امر انکنند بجهنم برند و شاید بعضی حالشان برخلاف حالت اند نیکو کار

باشد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون الباب الرابع فی البهتان و فیه فصول الفصل الاول فی الآیات البینات قال

الله تعالی فی سورة النساء ومن یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا واثما مبینا وقال فی سورة النحل اذ

تلقونه بالسنتکم وتقولون بافواهکم ما لیس لکم به علم وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم وقال فی سورة النحل انما یفتری الکذب الذین

لا یؤمنون بآیات الله واولئک هم الکاذبون الفصل الثانی فی الاشعار عیب کم کو سبزه الله را منهم کن بدو دیگ شاه را

بود در دوستی در درون کشتی ساخته از دخت مردی دستی یاوه شد میان زر او خفته بود حمله را عسینداو دام بود

کین فقیر خسته را جوییم کرد بیدارش زغم صاحب درم که درین کشتی جریر دان کم شده است حمله را جستیم نتوانی تو رست

دلق بیرون کن برهنه شو ز دلق تا ز تو فارغ شود اوهام خلق گفت یا رب بر غلامت این جنان تهمتی کردند فرمان در

رسان یا مجیبی عند کل دعوة یا ملاذی عند کل محنة چون بدرد آمد دل درویش ازان سر برون کردند جمله ماهیان

صد هزاران

صد هزاران ماهی از دریای ژرف در دهان هر یکی دره شکرف هر یکی در خراج ملکی کز اله است این ندارد کینی

در دهان انداخت ورکشتی جست مر هوا را کرد کرسی و نشست گفت کان کشتی شما را حق مرا تا نباشد با شما دزد و کدا

بانک کردند اهل کشتی کای همام از چه دادندت چنین عالی مقام گفت از تهمت نهادن بر فقیر و ز حق آزاری و بیجرمی حقیر حاشی

لله بل ز تعظیم نهان که نبودم بر فقیران بدکمان الفصل الثالث فی معنی البهتان البهتان هو الذی یواجه به صاحبه علی

وجه المکابرة من قولهم بهته بهتا وبهتانا ای قال علیه ما لم یفعله ویبهتها بهتا من باب نفع فذهبا بالباطل وافتری

علیها الکذب والفرق بین الکذب والافتراء والبهتان هو ان الکذب عدم مطابقة الخبر للواقع او لاعتقاد المخبر او لهما علی

خلاف فی ذلک وهو عام والافتراء اخص منه لان الافتراء هو الکذب فی حق الغیر بما لا یرتضیه بخلاف الکذب فانه قد یکون فی حق

المتکلم نفسه ولذا قال لمن قال فعلت کذا ولم یفعله هو کاذب ولا یقال هو مفتر وکذا من مدح احدا بما لیس فیه یقال انه کاذب

فی وصفه ولا یقال هو مفتر لان ذلک مما یرتضیه المقول فیه غالبا وفرق آخر ان الافتراء هو انشاء الکذب من قبل نفسه و

الکذب قد یکون علی وجه التقلید للغیر واما البهتان فهو ایضا اخص من الکذب لان البهتان هو الکذب الذی یواجه به

صاحبه علی وجه المکابرة لقوله تعالی وقولهم علی مریم بهتانا عظیما فان الیهود کانوا یواجهون به مریم بالقذف ویرمونها

به الا انه ینبغی من القول فی المشافهة وبعضا قد فرق بین الافتراء والبهتان ایضا الفصل الرابع فی ذم البهتان من الاحادیث منقوله

از امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود زانی شد مردی حکیم را در هفت کلمه پس چون باو رسید گفت ای بلند تر از

آسمان و وسیع تر از زمین و بی نیاز تر از دریا و سخت تر از سنک و سوزنده تر از آتش و سرد تر از زمهریر و سنگین تر

از کوههای راسیات پس گفت ای مرد حق ارفع از آسمانها و عدل اوسع از زمین و بی نیازی نفس اغنی از بحر و قلب کافر اقسی از

حجر و حریص کرم تر از آتش و نا امید از روح الله سرد تر از زمهریر و بهتان سنگین تر و اثقل از کوههای سنگین و از حضرت ختمی

مآب مرویست که فرمودند بهتان بر بری زدن در نزد خداوند عالم سنگین تر از همه آسمانها است و بعضی چنین گفته اند

که خداوند عالم المراد بیمن خورده فقیر را انقد و صد بواسطه حسن خلقیکه از آن بهتان زننده بوی رسیده که بقدر وسعت

همه آسمانها باهم وزن آنها باشد و خداوند عالم بهتان زدن را اذیت نام نهاده و مومنین و مومنات را مکرر از این عمل

شنیع نهی فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وکان عند الله وجیها و در حدیث

وارد شده که خداوند عالم فرموده است که اذیت میکنند مرا بنی آدم دشنام بدهند و حال آنکه منم دهر و بدست منست

امر و من میکردانم شب و روز را که میشود مراد از اذیت حضرت بود دکار اذیت و سانیدن بدوستان خدا و جفا

رسانیدن مسلمانان بیکناه بوده باشد چنانچه درکافی است بد ترین همه اذیتهای هوشیش اذیت بزبان است و زبان

بد زبانی است که هر کز از نظر انسان محو شدن ندارد و سوزش و حرارتش برای شی از زخم شمشیر و نیزه شدید است

چنانچه از قدیم گفته اند جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان یعنی زخم زبان کند باکسی زخم شمشیر چنان

نکند و از همه زخمهای زبان بد سنگین تر از همه بارهای گران تهمت زدن بر بنده مسلمان و بهتان بستن بر کردن بیچاره است

چنانچه خداوند عالمیان در سوره نساء میفرماید ومن یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا واثما مبینا و از حضرت

رسالت علیه وآله الاف الثناء والتحیة مرویست که اکر تهمت بدهی به برادر دینی چیزی را که نکرده باشد از اهل بهتان عظیمی

که خدا میفرماید فقد احتمل بهتانا واثما مبینا الفصل الخامس فی ذم المفتری در عدة الداعی از عبد المومن انصاری روایت

کرده است که میکوید روزی داخل شدم بخدمت سراسر سعادت علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام و در خدمت آنحضرت

بود محمد بن عبد الله بن جعفر بروی او تبسم کردم آنحضرت فرمودند محبت او را باین دوست میداری عرض کردم بلی او را دوست

میدارم مکر بجهة دوستی شما اهل البیت آنحضرت فرمود او برادر تو است و مومن برادر مومن است از جانب پدر و مادر و

ملعون است ملعون هر کسیکه برادر خود را بتهمت زند یا در حق او کمان بدی برد ملعون است ملعون هر که نصیحت نکند برادر

خود را و خیر او را نکوید ملعون است ملعون هر که ~~نصیحت نکند برادر خود را و خیر او را~~ هر که دور از برادر خود پنهان کند

ملعون است ملعون هر که برادر خود را غیبت کند و نسند معتبر از حضرت امیر المومنین روایت کرده مانند که فرموده

من روی

من روی علی مومن روایة یرید بها شینه وهدم مروته لیسقط من اعین الناس اخرجه الله من ولایته الی ولایة الشیطان

و بروایه صحیح دیکر از آن حضرت منقولست که هر که متهم دارد برادر مومن خود را ایمان در دلش میکداز د چنانچه نمک در

آب میکدازد و در حدیث دیکر فرموده هر که متهم سازد برادر دینی خود را حرمت ایمان از میان ایشان زائل میکردد

و در کتاب جامع الاخبار از سید ابرار روایت نموده که فرمودند هر کسی بست دهد بزن خود بعضی را برون می ایدازد

جمیع کارهای حسنه که کرده است چنانچه مار بیرون می اید از پوست خود و نوشته میشود در پای او بعدد هر موئیکه در

بدن اوست هزار کناه و نیز فرمود که قذف نکنید زنان خود را بزنا پس بدرستیکه این عمل شیطان است و شیطان

است و هر که قذف کند زن خود را بعمل زنا نازل میشود بر او لعنت خداوند پس از آن هیچ عمل صالح از او بدرجه قبول نخواهد

رسید و قذف نمیکند زوجه خود را مکر شخص ملعون یا فرمودند مکر شخص منافق پس بدرستیکه قذف کفر است و جای کافر

در آتش است الفصل السادس فی مفاسده الدنیویة در حدیث معتبر از حضرت امام رضا منقولستکه فرمود که حق تعالی حرام کرد

قذف زنان محصنه را زیرا که باعث فساد نسبها میشود و فرزندان را بر طرف میکند و خویشاوندرا از ان فرزندان دور میکردانند

و دیکر مفاسد بسیار دارد که افساد و فتنه منجر میشود فرمود امیر مومنان علی بن ابیطالب که نکرفت قوم موسی را رجفه که از آن

خبر داده است خداوند عالم فاخذتهم الرجفة مکر از جهة آنکه بهتان زدند بر موسی بقتل هرون و آن چنین بود که موسی و هرون

و شبر و شبیر پسران هرون میرفتند بزیر کوهی و خوابید هرون بر تختی و متوفی شد و چون مرد دفن کرد و برکشت موسی چون باز

کردید بنی اسرائیل کفتند کو هرون گفت وفات کرد گفتند بلکه تو او را کشتی از حسد بر خلق و نرمی او گفت پس اختیار کنید

هر که را میخواهید اختیار کردند هفتاد مرد را و برد ایشان را چون رسیدند بقبر هرون گفت ای هرون چه شد تو را آیا کشت

که تو را کسی خدا وفات داد مرا کفتند یا موسی عاصی نخواهیم شد بعد از امروز پس کرفت ایشان را رجفه بعضی ذکر کرده اند

و بعضی صیحه و بعضی صاعقه موسی گفت خلیم بنی اسرائیل را که کوینده تو کشتی ایشان را پس زنده کرد خدا ایشان را الفصل السابع فی

عقوبات الاخرویه در حدیث نبوی بروایت ابن بابویه وارد شده است که سید انبیاء فرمودند هر که بهتان زند بر مرد
مومن یا زن مومنه یا بگوید در باره او چیزی که با او نباشد بر پا میدارد حق تعالی او را در روز قیامت بر تلی از آتش تا بیرون
بیرون آورد خود را از عهده و بیرون آورد آنچه در باره او گفته است و بسند معتبر صاحب کافی بسند صحیح از امام جعفر صادق
مبعوث میکند خدای تعالی او را در طینت خبال تا وقتیکه از آنچه گفته بیرون آید راوی پرسید که طینت خبال چه چیز است فرمود
چرک و خونیست که از فرج زنان زانیه بیرون می آید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که مومنی یا زنی را
که صاحب سنت باشد قذف کند و بزنا نسبت دهد حق تعالی عمل او را حبط کند و در روز قیامت هفتاد هزار ملک
از پیش و از عقب او تازیانه میزنند و بعد از آن او را بجهنم میبرند الفصل الثامن فی لزوم الاحتراز عن مواضع التهمة بحکم
کامل عیار عاقل نباید کاری بکند که فرصت بدست دشمن بهتان زن خبیث النفس بیاید و فسادی نماید که ظاهر احوال او
بصدق مقال او کردد و باین واسطه خلقی بضلالت افتند و شریک در معصیت کردند و اعانت بر این ظلم خود کرده
باشد و نفس خود را به تهلکه انداخته باشد با آنکه حق تعالی میفرماید و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و در حدیث است که خاتم
الانبیاء فرمود اتقوا من مواضع التهم و وقتی رسول خدا در مسجد مدینه اعتکاف داشتند صفیه که یکی از زوجات طاهرات
آنحضرت بود سخنی داشت بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد چون برگشت حضرت چند قدم همراه او رفتند در اثنای راه دو
نفر از انصار ملاقات آنحضرت نموده سلام کردند و گذشتند چون شب بود حضرت ایشان را طلبیده فرمودند که این صفیه
زوجه من بود گفتند یا رسول الله یعنی در شان شما کسی را احتمال این است که گمان بدی ببرد حضرت فرمودند که شیطان
مثل خون در بدن و رگ و پوست بنی آدم میرود بر شما از آن ترسیدم و چنانچه گمان بد بمردم بردن بد است خود را در
معرض گمانهای بد مردم در آوردن بد است چنانچه بسند معتبر منقول است که حضرت صادق فرمودند پدرم میفرمود که ای
فرزند هر که با اصحاب بد مصاحبت میکند سالم نمیماند و هر که در جای بد داخل میشود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک
نمیشود پشیمان میکشد و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در هنگام وفات وصیت فرمود که ای فرزند بپرهیز
از جملهای

از محلهای تهمت و با بدان منشین و همچنین فرمود که هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت همنشین شود
و در این مضمون احادیث بسیار است که در کتاب الیم در باب مصاحبت نوشته‌ایم معضلا امر و حاصل نباید عاقل کامل
خود را در معرض تهمت بر آورد قولا و فعلا و عملا و کتبا الا آنکه مضطر شود و ملجا کردد که کاری بکند که مورد تهمت شود
یا از قضا و تقدیری گرفتار شود که خارج از قدرت باشد و معذور است و کسی را نمیرسد که او را ملامت و سرزنش نماید
و العاقل یکفیه الاشارة و اقل بیان و الغافل لا یغنیه الف دلیل و برهان الفصل التاسع فی اشد التهم و افحش البهتان
و اقسام منها البهتان و الافتراء علی الله قال الله تعالی و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا که ظالم تر از آن کسی است که بر خدا افترا
بندد و این را اقسام بسیار است که ذکرش خارج از وضع رساله است و این مختصر است در حدیث نبوی وارد است که خدا تعالی
میفرماید تکذیب من کرده است فرزند آدم و مرا دشنام داده است و حال آنکه او را نمیرسد که چنین کند اما تکذیب او مرا
در آنست که میگوید هرگز مرا دوم مرتبه بر نمیگرداند و حال آنکه خلقت اول مشکل تر از اعاده دادن است و اما دشنام
دادن او آنست که میگوید خدا کسی را بفرزندی گرفته و حال آنکه من خدای احد صمدم لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد میباشم و
در حدیث دیگر فرمود که اذیت میکند مرا پسر آدم و دشنام و نسبت بد میدهد و حال آنکه منم خالق او و بدست منست امر او
و یهود گفتند عزیر ابن الله و ان الله فقیر و نحن اغنیاء و نصاری گفتند مسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلثة مشرکان گفتند الملائکة
بنات الله و الاصنام شرکاء الله مجسمه جسمش دانند معتزله نفی صفاتش دانند اشاعره جابرش گمان کردند و هم چنین
چنین منها البهتان علی موسی علی نبینا و آله و علیه السلام قال بعضهم ان قارون دفع الی زانیة مالا عظیما علی ان تقول علی
راس الملا من بنی اسرائیل انی حامل من موسی عن الزنا فاظهر الله نزاهته عن ذلک بان اقرت الزانیة بالمصانعة الجاریة بینها
و بین قارون و فعل بقارون ما فعل من الخسف کند از بهر کلیم الله چاه در چاه افتاد و شد حالش تباه چون قضا آید
شود تنک این جهان از قضا حلوا شود رنج دهان ایضا چون نخبه مکادین کس ز مکر نخبه چون باشد امین از مکر کس

کرد قارون در زمین فرو رفت شد رسوای شهر عالمین و بعضی گفته اند که افترا زدند بحضرت موسی که عیبی در بدن دارد
از مرض که برص است و آن سفیدی است که ظاهر میشود در ظاهر بدن بجهت فساد مزاج یا آنکه گفتند ادره دارد که بفارسی
مار خایه و در مشهور فتق خوانند گفتند از این جهت است که پیش ما برهنه نمیشود چون بنی اسرائیل برهنه غسل میکردند و بعضی
نظر بفرج دیگری میکرد که معلوم میشود ستر در شرع ایشان واجب نبوده و حضرت موسی بجهت حیائیکه داشت پیش ایشان برهنه
نمیشد در خارج میرفت و غسل میکرد و ایشان بدن برهنه حضرت موسی را ندیده بودند از این جهت هر کسی بعضی افترائی
بر آنحضرت میبستند روزی حضرت موسی برهنه شد غسل کند و لباس را بر روی سنگی گذارده وارد آب شد مشیت الهی قرار گرفت که رفع این تهمت
فرماید پس سنگ براه افتاد حضرت موسی بیرون آمد لباس بپوشد ملاحظه نمود سنگ میرود برهنه عقب سنگ دوید و
میفرمود ثوبی حجر ثوبی حجر یعنی جامه مرا ای سنگ پس سنگ همه جا آمد در میان بنی اسرائیل حضرت موسی عقبش رسید
برهنه بنی اسرائیل دیدند که حضرت موسی هیچ عیبی ندارد و دانستند آنچه گفته اند بهتان و افترا بوده پس جامه را گرفت از آنجا که
بعصائی که داشت بود هفت ضربه یا دوازده ضربه بر او زد و اثر ضرب در آن باقی ماند کویند همان سنگی بود که دوازده چشمه از آن
جاری شد بواسطه زدن حضرت موسی که فرمود فاضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و در السنه و الافواه میگویند
که حضرت موسی وقتیکه غضب میکرد موی سرش از کلاهش بیرون می آمد و ربما اشتعلت قلنسوته نارا لشدة غضبه
و وجه ضرب الحجر بالعصا انه لا ادراک له فان الحجر لما فر صار کالدابة و الدابة اذا جمحت بصاحبها یؤدبها بالضرب انتهی
بقول بعض العرفاء للجمادات حیاة حقانیة عند اهل الله تعالی فهم یعاملون بها معاملة الاحیاء قال فی المثنوی باد را بی
چشم اگر بینش نداد فرق چون میکرد اندر قوم عاد گر نبودی نیل را آن نور دید از چه قبطی را ز سبطی میگزید گر نه کوه
و سنگ با دیدار شد پس چرا داود را او یار شد این زمین را گر نبودی چشم جان از چه قارون را فرو خوردی چنان
و از بهتانها که بحضرت موسی زدند بهتان کشتن هرون بود که از حضرت صادق منقول است که حضرت موسی روزی بهرون
گفت که بیا همراه برویم بکوه طور چون روانه شدند در اثنای راه خانه دیدند که بر در آن خانه درختی بود که آنخانه در
اند درخت

و بلند درخت را بپیش دیده بودند و بر روی آن درخت دو جامه گذاشته بود و در میان خانه تختی بود پس حضرت موسی بهرون
گفت که جامه‌های خود را بکن و از این دو جامه بپوش داخل این خانه شو و بر روی تخت بخواب پس هرون چنین کرد و بر روی تخت
خوابید عزرائیل او را قبض روح کرد و خانه با درخت و تخت باسمان رفت حضرت موسی بسوی بنی اسرائیل برگشت ایشان را
اعلام کرد که حق تعالی قبض روح هرون نموده و باسمان برد بنی اسرائیل گفتند دروغ میگوئی تو او را کشته برای آنکه او را
دوست میداشتیم و او با ما مهربان بود پس حضرت موسی بحق تعالی شکایت کرد افترای بنی اسرائیل را نسبت باو پس خدا امر
کرد ملائکه را که هرون را از آسمان فرود آوردند بر روی تخت در میان آسمان و زمین باز داشتند تا بنی اسرائیل او را دیدند
دانستند که او مرده است موسی او را نکشته است منها البهتان علی عیسی و امه علی بن ابرهیم روایت کرده است که چون
مریم را در محراب ندیدند بطلب او بیرون آمدند زکریا نیز بیرون آمد بتجسس مریم پس دیدند که مریم می آید و عیسی را در پیش
سینه خود گرفته است پس زنان بنی اسرائیل جمع شدند او را تشنیع میکردند با دهان بر روی شر همیشه میانداختند حضرت با
ایشان مطلقا سخن نفرمود تا داخل محراب خود شد پس زکریا و بنی اسرائیل نزد او آمدند و گفتند ای مریم کار بدعی کردی
گفتند این چه بلا و این چه عار است از بنی اسرائیل ظاهر کردی او را خواهر هرون گفتند بر سبیل تشنیع زیرا که هرون مرد
فاسق زناکاری بود که به بدی مشهور بود آنحضرت را نسبت باو کردند پس اشاره کرد بطفل که از خودش سوال کنید قالوا کیف
نکلم من کان فی المهد صبیا در منهاج شیخ طبرسی روایت کرده است که حضرت عیسی بگروهی از یهودان گذشت گفتند ساحر
پسر زن ساحره زناکار آمد چون حضرت عیسی این سخن تشنیع را از ایشان شنید گفت خداوندا تو پروردگار منی تو مرا خلق
کردی بی پدر و باین سبب مرا فرزند زناکار میگویند خداوندا لعنت کن بر هر که مرا و مادر مرا دشنام میدهد پس در
همان ساعت خوک شدند منها البهتان علی رسول الله در حدیث معتبر از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده که فرمودند
من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار در شان ورود این حدیث آنچه صاحب کتاب غرائب الاخبار ذکر کرده
که مردی در زمان رسول خدا از قومی دختر را خواستکار شد و باو ندادند تا آنکه در دزدید ردای پیغمبر را نزد ایشان

دفت که این دروا پیغمبر است که بی موجب کرده که نشانی باشد در انکه او موده که دختر خود را بنکاح من در داده پس چون این خبر بسمع اقدس انحضرت رسید کسی از اصحاب را فرمان داد که خود را باین مرد رسانیده و در تکوی مسانی اگر چنانچه زنده است کردن او را بزن و اگر مرده است مرده او را در آتش انداز پس چون آنحضرت رسید رسول خدا خود را باو رسانید و دید او را که او روزی که ز بیرون سوی چشم کشیده بی حسب الامر آن بزرگوار مرده او را آتش زد بعد از آن پیغمبر خدا بر منبر بالا شده این کلام را فرمودند که هر کس که دروغ بر من بندد پس باید جای نشیمن خود را در آتش قرار دهد و از جمله مناظرات سید مرتضی رحمه الله با جماعتی از سنیان دعا مشهور است و در کتاب غرر و درر مسطور این احادیث مجعوله که در مدایح شیخین خود دست برسول خدا صلی الله علیه و آله داده اند که انها در جواب سید کفتند من نقدران یکذب علی رسول الله فاجاب بانه قد نقل و روی انه قال ستکثر علی الکذابة بعدی فمن کذب علی فلیتبوء مقعده من النار فهذا الحدیث ان کان صدقا فالامر کذب علیه والا فلا فهذا الکذب ما لاخر یحصل علی التقدیر بن مضت الذی کفر والله لا یهدی القوم الفاسقین و دیگر از افتراها که در بیدا امر باین حضرت میزدند ازمجرد جادوگری و دیوانگی و سایر امور معروف و مشهور است و از مفتریات این بیحیایان که علی بن ابرهیم بن بابویه بسندهای معتبر از حضرت امیرالمؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام روایت کرده اند که چون ابرهیم فرزند رسول خدا برحمت ایزدی پیوست آنحضرت محزون بود شد بحزن شدید پس عایشه باصحاب عرض کرد چرا اینقدر اندوهناکی برای ابرهیم او نبود مگر فرزند جریج قبطی که هر روز نزد ماریه می‌رود و بیرون می‌آید پس حضرت رسول در غضب شد حضرت امیرالمؤمنین را طلبید که شمشیر خود را بگیر و سر جریج را از برای من بیاور حضرت امیرالمؤمنین شمشیر را برداشت فرمود پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ای کاش میفرمودی بر روز بمن مادرم آنند سیخ سرخ کرده که در میان پشم شتر فرو برند یا انکه تامل و تثبیت کنم تا حقیقت این امر بر من ظاهر شود حضرت فرمود که تثبیت کن و مبادرت ننما پس امیرالمؤمنین ع بسوی جریج رفت و بلید دوای جریج در باغی بود حضرت چون درباغ را دق جریج انکه دید بیاید از رخنه در باغ در غضب آن حبیب مبارک آنحضرت مشاهده نمود و شمشیر برهنه در دست آنجناب نرسید و دوان گشت حضرت از دیوار باغ بالا رفت جریج کریخت بر نخلهٔ

ازعقب

ازعقب او سرا زیر شد و شتافت چون نزدیک شد که حضرت باو رسد بر درخت خرما بالا رفت حضرت امیر ع از عقبش بالا رفتند نزدیک رسید خود را از درخت انداخت چون از درخت بر زمین افتاد عورتش کشوده شد نظر آنجناب بی اختیار بر عورة او افتاد دید که آلت زنان و مردان هیچ ندارد و آلتی هم دارد که در عرفهم ابرهیم بود حضرت او را واگذاشت بعود آمد و گفت یا علی کان بدد رحق من صبر که ان لقای مردی مراپاك برید الذ بر حال حضرت او را برداشت و بحدمت حضرت رسول الله آورد حضرت فرمود ای جریج حال خود را نقل کن که چرا چنین شده گفت یا رسول الله قاعدهٔ قبطیان اینکه از خدمتکاران ایشان هر که داخل خانه میشود او را خواجه سرای میکنند چون قبطیان بغیر قبطیان انس نمیگیرند مادریه پدر او بخدمتش فرستاده که نزدش بود و خدمت او را کند و مونس او باشد پس حضرت رسول ص فرمودند که شکر خداوند که حمیشه بدیها را از ما اهل بیت دور میکرداند و کذب و دروغ کویان را ظاهر میکند پس حقتعالی این آیه را فرستاد یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین و حقتعالی این آیهٔ قذف را که سنیان میگویند که برای عایشه نازل شد از برای بیان کفر عایشه و نفاق او فرستاد و علی بن ابرهیم بسند معتبر دیگر روایت کرده است که عبدالله بن بکیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که فدای تو شوم ایا حضرت رسول در وقتیکه امر فرمود علی را که جریج قبطی را بکشد ایا میدانستند که این تهمت بر او افترا بسته اند یا الله نمیدانست و حقتعالی بحجه بثبت کردن حضرت امیرالمؤمنین کشتن او را از آن قبطی دفع کرد حضرت فرمود که بلکه حضرت رسول میدانستند که این افترا است و از برای مصلحت این امر را فرموده اکر حکم جزمی بکشتن او میفرمود حضرت امیرالمؤمنین تا او را نمیکشت بر نمیکشت ولیکن حضرت برای آن حکم را فرمود که شاید عایشه چون بداند که کسی بناحق بگفتهٔ او کشته میشود او از گناه خود بر گردد پس این بر نگشت و برا او دشوار نمود که مسلمانی بگفتهٔ او کشته شود نعوذ بالله من امثال هذه النفوس الشریرة این بود که در غزوهٔ بنی المصطلق که عایشه همراه بوده بود نزد صفوان بن معطل ماند بجزای این تهمت خود مبتلا شد منها التهجم علی فاطمة علیها السلام و سلمان عن جابر بن عبدالله بن حزام الانصاری قال کان سلمان بعد وفات رسول الله ص یکثر التردد الی فاطمة یعزیها و یسلیها و یحدثها خدمة کان تصدیقها بعهد رسول الله ص و کانت فاطمة تخرج بلیلا امیرالمؤمنین و ابنیها

الحسن و الحسین علیهما السلام لیلا الی دور المهاجرین و الانصار یستنهضون بهم لنصرة امیرالمؤمنین علی و اصحابه و یعدونه لیلا و یکلونه نهارا فقال عمر بن الخطاب ما الدلیل فی خروج فاطمة الی الناس الا هذا الفارسی المجوسی لا بنتهینه لا نزکیه الخروج و الدخول الی فاطمة لتثیر الفتنة اکون له عینا فوقف له عمر فی جماعة بباب فاطمة علیها السلام فلما خرج سلمان وثب الیه عمر و قال اما زون هذا العجمی الطمطمانی یدخل علی بنت رسول الله ص نهارا و لیلا کانه من بنات مجوسهم و سلمان واقف لا یکلمه و شیع علیه الفاحشة و یفحش فی الخطاب و یشنع انه من یا مون علی فاطمة بنت رسول الله ص ما تضع الرجال عند النسا فی الخلوات والله یا فارسی لقد استحقت التطهیر بالسیف و کل ذلک لا یجیبه سلمان عما یقول و صبر حتی نکشف ثوب سلمان عن عورته فنظر الیه کل من حضر و لم یروا ما یکون للرجال و کلنا من العورات فقالوا باجمعهم یا عمر نستغفر الله فیما قلت و قذفت سلمان و رمیته و شعرت فاطمة بنت رسول الله ص فرجع عمر خجلانا نادما الی ابی بکر فقال ابوبکر لا تزال یا باحفص تفضحنا فی هذه الامة بجهلک و سطوتک حتی تفقد عنا الامة خیر الدنیا و الاخرة و بعث ابوبکر الی سلمان ما عندی الیه و سئله احلال ما فعل به عمر فقال ان قذف عمر الی بهذه السوءة لا شد علی من یوم ضربها فی السقیفة یوم تعدی برسول الله ص والله لا احلله او یاخذ لها بحقی منها الیقبان علی مسلم بن عقیل که بعد از وردن بکوفه نزد عبیدالله فرمود مسلم که این شهر امام بحجه انکه بدد تو نیکان این شهر را کشته و با عمال کسری و قیصر در میان مسلمانان عمل می‌نمود ما آمدیم تا امر نمائیم بعدالت و مردم را بحکم خدا بخوانیم پس ابن زیاد زبان بحش خود را بدروغ و افترا کشوده گفت تو را با این امور چکار ای فاسق چرا امر بعدل نمیکردی در وقتیکه در مدینه شراب میخوردی مسلم فرمود که خدا میداند که دروغ میگوئی تو سزاوارتری بشرب خمر از من و بعضی چون مسلمانان از روی غضب و عداوت رسول و فاطمه و اولادش ایشان بحضرت نسبت دادند بسیار است و همین قدر اکتفا شد ختم فیه سریانه ختم بدانکه حضرت احدیت جل شانه از راه لطف و عنایت و رحمت شرف و اعتبار و عزت بندگان خود را خواسته است و هر چه موجب ضرر و خسران و ذلت است منع فرموده حتی آنکه حفظ داد و شریعت مطهره مقرر داشته است که تحفظ آن اکثر آن مسلمی رسید و باعث ذلت

موضع تغییر مؤلف

وهتك

وهتک حرمت او شود او را بر این مقرر داشته که ابتغای هم ادیت و آزار یکسی نرسد چه ادیت و ظلم ظاهری باشد و چه باطنی و بدترین آزارها و سخت‌ترین ظلمها بهتان و افترا بستن بر شخص بی‌گناه و منهم داشتن مسلمانیست که سفر باید فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا و در حدیث وارد شد که بهتان بر بی‌گناه اثقل من السموات و من الجبال الراسیات است و بهتان زنند همچون شیطان بلکه بدتر از شیطان است که در مقام دشمنی با آدم افترا بر بست گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین و اگر چه این صفت رذیله و خصلت شنیعه در همه زمان بوده است که بر دستگاه الوهیت افترا بسته اند تا برسد به انبیا و اولیا تا حضرت خاتم انبیا و ائمه معصومین و بزرگان دین که هیچکس از افترا ایمن نبوده و نخواهد بود و من ذا الذی ینجو من الناس سالما و للناس قال بالظنون و قیل که خدا را گفتند جسم است بصورت جوان امرد یا پیر بود محاسن سفید است یهود گفتند عزیر پسر او است و نصاری گفتند مسیح ابن الله مشرکان گفتند ملائکه بنات الله مجوس گفتند آدم صفی دختران خود را به پسران خود تزویج کرده گفتند حضرت نوح کذاب بود بهوای نفس خود بر قوم نفرین کرد گفتند نادان و سفیه است در بیابانی که آب چاه نیست کشتی میسازد و گفتند خلیل الرحمن پدرش بت پرست بود گفتند حضرت یوسف هم بزنا نمود گفتند یعقوب بکسر خود ظلم و ستم نمود گفتند حضرت موسی بعزرائیل طپانچه زد گفتند داود عاشق زن اوریا شد و او را بکشتن داد گفتند یحیی فرزند حبیب نجار بود گفتند محمد ساحر است گفتند ابوطالب بت پرست بود گفتند علی شبها دزدی میکند گفتند جناب امام حسن مذل المؤمنین است گفتند جناب امام حسین بر امام زمان خروج کرده است گفتند امام زین العابدین نماز نمیخوانده است گفتند امام محمد باقر از زبان شعبه دروغ میسازد گفتند امام جعفر صادق مبدع در دین است گفتند موسی بن جعفر سنی بخونشان میکند گفتند امام رضا دعوی ریاست دارد و هم چنین هر یک از بزرگان را و هر یک از علما را نسبت دادند و تهمتی زدند ولی در این عهد و زمان در میان مردمان شایع نشده که احدی از علما و علمای شریف و دانایی در این فقر که بالای بهتان گرفتار شده باشد کل عاصبه انتشار و شهرت و بزرگی دعظمتش تابع خود آن شخص متهم و تهمت زده شده است هر چه جلیل‌تر و مشهورتر تهمتش عظیم

ترو شهرتش بیشتر است که اگر کسی در صفت خانه در پس پرده مخفی باشد و متواری محجوب باشد و لباس خود بمحض
مباح عورت کند و از خوراک بقدر قوت لا یموت قناعت کند و از حرکت هم بهمان قدر ضرورت برای ظهر باز
هم در محل تهمت و افترا خواهد بود چه جای کسانی که لابد اند از معاشرت خلق و مجالست و مصاحبت و معاملت
الحضور که شغلش بوعظ و نصیحت باشد که یبغضون الحق و لکن لا یحبون الناصحین و کار ایشان حرام [illegible] و ما بالطبع نصیحت
و نصیحت کننده را خوش نداریم و دوست نمیداریم لیس البلیة فی ایامنا عجبا بل السلامة منها اعجب العجب [illegible]
این زمان بالا منه سابقه دارد این مسئله مرعیانی که سابق بود بدهر گاه سوء ظنی و بد خیالی بواسطه تهمت و افترائی در حق
مسلمانی می نمودند آن خیال را اظهار نمی نمودند خطرات غلبه بود و ابی بران مترتب نمیشد و اگر اظهار هم می نمودند برای تحقیق
مطلب بود پس از انکشاف خلاف و آنکه مجرد تهمت بوده در مقام عذر خواهی و جبران و تدارک بر می آمدند و شبهه رفع شکوک
می نمودند ولی حال بعضی مردم پیدا شده اند از هر صنف و شغل و عمل که هر گاه خیالی در باره عباد دینی خود بقلب ایشان گذشت
آن خیال را الهام ربانی و وحی آسمانی میدانند و ظاهر میکنند و فتوی بر طبقش میدهند و انکار مترتب میدارند و اگر هزار دلیل
و بینه و برهان اقامه کنی بر خلاف خیال و شبهه اصلا نادم نشوند و اظهار ندامت نمیکنند و دست از خیال فاسد خود بر نمیدارند
که کانت الحدود تندرء بالشبهات و لکن فی زماننا الشکوک لا ترتفع بالف دلیل بل و امتحانات بینات و انکار اشکال
و استبعاد این مطلبات پس از دیدن و شنیدن واقعه حالیه داعی از جهالت و غفلت نیست که مثل داعی کسیکه از بدایت عمر
خود الی الآن و در جمیع بلدان مروج علما عاملین و فضلاء راشدین بوده و هست و [illegible] و خدمات خود دادرهم
مشهور و دیار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا و آشکار بوده و خود علما چه در عجم [illegible] که هیچ کس انکار نمیتواند
و در عمر [illegible] خود کلام مرقوم فرموده اند و اعتقاد داعی این بود که سیادت داعی را مشهور [illegible] انکار کرد
ولی [illegible] انکار نمود با وجود این [illegible] که فلانی مثل علما و فضلا و طلاب [illegible]
چند نفر از علماء اصفهان امر را مشتبه کردند و از [illegible] صادر نمودند که تدلیس کند و حکم نادرست [illegible]

فرام

فرام لو دنه کلا معلوم و معین و معدود [illegible] داعی حکم [illegible] نمود [illegible] و اسم نبرد و [illegible] اغمض
عینی فی امور کثیرة و انی علی ترک الغموض قدیر و ما من عمی اغضی و لکن ربما تعامی و اغضی المرء و هو بصیر و اسکت
عن اشیاء لو شئت قلتها و لیس علینا فی المقال امیر اصبر نفسی باجتهادی و طاقتی و انی باخلاق الجمیع خبیر و
کسی را هم نمیرسد اصلاح [illegible] و اعتراضی نماید زیرا که مجتهدین در اصابه و خطاء هر دو ماجورند و مثابند بنهایت
در خطاء همان یک ثواب اجتهاد دارد و دو ثواب بلوغ بواقع دارند و کسیکه مدعی عصمت و قائل [illegible] نیست
چنانچه بعضی فرموده اند بیچاره مجتهد جاهل است که میان دو عالم گرفتار شده زیرا که طرفین مدعی و مدعی علیه قائلند
که کدام محق و کدام بر باطلند اما آن عالم در این مقام جاهل است یا آنکه این امر مطلب تازه باشد بسیار بوده که [illegible]
شرعیه حکم شده است و بعد از کشف خلاف جبران مقرر بوده اند چنانچه واقعه مرحوم جنت مکان آقا شیخ محمد [illegible] قمی با
علمای خلد آشیان مرحوم فیض مرحمت مشهور است که امر فیض را بر شیخ بزرگوار مشتبه کرده بودند و تکفیر نموده بود
و بعد از اظهار عقاید شان جبران فرمود چون [illegible] مقتضی این است که چیزی بدی [illegible] نزنند و یا بعضی گمان فاسدی
و سوء ظنی بردند و شبهه افتادند و [illegible] تهمت افترا یا بد و مردم در شبهه [illegible] و از رفع در بعضی [illegible] معجز بود [illegible]
افتادن [illegible] طفل در حق [illegible] حضرت
یوسف [illegible] الطاف خاصه و عنایات مخصوصه که بحضرت [illegible]
[illegible] که این امر مشتبه بماند و بعضی شبهات [illegible]
ماتی باید بنظر معجزه [illegible] علما اعلام [illegible]
مطلب و سؤال و جواب [illegible] بعضی مطلب را تحقیق فرموده [illegible]
نعم شرف صدور یافت که هر یک برهان قاطع و موجب تسکین قلوب اهل صلاح است و اگر اسباب [illegible]
سه نفر در اصفهان حاصل نشود [illegible] شهادت بعضی که حق حضور بود حاضر نشوم [illegible]

نوشتها که در این خصوص فرستادم و مطلب را محقق کنم بر ابهام سوء اتهام مشتبه نشود و کار باینجا نمیکشید
و لکن نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی بود با آنکه شاید از قبیل عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم بوده والله یعلم خیر

خاتمه فی العلماء

الفصل الاول فی الآیات البینات قال الله تعالی فی سورة العلق اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم
یعلم و قال فی سورة الرحمن خلق الانسان علمه البیان و قال فی سورة البقرة و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و قال فی
سورة المجادلة یرفع الله الذین آمنوا و الذین اوتوا العلم درجات و قال فی سورة الفاطر انما یخشی الله من عباده العلماء و
قال فی سورة آل عمران و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و قال فی سورة العنکبوت و تلک الامثال نضربها
للناس و ما یعقلها الا العالمون هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و قال فی سورة التوبة فلولا نفر من کل
فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون الفصل الثانی فی الکلمات
الباهرات قال ع العلماء حکام علی الناس العلماء اطهر الناس اخلاقا و اقلهم فی المطامع اعراقا انما الناس عالم و متعلم و ما
سواهما همج اذا رأیت عالما [illegible] لعالم علم [illegible] البیان [illegible] ان سئل افصح و ان
نزل صمت کلامه ثواب و سکوته من غیر عی من الجواب لصواب خیر الناس من کان یجالس العلماء طالب العلم اعز الدنیا
و فوز الاخری [illegible] العالم ینظر بقلبه و خاطره العلماء [illegible] ما فی اللیل و النهار العالم من شهد بصحة
اقواله افعاله و العالم حاکم [illegible] الناس عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاة و همج رعاع [illegible] تستخف بالعلماء
فان ذلک یزری بک و یسیء الظن بک العلم بالعمل کالسائر علی الطریق الواضح العقل و العلم مقرونان فی قرن لا یفترقان
و لا یتباینان الایمان و العلم اخوان توأمان و رفیقان لا یفترقان کل وعاء یضیق بما جعل فیه الا وعاء العلم فانه یتسع و لا یضیق
انما العالم من دعاه علمه الی الورع و التقی و الزهد فی عالم الفناء [illegible]
[illegible] هر که او بی مرشدی در راه شد [illegible]
گر بباشد سایر الفضول پس [illegible] علم دریائیست [illegible] طالب علمات [illegible]

گر هزاران

گر هزاران سال باشد عمر او می نگردد سیر او از جستجو کان رسول حق بگفت اندر بیان اینکه منهومان هما لا یشبعان
طالب العلم و تدبیر ابتغا طالب الدنیا و توفیر ابتغا هین بکش بهر خدا این بار علم تا ببینی در درون انبار علم
نی همه ملک جهان دون دهد صد هزاران ملک گوناگون دهد بر سر ملک جمالش داد حق ملک تعبیر بی درس و سبق
ملک حسنش سوی زندان کشید ملک علمش سوی کیوان کشید شد غلام او شه از علم و هنر ملک علم از ملک حسن اسعد تر
الفصل الثالث فی معنی العلماء و بیان مصداقه اعلم ان الحق الواضح من الاخبار المتظافرة بل المتواترة بل نسب الله الیه
العلم فی کتابه و جعله من اهله [illegible] و وصفه بذلک بای نوع من العلم و انه عبارة کانت علی و الائمة علیهم
الاف السلام و التحیة و الثناء مع النبی ص م الاصل فی هذا المراد و ربما یدخل فی بعض المواضع علماء دینهم و رواة الاخبار
ایضا و قیل العلم نور یجعله الله فی القلوب و العالم من قام به العلم و عمل به و قال حکیم العالم من اذا قال [illegible] کسبه
و اذا انفق انفق من کسبه و قال زاهد العالم من یخاف الحق و یستحیی من الخلق و قال بعض الفضلاء العالم الذی [illegible]
علانیته سواء و کان قوله و فعله و عمله من الله و فی الله [illegible] قال بعضهم العالم الذی عمله شاهد قوله [illegible]
فعله الفصل الرابع فی لزوم وجود العلماء بدانکه این معنی ظاهر است که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات
عبادات که موجب نجات است و اگر نه ارسال رسل و پیغمبران بیفایده خواهد بود و هر عبادتی شرایط بسیار
هست که بفوت هر یک از آنها آن عبادت باطل است پس بدون علم ظاهر است که خدا را چنانکه فرموده
عبادت نمی توان نمود و هر گاه راههای دنیا را بدون قائد و رهنمائی نتوان طی نمود راه بندگی خدا که پر خطر
ترین راههاست و در هر گامی چندین چاه و چندان کمین گاههاست و در هر کمین گاهی چندین هزار شیاطین جن و انس در
کمین اند چگونه بی دلیل و راهنمائی توان رفتن و دلیل و راهنمای این راه شرع علما هستند که از علوم ائمه علیهم السلام بهره
و [illegible] شده اند و ظرف نجات و هلاکت دارند و اعلم ان مناط صلاح الامة و فسادها دائرة علی العلماء و الولاة

وفي الحديث عنه صلى الله عليه وآله طائفتان اذا صلحا صلحت امتي واذا فسدا فسدت امتي الامراء والعلماء والقول ذلك
ان العلماء يجب عليهم القول والامراء يجب عليهم اجراء احكامهم وبيان هذا الكلام ان السقم والالم كما يعرض للابدان
يعرض للقلوب بل عروضه لها اكثر واشد فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور واكثر امراضها هو
حب هذه العجوز الشمطاء اللابسة ثياب العروس عجوز تمنى ان تكون فتية وقد يبس الجنبان واحدودب الظهر
تروح الى العطار تشري شبابها وهل يصلح العطار ما افسد الدهر وعلي طلقها امير المؤمنين ثلاثا لا رجعة لها على نفسه
من اجل هذه ابنت العداوة لاهل بيته وذريته الى يوم القيمة وعن علي بن الحسين عتبت على الدنيا فقلت الى متى
الى ابيعرض لغيري تجلي اكل شريف قد علي يجدده حرام عليه الرزق غير محلل فقال نعم يا ابن الحسين ريتكم
سهم شادحين طلقني علي فالناس مرضى بمرض هو راس كل الامراض اذ حب الدنيا راس كل خطيئة والمريض اذا استولى
عليه المرض والالم يجد في ذوقه الحلو مرا ولا يجد الشي على حاله ولامراض القلب انواع كمرض الابدان وكل مرض يحتاج الى دوا
اذ ليس كل عبد يبتلى بكل شهوة ويرتكب كل ذنب بل لكل ذنب مخصوص يحتاج المريض الى العلم بكون الذنب ذنبا ثم
يحتاج ذلك المريض الى العالم بافاتها ومبلغ ضررها في الدين فان بعض الناس يستسهل كثيرا من الذنوب التي لم يعقل عقله
الى ضررها ثم يحتاج الى العلم بكيفية التوصل الى الفرار منها والى العلم بكيفية تكفيرها سوى منها كما هو محقق في محل التوبة
فهذه علوم مخصوصة بمرشدها الطبا الذين هم العلماء لانهم ورثة الانبياء پس چون معلوم شد که انسان مرض ذنوب
است و مرض را بجان خود کنار نه علاج نکند منجر بهلاکت میشود پس لا بد باید طبیب باشد و علاج کند و ان
اطبا امراض علما عاملین هادین مهدیین اند و این مستفاد است از این حدیث شریف که یعنی انه جاء رجل الی
مولانا امیر المؤمنین فقال انی اشکو الی الحال مرض البدن ضعف القلب حسبک تعالج امراضی فقال اما مرض الحال فعرض
علی الطبیب واما مرض القلب فعرض علی العالم واما مرض الفقر فعرض علی الکریم فقال یا امیر المؤمنین انت الکریم
وانت الطبیب وانت العالم فقال اعطوه ثلث الف درهم یداوی بکل الف درهم مرضا من امراضه فهو لا زال اطبا

الدین

الدين يعالجون امراض القلوب كما يداوي الطبيب امراض الابدان هذا اذا علم الذنوب جملة واذا لم يعلم المريض مرضه
فعلى العالم الطبيب ان يعرفه ذلك فلذا يجب في الشريعة ان يتكفل كل عالم باقليم او بلدة او محلة فيعلم اهلها منهم
ويميز لهم ما ينفعهم عما يضرهم ولا ينبغي ان يصبر الى ان يسئل منه بل ينبغي ان يتصدى لدعوة الناس الى نفسه
لانهم ورثة الانبياء والانبياء صلوات الله عليهم اجمعين ما تركوا الناس على جهلهم بل كانوا ينادونهم في مجامعهم و
يدورون في ابوابهم في الابتداء ويطلبونهم واحدا واحدا للارشاد چرا که کسانیکه مریض القلب اند که نمیدانند
مرض خود را مثل انکسیکه برص بر صورتش ظاهر شده و ایینه با او نیست نمیداند برص دارد تا انکه دیگری با او بر
و این شناسانیدن موقوف به بودن علما است و شناسانیدن بر ذمت همت علما فرض و لازم است کما روی ان المسیح
رآه اصحابه في محل لم يعهد وصوله اليه فقالوا يا روح الله مثلك يكون في هذا المكان فقال نعم انما يوتى الطبيب المرضى
لانه كان من الطبا الامراض القلوب كما علومه مواعظه حسنى بود و مولای متقیان امیر مومنان علیه السلام که دوان شده در وصف
حال خود فرموده باشد فرموده طبیب دوار بطبه قد احکم مراهمه واحمی مواسمه یضع من ذلک حیث الحاجة الیه من قلوب عمی
واذان صم والسنة بكم متتبع بدوائه مواضع الغفلة ومواطن الحيرة و شرح این کلمات عالیات انسکه دوان این بزرگوار
کنایه است از عرض این بزرگوار برای علاج جهال از دردانها که این بزرگوار اکثر بود که بعد انفراغ از نماز صبح در مسجد
کوفه و فارغ شدن از دعائی نشست برد که قضاء و حکم میفرمود میان مردم تا نزدیک ظهر پس برمیخواست و دره
بر کتف مبارکش مینهاد و داخل میشد در بازارها و محلات و تعلیم میفرمود اهل محلات بودند در معاملات و
تجارات و احکام دینشان و هر که ابا میکرد دره بر سرش میزد فیکون المراد استعارة لما عنده من العلوم و مکارم
الاخلاق ولفظ المراهم لما يمكن به من صلاح من لا ينفعه الموعظة والتعليم بالحدود والجلد والحد و لفظ المواسم سیف و سوط و
دره و قوله من قلوب عمی و ما بعده تقسیم صحیح حاصر چرا که ضلالت مخالف حق یا باشد یکی از سه امر یا جهل
قلب است یا به نشنیدن مواعظات یا بالسان از شهادة توحید و تلاوة ذکر است و این اصول ضلال

و لعل الافعال و معاصی که متفرع بر این سه امر است و قوله من قلوب عمی ای لا ینتفع جماعا بامدادها لقبول انوار العلم و
قوله بالسنة بکم ای لا یطلقها بذکر الله ولفظ العمی والصم والبکم کنایة من عدم انتفاعها بما خلقت له و قوله صبع
صفة الطبيب و مواضع غفلة و مواطن حيرة كنايه از قلوب جهال است علو مکم لمقام الجهل شاقیة کما قیل
لشي من الكلب كعلوم اهل بيت شفا فيلهامات از ناخوشيهاي جهل چنانچه چون اين بزرگوار ان شاق الكلب
است چرا که ملوك و سلاطين اند و مسلم است که برای این مرض هیچ دوائی نافع تر از خون اهل سلاطین نیست پس این بزرگوار
جامع ما بین علم و ملك اند و واجب است بر سلاطین اینکه مرتب سازند در هر محله و قریه فقیهی الذی بهم یعلم کند
مردم معالم دین را که انکار اتباب خود قرار داده ند چه بر مردم کردانیده ند بحمد الله و حسن توفیقه هم بعید این خاقان
گیتی ستان و شاهنشاه عدالت نشان در عرابادی و قریه تجاوز نجاه نفر از علما اعلام و فضلای کرام مشغول ترویج
شریعت سید الانام و تعلیم خواص و عوام مسائل حلال و حرام الله فالعلما الطبا والسلاطین توام لمداوات المرضى وكل مريض
لم يقبل العلاج بمداواة العالم يسلم الى السلطان ليكف شره كما يسلم الطبيب المريض الذى لا يطيع او الذي غلب
عليه الجنون الى القيم ليقيده في السلاسل والاغلال ويكف شره من الناس الفصل الخامس في فضل العلماء الكرام
فضل علما عاملين و فضلا کاملين ادام الله ظلالهم على رؤس العالمين چیزی نیست که احصا شود و تقریر و تحریر ان
احاطه کند و لکن انچه تتبع شده و از اخبار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار بدست امده و در این کتاب نوشته
مجمل از ان بر رشته تحریر در اوردیم و تفضیل علما بر سایر ناس و دلائل چند است هم عقلا و هم شرعا چه مستفاد از
قران مجید و چه از تورية و انجیل و چه از اخبار و اثار که بزبان قلم با اعتقاد جاری میشود بعون الله و حسن توفیقه اما
از جمله دلائل قران بر فضیلت ایشان انسکه فرموده در ایه انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی نمیترسد از خدا سوای
مگر علما و در ایه فرموده جزاؤهم عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم ورضوا
عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی بهشت کرا باشد که در دل او ترس خدا بود و لمن خاف مقام ربه جنتان پس از این ایه

اولی

اولی معلوم شد که جز علما احدی را ترس خدا نبود و از ایه دوم معلوم شد که جز ترسندگان را بهشت نبود
پس از هر دو لازم اید که جز علما را بهشت نبود و چون مقرر شد که خشیت و خوف را داراند پس در روز قیامت که
فزع اکبر است خائف نباشند زیرا که خدا فرموده فو عزتی و جلالی لا اجمع على عبدي خوفين ولا اجمع امنين فاذا
امنني في الدنيا اخفته في الاخرة واذا خافني في الدنيا امنته في الاخرة یعنی قسم میخورم بعزت و جلال که جمع نکنم دو
ترس و ایمنی را بنده کان خود و جمع نکنم دو امن را اگر ایمن باشد از من در دنیا ترسانم او را در اخرت و اگر ترسان باشد
از من در دنیا ایمن گردانم او را در روز قیامت و صحت ان به برهان عقل نیز ظاهر است زیرا که مرد اگاه خدا
شناس باشد که بدلائل عقلی بداند خدا تعالی عالم است بجمله معلومات از جزئی و کلی و چون بداند او را شک
نماند که هر چه از بنده بوجود اید خواه نهان و خواه اشکارا همه معلوم خداست و نیز بنده اگاه خداشناس باشد
که خدا تعالی را قادر داند بر همه ممکنات و محدثات و اگاه خداشناس باشد که بداند خدا تعالی منزه است
از خلق کردن عبث و باطل خلق دنیا از بد چنانچه فرموده و ما خلقنا السماء والارض وما بينهما باطلا و چون
بنده دانست که خداوند عالم است بهر چه او میکند و قادر بر انکه جزاء او را عمل او را باو درساند و منزه از ظلم
لازم اید که خوف و خشیت در دل او متمکن شود که ترس خدا جز در دل عالم قرار نگیرد و بهشت جز ترسندگان را
نباشد و هر چند ترس بیشتر باشد مواظبت بر طاعات و فرمانبرداری بیشتر و دوری از معصیت زیادتر است و
هر کس چنین باشد بهشت نصیب او بود پس از این مقدمات معلوم شد که هر کس بخدا عالم تر ترس او از خدا بیشتر
و هر که ترس او از خدا بیشتر است بهشت نزدیکتر و روز قیامت ایمن تر است و این دلیل روشن است بر فضیلت علم
و علما خواهی که عنایت احد با تو بود در نیکی کوش که نالید با تو بود دلیل دیگر فرموده است قل هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون و جای دیگر فرموده که هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات والنور پس همچنانکه
نسبت نبود میان کور و بینا هیچ نسبت نبود میان دانا و نادان که معقول یا موجود است یا معدوم و شی نیست که ما

و ثالث نیست که موجود نیز است و موجود یا نامی است یا غیر نامی

اشرف و نامی یا حساس است یا غیر حساس شبهه نیست که حساس اشرف است و حساس یا عاقل است یا غیر عاقل
و شک نیست که عاقل اشرف و عاقل یا عالم است یا جاهل و شک نیست که عالم اشرف است پس عالم از اشرف
معقولات است بحکم عقل و او بمنزله بینا و جاهل بمنزله کور است جاهل چون ظلمت و عالم همان نور است و بدیهی
است که بینا و نور اشرف از ظلمت و کور است و این معنی آیه شریفه هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات و
النور که استفهام انکاری است یعنی نه چنین است دلیل دیگر آنست که خداوند عالمیان در دو آیه علما را در دوم مرتبه از
ذکر خود یاد فرموده و در آیه دیگر واسطه از میان برگرفته است و بعد از ذکر خود ذکر نموده است و بعد از ذکر خود
هیچکس را یاد نفرموده الا علما را اما آیه اولی آنست که فرمود شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط بعد
از ذکر خود ذکر ملائکه را نموده و بعد از ملائکه ذکر علما را فرموده آیه دوم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
اول از خود بعد از آن رسول خود سوم اولی الامر و مراد باولی الامر چنانچه مذهب حق و اعتقاد ما بر این است ائمه دین معصومین
و در زمان غیبت علما عاملین و فقها و مجتهدین کاملین هستند از امت سید المرسلین و صاحبان بیان احکام و اوامر و
نواهی حضرت خاتم النبیین اند و اما آن دو آیه که اولا از خود یاد فرموده و بعد از آن علما را بدون واسطه یکی آنست که فرموده
وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یعنی تاویل آیات متشابهات را کسی نداند مگر خدای تعالی و کسانی که قدم راسخ
در علم دارند دوم آنست که فرمود قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب یعنی بگو ای محمد که کافی است از جهت
گواه بودن میان من و شما خدا و کسی که نزد او است علم کتاب اگرچه راسخون در علم مفسر بائمه اطهار و من عنده علم الکتاب
حیدر کرار است و لیکن علما عاملین را هم از جهت عموم شامل و هم از جهت نیابت منصوبه عامه نیز داخل اند دلیل دیگر آنست که
میفرماید یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات اول فرموده یرفع الله الذین آمنوا یعنی بلند میکند خدا کسانی را که
ایمان آورده اند بعد از آن فرموده والذین اوتوا العلم درجات پس باید درجات که خاصه اهل علم است زیاده
باشد بر درجات اهل ایمان و درجات جمع است و ان مفید عموم باشد بر سبیل استغراق و عموم وضعی یا عموم حکمی پس لازم آید
که جمیع درجات [illegible] باشد در تحت این لفظ الذین اوتوا العلم درجات و چون درجات در تحت این
لفظ

لفظ داخل است لازم آید که درجات اهل علم از همه درجات کامل تر بود دلیل دیگر آنکه حق تعالی از سلیمان پیغمبر حکایت
میفرماید که او گفت وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و در حق او فرموده و سخرنا له الریح تجری بامره حیث
اصاب پس حضرت سلیمان با آنکه جمله عالم در فرمان او و جن و انس مطیع او بودند مفاخرت نکرد و بآنکه علم منطق
الطیر آموخته بود [illegible] بیش از آن نباشد که مرغی آواز کند او بداند که مراد از آن آواز چیست پس چون است قدر علم
از مشرق و مغرب خبر باشد چگونه خواهد بود آنکس که عالم باشد بخداوند عز و جل و صفات جلال و جمال و افعال او
و احکام شریعت سید المرسلین و اخبار ائمه طاهرین هر آینه این علم را هیچ نسبت نباشد با ملک سلیمان و بدین واسطه
چون فهمانید سلیمان از آن مسئله منت بر او نهاد و فرمود ففهمناها سلیمان و ملک و سلطنت دنیوی بوی داد
و منت ننهاد و ملکه فرمود هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب و از اینجاست که متاع دنیا را قلیل خوانده و نقل
موصوف کرده که فرمود قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت موصوف نموده ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا دلیل دیگر
آنکه چون ملائکه در وقت خلق کردن آدم گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک
یعنی چه حکمت است در آفرینش قومیکه فساد کنند و خونهای بناحق بریزند جواب آمد که انی اعلم ما لا تعلمون یعنی آنکه آفریدگار عالم
از آفرینش ایشان حکمتی میدانم که شما نمیدانید آنگاه فرمود وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة یعنی آدم را عالم گردانید
و چنان کرد که علم آدم از علم ایشان بیشتر بود و بدان سبب کمال حال آدم را ظاهر کرد و حکمت انی اعلم ما لا تعلمون پیدا
کرد پس اگر در مخلوق خدای تعالی چیزی بود از علم شریفتر کمال حال آدم را بآن چیز اظهار میبایستی که اظهار بدان چیز شود پس ظاهر شد
که اکمل حالات و اشرف درجات علم است و لازمه اش آنکه علما اشرف و افضل و اکمل مخلوقات باشند و اما آن دلائل
که در تورات و زبور و انجیل است در فضیلت علم و علما انچه وارد شده اند از جمله این است که در تورات حق تعالی فرموده یا موسی
عظم الحکمة فانی لا اجعل الحکمة فی قلب عبد الا اردت ان اغفر له فتعلمها ثم اعمل بها ثم ابذلها کی تنال کرامتی فی الدنیا والآخرة
ای موسی تعظیم کن حکمت را و بزرگ شمار او را زیرا که من حکمت را در دل هیچ بنده ننهادم الا آنکه خواستم که آن بنده را بیامرزم

پس بیاموز علم و حکمت را پس آنگاه عمل کن پس دیگران را بیاموز تا سزاوار کرامت من شوی در دنیا و هم در آخرت و
اما در زبور فرموده یا داود اذا رایت عالما فکن له خادما یعنی ای داود در هر جا عالمی را بینی او را خدمت کن و در
آیات دیگر فرموده قل لاحبار بنی اسرائیل جالسوا من الناس الاتقیاء فان لم تجدوا فیهم تقیا فجالسوا العلماء فان التقی و
العلم والعقل ثلاث مراتب ما یجتمع واحدة منهن فی احد من خلقی وانا ارید هلاکه بگو ای داود مر علمای بنی اسرائیل را
دوستی کنید با پرهیزکاران و اگر پرهیزکاران را نیابید دوستی کنید با عالمان زیرا که پرهیزکاری و علم و عقل سه مرتبه است
که فراهم نمیشود یکی از آنها را در هیچکس که اراده کرده باشم هلاک او را و اگر اراده کنم برای عدم هلاک است اما در انجیل
میفرماید در سوره سیزدهم ویل لمن سمع بالعلم فلم یطلبه کیف یحشر مع الجهال الی النار واطلبوا العلم وتعلموه ولا تقولوا
نخاف ان نعلم ولا نعمل به لان العلم یشفع لصاحبه وحق علی الله ان لا یخزیه یقول الله تعالی یا معشر العلماء ما ظنکم بربکم
فیقولون ظننا ان ترحمنا وتغفر لنا فیقول انی قد فعلت انی استودعکم حکمتی لا لشر اردته بکم بل لخیر اردته بکم فادخلوا
جنتی برحمتی مقاتل بن سلیمان گوید که خداوند تعالی در انجیل بعیسی فرموده که ای عیسی تعظیم کن علما را و بشناس فضیلت
ایشان را زیرا که من ایشان را فضیلت نهادم بر جمله خلق مگر انبیا و مرسلین مثل فضیلت ماه بر سایر ستارگان و مثل فضل
آخرت بر دنیا و مثل فضل من که آفریدگارم بر دیگر مخلوقات و هذا افضل لا افضل فوقه و شرف لا شرف مثله صدق جل جلاله
و اما آنچه در سنت وارد شده از فضیلت علما عاملین فی معانی الاخبار عن النبی قال اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه و اکثر
الناس قیمة اکثرهم علما واقل الناس قیمة اقلهم علما و قال سالت جبرئیل فقلت العلماء اکرم عند الله ام الشهداء فقال العالم
الواحد اکرم علی الله تعالی من الف شهید فان اقتداء العلماء بالانبیاء واقتداء الشهداء بالعلماء و قال علیه السلام فضل العالم
علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة الانبیاء وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا
العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر کفش پای در دیده علما به ز دستار در طره جهلا جاهل ار چند پادشا باشد [illegible]
حمله ناروا باشد به فرش مال خزانه بهتر از جاهل [illegible] کوه علم از دل [illegible] به [illegible] دانا ز مردان به
کشته

کشته سنت بعلم کشتن حلال و بر حرام است کشته جهال فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد و قال فضل المؤمن
العالم علی المؤمن العابد سبعون درجة و قال علیه السلام العالم افضل من الصائم العابد المجاهد و روی عنه انه قال ثلثة
یستغفر لهم السموات السبع ومن فیهن والملائکة المقربون واللیل والنهار العلماء والمتعلمون والعاملون و روی
الطبرانی انه قال رسول الله اللهم ارحم خلفائی قلنا یا رسول الله ومن خلفاؤک قال الذین یاتون من بعدی و
یروون احادیثی ویعلمونها الناس اگرچه متبادر ائمه میباشند ولی احتمال عموم میرود و قال یوزن دماء الشهداء
و مداد العلماء یوم القیمة فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء اقول لان مداد العلماء لم یزل نفعه علی صفحات الدهور
و دماء الشهداء مقصور نفعه علیهم و هو السر فی قوله نوم العالم افضل من عبادة العابد لانه بذلک النوم یستعید النشاط
فی مطالعة العلوم و بذله لاهله و ارشاد الجهال و موعظة العوام بخلاف عبادة العابد فان نفعها انما یعود الیه
خبر کمیل بن زیاد روایت کرده که روزی امیر المؤمنین دست من بگرفت و مرا از کوفه بیرون برد چون بصحرا رفتیم
آهی سرد از دل گرم پر درد بر آورد و فرمود یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها ای این دلها ظروف علمند
بهترین آنها نگاه دارنده ترین آنهاست و بعد از آن فرمود که الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی طریق النجاة و همج
رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجئوا الی رکن وثیق مردمان سه نوعند یکی عالم
عالم ربانی یعنی دانا باحکام شریعت و دوم متعلم که بقصد نجات از آن آموزد و ثانی همج رعاع اند یعنی مردمان زبون
و فرومایه و خلقی که بدنبال هر آوازی و آواز کننده روند و با هر بادی که بجهد میل کنند بنور علم در دشتی جسته باشند
و بعلم التجا برکن وثیق نکرده باشند ای کمیل علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال و مال از نفقه بکاهد و علم از نفقه
بیفزاید علم حاکم است و مال محکوم دوستی علم و عالم دینی است که بدان خدا را پرستند و در حیات کمال طاعت بدان بود
و بعد از وفات موجب ذکر جمیل و ثنای نیکو بود ای کمیل جمع کنان مال در احوال که زنده باشند مرده اند و از عالمان آنانکه
مرده اند زنده اند هر دو سرای اند و تا جهان باشد نام عالمان بر صفحه روزگار باقی باشد و مثال ایشان در قلوب منطبع اگرچه

انحاص ایشان مفقود بود الی آخر الحدیث و عن ابی عبدالله ع اذا اراد الله بعبد خیرا فقهه فی الدین و عن ابی جعفر ع عالم ینتفع
بعلمه افضل من سبعین الف عابد و علامه حلی ره در اول کتاب تحریر روایت نموده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که علمای
امت من بمنزله انبیاء بنی اسرائیل اند پس هرچه معلوم شود از خصایصی که خاصه انبیاست چون عصمت فطری و نزول
وحی و مثل اینها علما را از آن بهره نیست و در باقی فضائل و احکام و آداب متعلق بایشان شریکند و از این است اینکه در حدیث
که ایشان وارث انبیا و نواب ائمه اند و حجت اند بر خلائق از جانب ایشان چنانچه در کافی از جناب [illegible] روایت کرده که
علما هر آینه ورثه انبیا اند بدرستیکه انبیا میراث نگذاشته اند دینار و درهمی بلکه میراث گذاشته اند علم خود را پس
هر که گرفت چیزی از آنها بتحقیق که گرفته بهره تامی و ایضا از عمر بن حنظله روایت کرده که از جناب امام جعفر صادق علیه
السلام سؤال کرد که میان دو نفر از اصحاب ما منازعه شده در دینی یا میراثی چه کنند فرمود نظر کنید به یکی از شما ها از
کسانیکه روایت کنند احادیث ما را و تامل نمایند در حلال و حرام ما و شناسند احکام ما را پس راضی باشید بحکومت او بدرستیکه
من او را حاکم گردانیدم بر شما پس هرگاه حکم کند و از او قبول ننمایند استخفاف کرده اند حکم الهی را و رد کرده اند بر ما و رد کننده
بر ما رد کننده بر خداست و آن در عرض شرک بخدا بوده است و در تهذیب مرویست که آنحضرت ابو خدیجه را فرستادند
بسوی اصحاب خود و فرمودند بگو ما بینا مردی را میان خود قرار دهند که شناخته باشد حلال و حرام ما را پس بدرستیکه
من او را بر شما قاضی کردم و در اکمال الدین مرویست که حضرت صاحب الامر ع در جواب توقیع اسحق بن یعقوب نوشتند اما
حوادث واقعه پس رجوع کنید در آنها بسوی راویان حدیث ما پس ایشان حجت اند بر شما و من حجت خدایم و در احتجاج
مرویست که حضرت صادق علیه السلام به حسن بصری فرمودند در تفسیر آیه شریفه و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهره
و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین که مائیم آن قریه ها که برکت داده خداوند در آنها و قری ظاهره رسولان و نقل
کنندگان از ما اند بسوی شیعیان ما و شیعیان ما [illegible] و در احتجاج طبرسی مذکور است که حضرت
عسکری علیه السلام نامه نوشتند بشیخ جلیل علی بن بابویه و در اول آن بعد از حمد و صلوة چنین است اما بعد یا شیخی و معتمدی
یا ابا الحسن علی بن الحسین القمی وفقک الله لمرضاته و جعل من صلبک اولادا صالحین برحمته و در آخر آن است یا شیخی و امر

جمیع

جمیع شیعتی بالصبر و هی شرافت علما و فضل ایشان که بدرجه رسید که امام علیه السلام بایشان چنین مخاطبه کند و هم در
آن کتاب است صورت توقیعاتیکه حضرت حجت علیه السلام بشیخ مفید علیه الرحمه نوشتند در اول یکی از آنها چنین است
بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیک ایها الناصر للحق الداعی الیه بکلمة الصدق و در عنوان دیگری چنین است للشیخ السدید
و المولی الرشید الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن النعمان ادام الله اعزازه من مستودع العهد المأخوذ علی العباد بسم الله
الرحمن الرحیم سلام علیک ایها الخلص فی الدین المخصوص فینا بالیقین فانا نحمد الیک الله الذی لا اله الا هو و نسئله
الصلوة علی محمد و آله الطاهرین و نعلمک ادام الله توفیقک لنصرة الحق و اجزل مثوبتک علی نطقک عنا بالصدق انه قد
اذن لنا فی تشریفک بالمکاتبة و تکلیفک ما تؤدیه عنا الی موالینا قبلک و در اول سومی چنین است هذا کتابنا الیک
ایها الاخ الولی و المخلص فی ودنا الصفی و الناصر لنا الوفی حرسک الله بعینه التی لا تنام و در اول چهارم چنین است هذا
کتابنا الیک ایها الولی الملهم للحق العلی و در رجال کشی مرویست که حضرت صادق به ابان بن تغلب فرمودند با اهل مدینه
بنشین بدرستیکه من دوست میدارم اینکه دیده شود در شیعیان مثل توئی و نجاشی روایت نموده که حضرت باقر باو فرمودند
بنشین در مسجد مدینه و فتوی بگو برای مردم که من دوست میدارم که دیده شود در شیعه مثل تو و در ارشاد شیخ مفید و غیره
است از حضرت امیر المؤمنین روایت نموده که فرمود علما در میان مردم مانند ماه شب چهارده است در آسمان که روشنی
دهد نورش بر سایر ستاره ها و دیگر از جهات فضیلت اینکه علما عاملین داخل در عنوان هستند که فرد فرد از آن موجب
شرف عظیم و فضل جسیم است چه جای اینکه تماما جمع باشد یکی آنکه مجاهد باشند زیرا که جهاد که از واجبات اصلیه و ارکان
شریعت اسلام است بر دو قسم است قسم اول جهاد با اهل کتاب و مشرکین و خارجین بر امام مسلمین با تیغ و سنان و مال و
جان چه در مقام دعوت باسلام و ظهور دین [illegible] و برگرداندن شر انفوس هنگام هجوم ایشان
بر بیضه دین و حوزه مسلمین و مقصود اصلی از این قسم حفظ نفوس و اموال و عرض مسلمین و تمکن از اقامه شرایع و اظهار دعوت موجب
است و اجر جزیل و ثواب عظیم بازاء این جهاد در شرع مقرر شده که کافی است در ترغیب بآن آیه مبارکه ذلک بانه لا یصیبهم

ظماء و لا نصب و لا مخمصة فی سبیل الله و لا یطؤن موطئا یغیظ الکفار و لا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح
ان الله لا یضیع اجر المحسنین و لا ینفقون نفقة صغیرة و لا کبیرة و لا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا
یعملون و مفصلا در کتاب جمع در باب الجهاد نوشته ام قسم دوم جهاد با آن طوائف و تمام هفتاد و دو فرقه از فرق
اسلام است به تیغ زبان و رمح بنان بعد از تکمیل نفس و تهذیب و تحلیه آن بزیور علم و این بزرگ کاری است لیکن بجهة
بیرون آوردن خلائق از ظلمات کفر بنور اسلام و از ظلمت نفاق بنور ایمان و از ظلمت شرک بنور توحید که غرض اصلی است
از بعثت انبیاء و مرسلین و گاهی بجهة دفع شبهات مشککین و رد تلبیسات ملحدین از شیاطین انس و جن که پیوسته در صدد
اغوا و اضلال عباد و برگرداندن ایشان اند از جاده مستقیمه اسلام و از این قسم تعبیر فرمودند بجهاد اکبر چنانچه قسم اول را نامیدند
بجهاد اصغر و وجه بزرگ بودن از چند جهت است که قوام جهاد اصغر با اکبر است تا از قوت قلم و تقریر بیان علما افضل جهاد و
کیفیت و شروطش و ترغیب و تحریص بآن واضح و محقق نشود خلق اقدام بجهاد اصغر ننمایند یا آنکه هر کس بآن شرف فضیلت اکبر
فائز نگردد بخلاف جهاد اصغر صورت بگیرد تا موفق میشود و معاد بیدار آنکه جهاد [illegible] یا آنکه تعب و مشقت
اکبر زیاده تر است از اصغر بمراتب عدیده چه کثرت عدد و زیادی استعداد و قوت و دوام اشتغال بمجاهده هر چه بیشتر شد
جهاد دشوارتر است و آنکه ثمره و فائده اکبر چندین برابر و اجل و اعظم از نتیجه اصغر است چه از کوشش و سعی در اکبر روح و نفس و
عقل پاک و طیب و کامل و دین و ایمان و یقین مهذب و حاصل گردد و از جهاد اصغر جسم و مال محفوظ و سالم ماند
یا آنکه هر کس را در جهاد اکبر قدر و منزلت و ثواب و اجری باشد و بی آنکه ایمانی ثابت و مذهبی مستقر هست باید امامی
جهاد اصغر با ایشان [illegible] و در ایمان ایشان نقصی و عیبی پیدا نشود یا آنکه جهاد اکبر واجب است بر هر مکلفی
از پیر و جوان و مرد و زن و بنده و آزاد و غنی و فقیر و صحیح و رنجور و اصغر واجب نباشد جز بر اشخاص معلومه که صفات ایشان در
محلش مسطور است و علما عاملین مجاهدین بجهاد اکبرند که در کافی و غیره مرویست از حضرت صادق ع که رسول خدا ص سریه را
بجهاد فرستاد و چون مراجعت کردند فرمود مرحبا بقومیکه بجا آوردند جهاد اصغر را و باقی ماند بر ایشان جهاد اکبر کسی عرض

کرد

کرد کدام است جهاد اکبر فرمود جهاد نفس بلکه افضل از مجاهدین اند که فرمود طالب علم افضل است در نزد خداوند از
جهاد کنندگان در سرحد کفار و نگاهدارندگان و حاجیان و اعتکاف کنندگان و استغفار میکنند برای او درخت و دریاها
و ستاره ها و ایضا آفتاب برای او بلکه فرمود طالب علم بهر قدمی ثواب شهیدی از شهدای بدر داده و از این است که
در روز قیامت جمع کند خداوند عالم مردم را در یک مکان و گذاشته شود وزن شهدا با مداد علما یعنی در میزان سنجند
پس ترجیح کرده مداد علما بر دماء شهدا و حدیث در من لا یحضر از حضرت صادق ع مرویست دیگر آنکه علما عاملین از
اصناف مرابطین در شریعت سید المرسلین و رباط و مرابطه بمعنی در بند کردن و اقامه در سرحد بلاد مسلمین است که
محل خوف باشد از هجوم مشرکین و کفار بجهة اطلاع بر حال ایشان و منع ایشان از دخول و ضرر دادن مسلمین بحال [illegible]
سه روز است و بیشتر از چهل روز [illegible] در حکم مجاهدین است و ثواب آنها را دارد و مرابطه نیز بر دو
قسم است قسم اول آنچه مذکور شد و در آن ثواب عظیم است و هر چه سرحد مخوف تر و خطرش زیاده تر باشد اجرش بیشتر
است چنانچه فقها تصریح کرده اند و در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون اهتمام
بامر آن شده و هر که خود از مرابطه عاجز باشد ممکن است مرابطه بکند باسبش یا بغلامش یا نحو دیگر از اعانت مرابطین
قسم دوم مرابطه در ثغور معنویه و صدود باطنیه که از آن صوب ابلیس و جنودش از جن و انس داخل در مدینه قلب و
مقر سلطنت عقل شوند و جنود ایمان را مغلوب و مایه اسلام را خراب کنند و از حدود در غایت انتشار و کثرت
و خفا معرفت و نگاهداری آن در غایت دشواری و صعوبت است چه آن موقوف است بر دانستن راههائی که شیطان
انس و جن بآن راهها مفاسد در اعمال و اقوال و عقاید بنی آدم داخل کنند و هم چنین موقوف است بر کیفیت سد آن
و برگردانیدن عساکر ایشان و کیفیت نشان دادن آن راهها را بخلق بنحویکه از روی تحقیق آن را قبول و راسخ دانند
و بالجمله مرابطه بر این کار طائفه علما است که از روی صدق عبودیت و متابعت شریعت بتوسط ثقلین برحقایق این
مطالب واقف و برای مرابطه و حفظ ایتام قابل شده اند که در تفسیر عسکری مذکور است که جناب صادق ع فرمود علمای

شیعیان ما مرابطین اند در سرحدیکه در پهلوی آن ابلیس و عفریتهای اوست منع میکنند ایشان را از بیرون آمدن بر ضعفای
شیعیان ما و منع میکنند از مسلط شدن بر ایشان شیطان و یاوران ناصبی او بلکه مرتبه افضل از مرابطینی اند که در
جامع الاخبار از پیغمبر مرویست که طالب علم افضل است نزد خداوند از مجاهدین و مرابطین و حجاج و معتکفین و دیگر آنکه علما
از مهاجرین اند و مهاجرت در دین اسلام فضیلتی است عظیم و قد دلت علی واصل هجرت در اول اسلام برای کسانی مقرر شد
که در بلد خود نتوانستند مراسم دین را برپای دارند پس از وطن کنده بجائی رفتند که توانستند مراسم دین را برپای
دارند پس از وطن کندند اظهار دین خود کنند و بلوازم آن رفتار نمایند مثل جعفر بن ابیطالب و جماعتی بسیار از مؤمنین
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امان آورده بودند در مکه و از خوف مشرکین از اقامه شروط آن عاجز شدند پس بحبشه هجرت کردند
و بعد از آن خود آن بزرگوار بمدینه طیبه هجرت فرمودند چنانچه حضرت ابرهیم از قریه کوثا که از سواد کوفه بود با جناب لوط و ساره
هجرت نمود بجانب شام و از آنجا بفلسطین تشریف بردند بجهة اقامه دین چنانچه در قرآنست انی مهاجر الی ربی و حضرت امیر
علیه السلام در مدینه نتوانستند امر خلافت را منتظم دارند بکوفه هجرت نمودند و در مقام افتخار میفرماید و مهاجر الهجرتین و از
اینجا معلوم میشود که مهاجرت نه همان است که از بلد کفر ببلد اسلام هجرت کنند بلکه هر کس در هر جائیکه نتواند دین خود را
نگاه دارد یا نتواند معالم دین را در آنجا تحصیل کند باید بجائی رود که قادر باشد بر این دو امر بلکه علما تصریح کرده اند که
هر که از بلد خود دوری گیرد بجهة تحصیل علم یا حج یا دیدار کردن امامان یا رضا جوئی دینا او از مهاجرین است بسوی خدا و رسول
و در نهج البلاغه است و الهجرة قائمة علی حدها الاول ما کان لله فی اهل الارض حاجة من مستسر الامة و معلنها لا یقع اسم الهجرة علی
احد الا بمعرفة الحجة فی الارض فمن عرفها و اقر بها فهو مهاجر و بالجمله ظاهر هجرت ترک بلدیست و رفتن ببلد دیگر بجهة
تحصیل معالم دین و احکام الهیه یا بجهة ترویج آنها کردانیدن یا بجهة اقامه شعائر اسلام و اعلاء کلمه حق یا بجهة ترک معاصی
و دوری از آنها که در آن بلد ممکن نیست بر او را چاره از کناره کرفتن نباشد و هم این اقسام داخل در سبیل الله و هجرت الی
الله و رسول او است که تفصیل آن اشاره شد در آیه شریفه و من یهاجر فی سبیل الله الی آخر و در آیه مبارکه والذین هاجروا

فی سبیل

فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا و ان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه و ان
الله لحلیم غفور و ظاهر است که علماء عاملین داخل در زمره مهاجرین اند بلکه افضل مهاجرین که در امالی شیخ طوسی
انا لحی دز مرویست که عرض کرد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که کدام هجرت افضل است فرمود هجرت سوء
یعنی ترک معاصی و ابن میثم از آنجناب روایت نموده که مهاجر کسی است که هجرت کند چیزی را که خداوند بر او حرام
کرده است و دیگر مناقبی موجود است که در اتحاد اهل و وطن موجب فضیلت بیشمار و ثمرات بسیار است ما
ذکرناها و ما للاختصار و نعم ما قیل مصابیح الانام بکل ارض هم العلماء ابناء الکرام فلولا علمهم فی کل وادی
کنور البدر لاح بلا غمام لکان الدین یدرس بعد حین کما درس الرسوم عن الزحام و حبذا ما قیل فی فضلهم و نعم
ما انشد فی شانهم قلب العالم کوکب دری و روض زهری یستنشق نسیم الفضل انظاره و بستان زودی یجتنی ثمار
العلم من اشجاره و سراج وهاج یضیء مشکوة المعقول من اشعته و بحر مواج یجری سفن الخیال فی لججه و بر بسیط
او دانی الاسفار مراحله و بحر محیط سفائن الکتب سواحله و مهبط فیض انوار الالهام ملکه و مورد فضل
وسائد التوفیق ادراکه و خزانة عامرة نفائس الفنون جواهرها و مجلة فاخرة عرائس العلوم جوارها و خلو الی
صفاء الباطن صباحه و خطیرة قدس اشرق الخاطر مصباحه و العلم بضاعة نافعة لا یخشی فسادها و تجارة
رابحة لا یتوقع کسادها فکان التاجر یصرف عمره و ینفق ماله فی تحصیل نفائس الامتعة و زخارف الدنیا لربح فی
متاجره و یتعب بدنه فی الذهاب الی البلاد لاجلها و یتحمل شدائد الاسفار و الوقوع فی المهالک فی طلبها کذلک
العاقل یصرف عمره و یغتنم وقته فی تحصیل اصناف العلوم الدینیة و انواع المعارف الیقینیة لیزداد علمه و یحصل اجره و یتعب
نفسه فی السیر الی البلدان لکسبها و یتحمل مشاق المهاجرة عن الاهل و الاوطان فی طلبها و هی تجارة لن تبور و سلعة لا کساد

علی مر الدهور و قال رسول الله الاکرم صلی الله علیه و آله و سلم ما انفق منفق و لا تصدق متصدق بافضل من کلام الحکمة
اذا تکلم به الحکیم و العالم فکل مستمع منهم نفعه و تفکر ساعة خیر عند الله من عبادة سبعین سنة و المراد بالفکر هو ترتیب
المقدمات و نصب الادلة لادراک المعقولات الفصل السادس فی ثمرات وجودهم بدانکه فواید وجود این سلسله
جلیله لا تحصی است و لکن چند فایده که از اخبار مستفاد میشود ذکر میشود منها آنکه خلفا اند بسوی حق و واسطه اند
خلق با خدا اند از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که حق تعالی وحی فرستاد بسوی موسی که ای موسی مردان را دارا
دوست من کردان و مرا دوست ایشان کردان گفت پروردگارا چون کنم که ایشان چنین شوند فرمود که بیاد ایشان آور نعمتهای
مرا تا مرا دوست دارند بدرستیکه اگر یک کریز کرده از درگاه من کریخته باشد و از ساحت عزت من کم شده باشد بسوی
من بر کردانی بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روزها بروزه باشی و شبها بپای ایستاده باشی موسی گفت که آن بنده
کریخته کدام است فرمود که کناه کاران و آنها که فرمان نمی برند پرسید که کم شده کیست فرمود آنجاهلیکه شریعت امید الله
و طریقه عبادت و بندکی در راه خوشنودی مرا نمیداند و منها رفع عذاب قبور بواسطه آنها کما قال النبی صلی الله علیه و آله ان العالم
عالم او متعلم یمر بقریة من قری المسلمین او بلد من بلاد المسلمین و لم یاکل من طعامهم و لم یشرب من شرابهم و دخل من جانب و
خرج من جانب آخر الا رفع الله تعالی عذاب قبورهم اربعین یوما و منها تابع کردانیدن و محبت ساختن خلق است بائمه الهداة
فی معانی الاخبار عن عبد السلام بن صالح الهروی قال سمعت ابا الحسن الرضا یقول رحم الله عبدا احیا امرنا فقلت و کیف یحیی
امرکم قال یتعلم علومنا و یعلمها الناس فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا قال فقلت یا ابن رسول الله فقد روی لنا
عن ابی عبد الله ان النبی قال من تعلم علما لیماری به السفهاء او یباهی به العلماء او لیقبل بوجوه الناس الیه فهو فی النار فقال صدق
جدی رسول الله افتدری من السفهاء فقلت لا یا ابن رسول الله فقال هم قصاص مخالفینا و تدری من العلماء فقلت لا یا ابن رسول الله فقال

قال هم

قال هم علماء آل محمد الذین فرض الله طاعتهم و اوجب مودتهم ثم قال او تدری ما معنی قوله او لیقبل بوجوه
الناس قلت لا قال یعنی بذلک ادعاء الامامة بغیر حقها و من فعل ذلک فهو فی النار و منها رهانیدن از
ظلمت جهالت و رسانیدن بنور حقیقت است چنانچه حضرت امام محمد باقر فرمود که عالم از باب کسیستکه
شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از آن شمع روشنی یابند هر که بروشنی شمع او بینا میشود برای او دعای
خیر میکند هم چنین عالم با او شمعی هست که تاریکی جهل و ظلمت حیرت را برطرف میکند پس هر که از نور او هدایت
مییابد و آزاد کرده او است از آتش جهنم و خدا میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده
باشد منها حفظ کردن شریعت و منع تسلط شیطان بر ملت است چنانچه حضرت جعفر بن محمد فرمود که علماء
شیعیان ما حصون و نگاهبانند در سرحدیکه در جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست که منع میکنند از آنکه
شیطان و اتباع او از جن و انس بر شیعیان ما مسلط شوند و ایشان را گمراه گردانند بدرستیکه هر که از شیعیان ما خود را
برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود بجهة او بهتر است از کسیکه جهاد کند با ترک و روم و خزر هزار هزار مرتبه
زیرا که آنعالم دفع ضرر از این جماعت و شیعیان ما میکند و او جهاد کننده دفع ضرر از بدنهای ایشان میکند منها اعانة
ملهوفین و اعانه مظلومین است کما نقلوا ان مولانا احمد الاردبیلی رحمه الله علیه لما کان فی مشهد العلوی علی مشرفه
السلام التجاء الیه رجل من امراء السلطان العادل الشاه عباس الاول و قد قصر فی الخدمة فالتمس من المولی احمد رحمه الله ان
یکتب له کتابا یطلب العفو فکتب بالفارسیة هکذا بانی ملک عاریت عباس که اگر چه این مرد اول ظالم بود اکنون
مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید که حق سبحانه و تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد و کتبه بنده شاه ولایت احمد
الاردبیلی جواب بعرض میرساند عباس که خدمتیکه فرموده بودند بجان منت داشته بتقدیم رسانید امید که این محب
را از دعای خیر فراموش نکند کتبه کلب آستان علی عباس و کتب الی شاه طهماسب کتابا لبعض السادة نقلا و صلت الکتابة

الیه فام تعظیما للکتاب وقبله ووضعه علی عینیه وراسه وقضی حاجته علی وجه الاکمل ثم نظر واذا فی بعض الکتاب ایضا
الاخ فامر السلطان باحضار کهنة فقال الخواص صنعوا هذه الکتابة معی فی قبری لا حجة علی منکر ونکیر ولقول لهما
هلا لوح احمد فضلنی بالاخوة والحقوق من هذا انه لا عذاب علی صنفها انکه دین بایشان قوام دارد چنانچه در کتاب خصال
است که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که قوام دین بچهار نفر است بعالم سخنگو که علمش را استعمال کند و بغنی که
بخل نورزد به زیادتی مالش بر اهل دین خدا و بفقیر یکه نفروشد آخرتش را بدنیا و جاهلی که تکبر نکند از طلب علم پس اگر
عالم کتمان کرد علم خود را و بخل ورزد غنی بمالش و فروخت فقیر آخرتش را بدنیا و تکبر کرد جاهل از طلب علم دنیا واپس گردد
بسوی پشت خود ومنها مضاعف شدن ثواب نماز با ایشان چنانچه شیخ شهید روایت نموده که نماز با عالم غیر
مسجد جامع مقابل هزار رکعت است و در مسجد جامع مقابل صد هزار رکعت ومنها مضاعف شدن ثواب صدقات است
برایشان چنانچه علامه حلی ره در رساله سعدیه و ابن ابی جمهور در غوالی اللئالی روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه
واله که صدقه بر علما بازاء یکی هفتصد است ومنها بر داشته شدن عذاب دنیا و برزخ از گناهکاران بسبب وجود علما
چنانچه در مشکوة الانوار شیخ طبرسی از حضرت رسول مرویست که هرگاه خداوند نظر کند بسوی قریه که در معاصی اسراف کرده اند
و در ایشان باشند سه نفر از مؤمنین ندا کند ایشان را که ای معصیت کنندگان اگر نبود در میان شما از مؤمنین دوستی کنندگان با یکدیگر
بسبب جلال من یا رعایت کنندگان زمین و مساجد من با نماز خود و استغفار کنندگان در سحر از
بیم من هر آینه میفرستادم بر شما عذاب خود را پس باکی ندارم الفصل السابع فی ثوابهم اگرچه ثواب علما عاملین از حیث
علم و تعلیم شان و عملشان تردد کرده اند است و مستفاد از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود بشارت دهید علما از شیعیان
ما را به ثواب عظیم و جزای کامل و معلوم است که ثوابی را که امیر المؤمنین عظیم خواند بی اندازه و فعام است و لکن بعضی از آن
اخبار که علی قدر عقول السامعین بیان فرموده اند و بخبر بیان نموده اند تو نفسه میشود وقال رسول الله فضل العالم علی العابد

کفضلی

کفضلی علی ادناکم ان الله وملئکته واهل السموات واهل الارض حتی النملة فی جحرها وحتی الحوت فی الماء لیصلی
علی معلمی الناس خیرا یقول الله عز وجل یوم القیمة للعلماء انی لم اجعل علمی وحلمی فیکم الا انی اردت ان اغفر لکم علی
ما کان فیکم ولا ابالی واضافة العلم والحلم الذین ضمهم الیه تعالی صریح فی انهم کانوا عاملین مخلصین وقال هل
ادلکم علی اشرف اهل الجنة قالوا بلی یا رسول الله ص قال هم علماء امتی فالکواکب زینة السماء والعلماء زینة امتی و
ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین سنة وقال من تعلم حدیثین ینفع بهما
نفسه او یعلمهما غیره فینتفع بهما کان خیرا له من عبادة ستین سنة وقال رسول الله الجلوس ساعة عند مذاکرة
العلم احب الی الله من غزوة وقراءة القران کله قال ابوذر یا رسول الله مذاکرة العلم خیر من قراءة القران قال رسول
الله صلی الله علیه واله یا اباذر الجلوس عند مذاکرة العلم احب من قراءة القران کله اثنی عشر الف مرة علیکم بمذاکرة العلم
فان بالعلم تعرفون الحلال من الحرام ومن خرج من بیته لیلتمس بابا من العلم کتب الله عز وجل له بکل قدم ثواب نبی من
الانبیاء واعطاه بکل حرف یسمع او یکتب مدینة فی الجنة وطالب العلم احبه الله واحبه الملائکة واحبه النبیون ولا
یحب العلم الا السعید وطوبی لطالب العلم یوم القیمة یا اباذر الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم خیر لک من عبادة سنة
صیام نهارها وقیام لیلها والنظر الی وجه العالم خیر لک من عتق الف رقبة وطالب العلم حبیب الله من احب العلم وجبت
له الجنة ویصبح ویمسی فی رضا الله ولا یخرج من الدنیا حتی یشرب من الکوثر ویاکل من ثمرة الجنة ولا یاکل الدود جسده
ویکون فی الجنة رفیق الخضر وهذه کلها تحت هذه الایة یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
قد ذکرنا الحدیث بتمامه وان کان نحل الحاجة فقرانها الا ادلی ابن شهر اشوب در مناقب روایت کرده که عبد الرحمن
سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین را سوره فاتحه پس چون خواند او را بر پدر بزرگوارش عطا کرد بعبد الرحمن هزار اشرفی
[illegible] هزار حله پر کرد دهنش را از در پس کسی از جهات اعتراض کرد بر این موضع بود که کجا این عطاء مقابله

میکند با عطای او یعنی تعلیم او آن طفل را و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که شخصی آورد کسی را در خدمت حضرت سجاد
با ادعای انکه او کشنده پدر او است پس اقرار و اعتراف کرد پس حکم فرمودند به ثبوت قصاص بر او و خواهش کردند که
از او در گذرد تا خداوند اجر او را زیاد کند پس گویا نفس او راضی نبود پس حضرت فرمودند بمدعی چون خواه اگر بخاطر
داری برای این مرد حقی بر خود پس به بخش باو این جنایت و در گذر از این گناهش عرض کرد یا ابن رسول الله او را
حقی بر من است اما نمیرسد بعوض خون پدرم میخواهم او را بکشم واگر بخواهد آن حق را که بر من دارد مصالحه کند بر
دیه مصالحه میکنم و از او میگذرم حضرت فرمودند چیست حق او عرض کرد یا ابن رسول الله آموخت مرا توحید خداوند
و نبوت پیغمبر و امامت علی پس حضرت فرمودند ایا این وفا نمیکند بخون پدر تو بلی والله وفا کند این خونهای تمام اهل
زمین را از اولین تا آخرین سوای ائمه علیهم السلام اگر کشته شوند وفا نمیکند بخون ایشان هیچ چیز ایا قانع میشوی از او بدیه
گفت بلی چون بها گفت ای حضرت فرمودند بقاتل ایا میگردانی برای من ثواب تعلیم تو او را تا به بخشم بتو دیه را پس یا ان نجات
یابی از قتل عرض کرد یا ابن رسول الله من محتاجم بان و تو بی نیازی پس بدرستیکه معاصی بزرگ است و دین میان
من و این مقتول است نه میان من و این ولیش حضرت فرمود پس ایا خود را تسلیم کنی از برای کشتن محبوب تر است
در نزد تو از ثواب تعلیم گفت اری پس حضرت فرمود به ولی مقتول معادل کن میان این دو را بالغاش شواما کشتی
بدرستی محروم کرد او را از لذت دنیا و تو از محروم کردی از انتفاع از او پس خود به بخش این معنی را که اگر صبر کنی و
تسلیم نمائی پس رفیق پدرت خواهی بود در بهشت و چون اموخت بتو ایمان او واجب کرد برای تو بهشت دائمی خدا
و نجات داد تو را از عذاب دائمی پر احسانش بتو چند برابر بیشتر از جنایت او است پس با آنکه می بخشی او را جزای
او بر تو تا آگاه گفت بعد می از فضائل رسول که بهتر است از برای تو از دنیا همه دراو است در بااانکه اگر دریغ نمائی
از انکه به بخشی او را پس نبود یه میدهم دیه اش تا تو مصالحه کنی او را ان پس برای او نقل میکنم ان حدیث را نه برای

تو

تو و انچه از دست تو برآید از این حدیث بهتر است از دنیا و انچه در او است اگر عرف بکری بگیر پس اینکه گفت
یا ابن رسول الله بخشیدم او را بی دیه و چیزی دیگر بگر طلب رضای خداوند و بجهة فرمودن شما الی اخر الحدیث
و فرمود حضرت رسول که هر که در علم و عبادت نشو و نما کند تا بزرگ شود خداوند در قیامت باو ثواب هفتاد
و دو صدیق میدهد الفصل الثامن فی ثواب مجالستهم قال رسول الله صلی الله علیه واله من ادرک مجلس عالم فکانما
ادرک مجلسی فلیس له یوم القیمة شدة ولا عذاب وفی حدیث ابی ذر ره حضور مجلس العلم افضل من صلوة الف رکعة و
عیادة الف مریض وشهود الف جنازة فقیل یا رسول الله ومن قراءة القران قال وهل ینفع القران الا بالعلم حضرت
صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالم میفرماید بملائکه در وقت برگشتن همنشین اهل علم بمنزلهای خود بنویسید
هرچه دیدید از اعمال ایشان پس مینویسند برای هر یک ثواب عملش را و وا میگذارند بعضی را که حاضر شده بود با
ایشان و نمی نویسند او را پس میفرماید چرا ننوشتید فلان را ایا نبود با ایشان و حاضر نبود نزد ایشان و حرفی
و سخنی نگفت با ایشان پس کلمه بی خداوند جلیل جل جلاله میفرماید ایا همنشین ایشان نبود پس عرض میکنند اری
پس میفرماید بنویسید او را با ایشان بدرستیکه ایشان قومی اند که محروم نمیشود همنشین ایشان پس بنویسند او را با
ایشان پس میفرماید بنویسید برای او ثوابی مثل ثواب یکی از ایشان وقال صلی الله علیه واله من جلس فی مجلس العلم ساعتین
ونظر الی وجه العالم نظرتین وسمع منه کلمتین اعطاه الله فی الفردوس جنتین جنة من ذهب وجنة من فضة وقال علی علیه
السلام جلوس ساعة عند العلماء احب الی الله من عبادة الف سنة الفصل التاسع فی ثواب زیارتهم قال علی علیه السلام
زیارة العلماء احب الی الله تعالی من سبعین طوافا حول البیت وافضل من سبعین حجة وعمرة مبرورة مقبولة ورفع الله
له سبعین درجة وانزل الله الیه الرحمة وشهدت له الملائکة ان الجنة وجبت له الفصل العاشر فی ثواب النظر الیهم
عن امیر المؤمنین علیه السلام النظر الی العالم احب الی الله من اعتکاف سنة فی البیت الحرام وفرمود حضرت رسول الله

نظر کردن بروی عالم محبوب تراست نزد خدا از عبادت شصت سال و فی الحدیث النظر الی وجه الوالدین عبادة
والنظر الی الکعبة المکرمة عبادة والنظر فی المصحف عبادة والنظر فی وجه العالم عبادة و فی زبدة العارفین عن
رسول الله صلی الله علیه و اله اورده است که نظر کردن بصورت عالم بهتر است از آزاد کردن هزار بنده در راه خدا
و قال علی النظر الی العالم عبادة بل الی باب العالم عبادة ذکر عند مولینا جعفر بن محمد الصادق ع قول النبی النظر الی
وجه العالم عبادة فقال هو العالم الذی اذا نظرت الیه ذکرت الاخرة و من کان خلاف ذلک فالنظر الیه فتنة الفصل الحادی
عشر فی فضل المصافحة معهم قال رسول الله صلی الله علیه و اله من زار عالما فکانما زارنی و من صافح عالما فکانما صافحنی و
من جالس عالما فکانما جالسنی فی الدنیا و اجلسه الله معی یوم القیمة الفصل الثانی عشر فی ثواب خدمتهم عن النبی صلی الله
علیه و اله من خدم عالما سبعة ایام فکانما خدم الله تعالی سبعة الاف سنة و اعطاه الله تعالی بکل یوم ثواب الف
شهید الفصل الثالث عشر فی ثواب اعانتهم روی مالک بن دینار ان من اعان طالب العلم بدرهم بشره الملئکة عند
قبض روحه بالجنة و فتح الله له بابا من نور الی قبره و قال رسول الله ص من اعان طالب العلم فقد احب الانبیاء و کان معهم
الی ان قال و من اعان طالب العلم اذا مات غفر الله له و لمن حضر الجنازة الفصل الرابع عشر فی لزوم حرمتهم و الادب معهم
و طریق السلوک معهم اعلم ان صفة الادب من اشرف صفات الانسانیة و افضل کمالات النفسانیة الطاهرة فی کل
مقام اجلی و رعایته فی حق العلماء الزم و اکمل کما ورد فی الحدیث عن ابی عبد الله قال کان علی یقول ان من حق العالم
ان لا تکثر علیه السؤال و لا تاخذ بثوبه و اذا دخلت علیه و عنده قوم فسلم علیهم جمیعا و خصه بالتحیة دونهم و اجلس
بین یدیه و لا تجلس خلفه و لا تغمز بعینیک و لا تشر بیدیک و لا تکثر من القول قال فلان و قال فلان کذا خلافا
لقوله و لا تضجر بصحبته فانما مثل العالم مثل النخلة تنتظرها متی یسقط علیک منها شیء و قیل للاسکندر انک تعظم
مودبک اکثر من ان تعظم لابیک فقال لان ابی سبب حیوتی الفانیة و مودبی سبب حیوتی الباقیة در

نفیر

تفسیر امام حسن عسکری ع مسطور است که رسول خدا فرمود سزاوار نیست احدی را که سجده کند برای احدی غیر از
خدا که آن خضوع که نزد خدا میکنند نزد غیر او بکنند و او را تعظیم کند بسجده کردن مانند تعظیمی که خدا را میکنند و اگر
کسی را امر میکردند که از برای غیر خدا سجده کند هر اینه امر میکردم ضعیفان و جاهلان شیعیان ما و سایر مکلفان
از شیعیان ما را که سجده کنند برای علما که در تحصیل علوم وصی رسول خدا سعی کرده اند و خالص گردانیده اند
مودت بهترین خلق خدا بعد از رسول خدا را که امیر المؤمنین است و متحمل مکاره و بلاها میشوند در تصریح کردن
باظهار حقوق خدا و انکار میکنند انچه از حقها بر ایشان ظاهر شود نقل الشیخ الاجل بهاء الدین محمد العاملی عن بعض
اصحاب الکمال فی معرض تخصیص ال الکلام الحاصل ان ال النبی صلی الله علیه و اله کل من یؤل الیه و هم قسمان الاول من
یؤل الیه مآل الصوریا جسمانیا کاولاده و من یحذو حذوهم من اقاربه الصوریین الذین حرم علیهم الصدقة فی
الشریعة المحمدیة و الثانی من یؤل الیه مآلا معنویا روحانیا و هم اولاده الروحانیون من العلماء الراسخین و الاولیاء
الکاملین و الحکماء المتالهین المقتبسین من مشکوة النبوة سواء سبقوه بالزمان او لحقوه و لاشک ان النسبة
الثانیة اشرف من الاولی و اذا اجتمع النسبتان کان نورا علی نور و کما حرم علی الاولاد الصوریین الصدقة الصوریة حرم
علی الاولاد المعنویین الصدقة المعنویة اعنی تقلید الغیر فی العلوم و المعارف و کما ان حرمة اولاد الطاهرین لازمة حرمة الاولاد
الطاهرین لازمة حرمة اولاد المعنویین و عن اصل زید الزراد من الاصول الاربعمائة عن ابی عبد الله قال ابو جعفر یا بنی
اعرف منازل شیعة علی ع علی قدر روایتهم و معرفتهم فان المعرفة هی الدرایة للروایة و بالدرایات للروایات یعلو المؤمن
الی اقصی درجة الایمان و در نهج البلاغة در عهدنامه که حضرت امیر المؤمنین برای مالک اشتر نوشته اند در ضمن تعیین
تکلیف او با قضاة و حکام شرع مذکور است که وسعت بده در عطای ایشان بقدری که حاجتشان را از مردم بردارد
و ایشان را در نزد خود در تبه و منزلتی بده که طمع نکند در ان احدی از خاصه تو و در کتاب اذا عنا بمرد نیکه چون

عدی بن حاتم بر حضرت رسول وارد شد انحضرت داخل خانه خود فرمودش و نبود در خانه جز زنبیلی و متکائی از پوست
دباغی کرده پس عکم حضرت ان متکا را بجهة عدی گذاشت و دیگران نقل کرده اند که خود انحضرت بر زمین
نشستند و در تحف العقول منقولست که حضرت کاظم ع بهشام فرمود که ای هشام باد بکرا زعلم بجهة دانائی و تعلیم کن جاهل
انچه بدانی و تعظیم کن عالم را بجهة علمش و بگذر از منازعه با او و حکایت کنند که یکی از علما پیش اسمعیل بن احمد اسمعیل
بجهة حرمت عالم از جای برخواست نشان نفس کریم است و فرط دانش دین که احترام فقیهان کنند حین دارا ن
شخصی گفت از برای چه ای امیر عادت داشتیم که چنین تواضع کردن شکوه را بشکند و هیبت را زایل سازد اسمعیل
گفت بقول سیدام که علما ورثه انبیا اند این تعظیم و اکرام از حضرت است عثمان بن حضرت رسول داد در خواب دید که
فرمود عالی را از برای چه حرمت داشتی حق تعالی تا مدتی سلطنت و پادشاهی در خانواده تو مسلم داشت و برادرش نصر بن
احمد را که بر فضل نوکرد منصب امارت و فرمان دهی بر ادخم گردانید مشهور است از نسل او پادشاهی تا مدتی
رفت و از نسل برادرش هزار و قطع شد کسیکه حرمت اصحاب علم بداشت بیافت ذخیرت انرا احضار صدق اکرام
ذوق فضل خود اهل دین و دانش را بشان دولت خواست هر که کرد اکرام جوکه سیرت را شنید هر که حرمت
عزیز دنیا الوهیت شد هر که حرمتی که در ذلیل و معاصی شود بزرگی گفت که علمای بنی اسرائیل در محافل ما اظهار خضوع و
خشوع میکردو با هیچکس سخن نمیکنند و من نزد خود گفتم که از این غلام بنی اسرائیل در کتب السلام ساعتی تو قطب کن تا با تو
حدیث کنم گفت اجازت ندارم فردا از خواجه اجازت خواهم گرفت و یک روز دیگر بیامد گفتم خدا ترا بحیلیم که تو را از رحمت
تعالی فرج و منزلتی باشد گفت ای بنده در مناجات گفتم الهی اوری حیلهای اهل النار و از امید که تقبلان وادی دو
انجا شدم شخصی را دیدم سیاه هم اعضای اتش گرفته بلوری عظیم در روی چیده و بر امیکرد و صیحه کشید گفتم تو کیستی
گفت حجاج بن یوسفم از برای هر ظلمی که کرده بودم بنوعی عذابم میکنند و این همه را با من زبرای انکه نزد عالمی بنشستم

امل

امد باین بدینده و دیوار نجا نشیم و بی بخیده از پیش من برخواست و مرا دعای بد کرد الفصل الخامس عشر
فی لزوم محبتهم قال النبی صلی الله علیه و اله احبوا الصالحین فان المرء مع من احب فان لم تقدر علی اعمال البر فاحبوا
العلماء و اهله قال الله تعالی و من یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء
و الصالحین و حسن اولئک رفیقا الفصل السادس عشر فی لزوم المجالسة معهم در تحف العقول مرویست که حضرت
عیسی ع فرمود ای بنی اسرائیل در مجالس علما با مشقت بروید هر چند به افتادن بر زانو باشد پس بدرستیکه خدا
زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمین مرده را بباران تند و در کتاب کافی از حضرت
رسول روایت کرده که حواریین عرض کردند بعیسی که با کی مجالست کنیم فرمود انکه دیدن او خدا را بخاطر
شما بیاورد و سخن گفتن او علم شما را زیاد کند و عمل او شما را با خرت ترغیب کند و در روایتی از حضرت سجاد علیه السلام
کرده که بغیر دیندار نخود مبغرمود نه بنشیند با اصل دین و معرفت پس اگر یا در نشستید بر نشستن با ایشان تنهایی مانوس
ترست و در عوالی است از ائمه علیهم السلام مرویست که همنشینها سه قسم اند اول همنشینی است که از او مستفید
میشوی و فایده میبری پس ملازم شو او را دوم همنشینی است که او را فایده میرسانی پس اکرام کن او را سوم همنشینی است که
نه تو از او فایده می بری و نه او از تو پس فرار کن از او و در قصص الانبیا از حضرت کاظم منقولست که لقمان بفرزند خود گفت
ای بیعت بصیرت نظر کن و از روی بینائی اختیار کن مجالس را برای خود پس اگر به بینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان
بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی این جماعت ترا تعلیم خواهند کرد
و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل کرده و ترا با ایشان فراهم کرده دم در تحف العقول از حضرت منقولست
بهشام فرمود همنشینی اهل دین شرف دنیا و اخرت است ای هشام بترس از خطاهای مردم و انس با ایشان مکن الا بقدر بایی

از ایشان حافظ امین بن انس کریا و فرار کن از سایر بن مثل فرار کردن از جانوران درنده و ایضا از اصحاب
روایت شد که فرمود کوشش کنید که اوقات شما چهار ساعت باشد ساعتی برای مناجات با خدا و ساعتی برای
امر معاش و ساعتی برای معاشرت با اخوان و ثقات که میشناسانند شما را عیوب شما را و بجهت شما خالص میکنند باطن شما را
و ساعتی برای لذتهای غیر حرام و بازین ساعت قادر میشوید برای سه ساعت و در کافی از حضرت سجاد مرویست که چند
چیز مرا بسوی جاهلان که مفوض بین سید کان من نزد من جاهلی است که استخفاف کند حق علما را [illegible]
ایشان [illegible] من نزد من بهتر کار جویند و ثواب بیند [illegible] علما تابع علما قبول کنند
از حکما است و از این مقوله اخبار بسیار است و آیه کریمه کونوا مع الصادقین که امر است به بودن با ایشان بجهة
انواع از موافقت قولی و مناسبت عملی و مصاحبت مکانی و وحدت حال و اعتقادی که آنان در مقصود
علما عاملین همان صادقین اند که مامور به بودن با ایشان الفصل السابع عشر فی آداب المعاشرة معهم اول
از ملازمات در مقامیکه مناسب از خدا و رسول نه افتاد چنانچه در کلام مجید است یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا
بین یدی الله و رسوله و این نقض کامی در احکام است باینکه اطاعت نکند امر و نهی خدا و رسول را با آنکه فرموده
عمل نکنند کامی در روایت محکم شود که بنا بر آن منکشف شدن رای ایشان اظهار رای خود نمود
و بیان صلاح و فساد نمایند کامی در صورت است که باید زمان موافقت در سیر در عقب بیفتند و این هر سه قسم
از تقدم منهی است و ارباب عقول او را ملاحظه میکنند بالنسبه با اشراف و اعیان خود دوم بلند نکردن صدا در نزد او
چنانچه میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم
و انتم لا تشعرون که اکثر و کرر که از خود او بلند کند او از صدای او صغیر و بلند با او سخن نگویند یا او را ندا نکنند
چون بلند کنند بعضی از شما با بعضی تا او و نشود کرد او را حال آنکه ملتفت نشوید که شاید مراد ذکر ادب در مقام
سخن

سخن با اصحاب باشد که در مقام جواب و سؤال او از خود داشت نزد او و هم چنین است نسبت بعلما چنانچه شیخ
صدوق در من لا یحضره الفقیه از حضرت سید سجاد حدیث مبسوطی نقل کرده در بیان صاحبان حقوق بر انسان و کیفیت
ادای حق هر صاحب حقی و در آنجا مذکور است که از جمله حق مربی علم تعظیم و توقیر است در مجلس او و آنکه بلند نکنی آواز
او از خود را سوم آنکه چون بر عالم وارد شود در نزد او جامعی باشند او را در تحیة امتیاز دهد چنانچه کلینی از حضرت
امیر المؤمنین روایت نموده که از حق عالم آنست که هرگاه بر او داخل شوی و در نزد او جماعتی است پس سلام کن بر همه آنها و او را
به تحیت امتیاز دهد چهارم با طهارت داخل خانه ایشان شود چه خانه علما از خانهائیست که خدا امر فرموده باحترام و تعظیم آنها
در کلام خود فی بیوت اذن الله ان ترفع و با طهارت تعظیم خانه صورت بگیرد و در اخبار استحباب وضوء
برای دخول مساجد بجهة آنکه خانه خداست نیز اشعار است بان بلکه ابن حمزه تصریح فرموده که هر مکان شریفی
ملحق است بمسجد و فقیه جلیل شیخ جعفر نجفی رحمه الله فرموده که قوی است قول برجحان وضو برای دخول در
هر مکان شریفی که ملحق است بمسجد بقصد تعظیم شعائر مثل جاهای مشاهد و محل علما و صلحا از مرده و زنده و چرا که
جا که ملائکه بهن میکنند بالهای خود را در مجالس علما و با طهارت شایسته نیست ملاقات ایشان چه ایشان از بوی
دهن و چرک بدن و دندان متاذی میشوند چه رسد به خباثت باطنی از قبیل حدث و غیره و چرا که مجالس علما روضه است از
روضهای بهشت و با قذارت نفسانی سزاوار نیست حضور در آنجا و حضرت صادق به ابو بصیر فرمود آیا ندانستی که جای
پیغمبران و اولاد پیغمبران را داخل نمیشود جنب و ظاهر است که علما اولاد روحانی پیغمبرانند پنجم آنکه در محضر عالم بی اذن او
ننشیند و این ادب در میان اصحاب ائمه شایع و مرسوم بوده چنانچه مخفی نیست بر کسیکه سیر در احوال ایشان کرده باشد
و حکایت ورود ابو حنیفه در مجلس حضرت صادق ع و سه مرتبه اذن گرفتن برای نشستن و حضرت التفات نکردن مشهور است
و در علل الشرایع مسطور است و حدیث کتاب بحوات که عیادت کردند امام رضا یکی از اصحاب او را نزد عرض کرد یابن رسول
الله آیا اینک ملائکه میرود که اینجا با صیت و تحفها سلام میکنند بر تو و ایشان ایستاده اند پس اذن ده نشستن

ایشان را در نشستن پس حضرت فرمود آیا اذن در ملائکه بر تو ورود کار از من بس بر ایشان فرمود بر پس از ایشان که مامور به نشستن
در حضور من پس مریض گفت برسیدم پس چنین اعتقاد دارند که اگر حاضر شوند در نزد تو عرجه خداوند فرمود ازلا که
هرانیه می ایستند در محضر تو و نمی نشینند ایشان را در حضور چنین امر کرده ایشان خداوند عز و جل پس از این معامله مردم با
علما که نواب اصل رفتار ملائکه البته باشد که منسوب عنه الله ششم آنکه در پیش روی او ننشیند کلینی و صدوق در کافی و خصال
از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که از جمله حقوق عالم آنستکه ننشینی در پیش روی او و نه نشینی در پشت سر او و هفتم آنکه زیاد
سؤال نکند از او چنانچه در آن حدیث مذکور است که فرمود زیاد سؤال نکنید از او هشتم آنکه چون از او اعراض کند
اعتراض نکنی چنانچه در همان خبر است نهم آنکه چون از میان و سخن گفتن کسل شود جامه او را نگیرد یعنی الحاح در گفتن
بنما نشسته باشد یا آنکه نظر با نچه مرسوم است که صاحب حاجت دامن آنکه حاجتش با اوست میگیرد اگر خواسته از او
کناره کند و از مجلس برخیزد دهم آنکه بدست و چشم باو اشاره نکنی یعنی در مقام مطالب بدون مقصود حتی اظهاری
مطالب نباید وجه در مقام فهمیدن یازدهم آنکه مگو بار زیاد مگو که فلان چنین گفته و فلان چنین گفت بخلاف قول
او چرا که ظاهر است که در این سخن اشاره است به بطلان و ضعف قول ما اوست او بخطا چنانچه در همان حدیث است
دوازدهم آنکه در خبر خصال است که سر او را فاش نکنی و مراد از سر چیزیست که آن را باو سپرد که اظهار نکند چه از مطالب
باشد چه از معایب و چه از مناقب بجهة بیم مفسده یا اشکال اشد ثانیا یا بجهة شکسته نفسی و نیست که باو بسپرد
اما اگر خود از امور دنیا که بنای آن بر ستر و اخفا است در نزد هر که باشد سیزدهم آنکه در آن خبر و حدیث ذکر
حقوق حضرت سجاد است که در نزد او کسی را غیبت نکنی و معلوم است اگرچه غیبت از محرمات است ولکن ذکر آن
او در محضر عالم مخالف فرموده او خواهد شد و نیز آنکه حرمت غیبت و نفی از آن بتوسط او معلوم شده چهاردهم آنکه
در حدیث حقوق است که با کسی در محضر او سخن مگو پانزدهم آنکه در آنجا است که چون کسی از عالمی سؤالی کند تو
جواب

جواب مده تا آنکه همان عالم جواب سائل بگوید شانزدهم آنکه در محضر او با کسی نجوی نکنی چنانچه در خبر خصال
است زیرا که شاید باعث حزن آن عالم میشود که در مجمع البیان از حضرت صادق روایت کرده که فرمود اگر سه
نفر باشید دو نفر بدون رفیق سوم نجوی نکنند که این نجوی او را محزون میکند هفدهم آنکه در صدد جستجوی
معایب او نباشد چنانچه در همان خبر مذکور است هجدهم در حدیث حقوق است که چون عالم را به بدی در نزد
تو ذکر کنند آن بدی را از او برگردانی و این بسر بیت مکر بداشتن حجاب حرمت و سعی افعال تا آنکه آنچه گویند بعد از
فرض راست بودن حمل بر قسم اول شود نوزدهم آنکه در آن خبر است که عیبهای او را بپوشانی یعنی اگر خود بر عیب او
مطلع شدی افشا مکن بلکه برای او حجاب حسن بیدا کن تا بر دیگران نیز پوشیده شود بیستم باز در خبر خصال است
که حفظ بکنی او را در حضور و غیاب او و شاید مراد از حفظ حفظ دین و عقل و مال و عرض و بدن او باشد پس اگر
مطلع شود در حضور یا در غیاب او بر چیزیکه در آن ضرر بدنی یا هتک عرض یا تضییع مال یا افساد عقل یا نقص دین
اوست باشد که شر آنرا از او برگرداند بیست و یکم آنکه مداح و مناقب او را ظاهر کند بیست و دوم آنکه با دشمن او
منشین بیست و سوم آنکه با دوست او دشمنی نکنی و این هر سه در حدیث حقوق حضرت سجاد علیه السلام است بیست و چهارم
آنکه اگر عالم را حاجتی پیدا شد از جماعت حاضرین پیشی گیری بجهة انجام حاجت چنانچه در خبر خصال است بیست و پنجم آنکه
ملول نشوی از طول صحبت او چنانچه در کافی و خصال است که مثل عالم مثل نخل خرما است که منتظر میشوی کدام وقت از او
بر تو چیزی می افتد چونکه سخن مادامیکه موافق طبع و بر طبق غرض باشد نفس از شنیدن آن کلال نمیگیرد و عالم کامل هر زمان
که سخن گفتن ... البته در آن فایده بسیاری در نظر گرفته حتی در نقل کردن حکایات و امثال و قصص و چون نتیجه بعضی
از آنها کاهی در اواخر کلام ظاهر میشود و بی خبر از رسوم گمان میکند که آن سخن بیهوده است پس منضجر میشود پس باید تامل
کند و منضجر نشود و حمل بر بیهوده نکند و منتظر شود تا به نتیجه و فایده از کلام برسد بیست و ششم آنکه سخنان او را نیک

کوشش دهی و خوب توجه و اقبال کنی بسوی او چنانچه در حدیث حقوق است بیست و هفتم آنکه چون عالم وارد
مجلس شود برای تعظیم او از جای برخیزی چنانچه در محاسن برقی از اسحق بن عمار روایت کرده است که گفت
عرض کردم که کسی از جای برخیزد برای تعظیم مردی یعنی حکم آن چیست فرمود مکروه است مگر از برای مردی برای
دین او بیست و هشتم آنکه در شستن دست بعد از طعام عالم اقدم دارد چنانچه در کتاب تعریف محمد بن احمد
صفوانی که از خط شهید اول نقل شده مرویست که فرمودند اول کسیکه دست خود را باید بشوید از جهت هذا
شریف تر کسی است که حاضر میشود نزد تو و داناترین ایشان بیست و نهم آنکه در گفتار یا در مباحثه مجادله نکند
و معلومات خود را بخرج او ندهد چنانچه در نهج البلاغه است که فرمود لا تجعلن ذرب لسانك على من انطقك و بلاغة
قولك على من سددك قرار ندهی تیزی زبان خود را برانکه سخنوری آموخت و بلاغت گفتار خود را برانکه تو را مستقیم
و براه راست واداشت سی ام آنچه در کتاب تحف العقول در حقوق حضرت سجاد است که الحق که مربی علم
اینست تو الفاسقین رسول اویی بسوی کسیکه تو با او ملاقات میکنی از اهل جهل پس لازم میشود تو را نیکو رساندن از
جانب او با ایشان و خیانت نکردن در ادای رسالت با آنکه کتمان یا زیاد کنی و تحریف نکنی و یا داری کنی در این
رسالت که بکردن گرفته الفصل الثامن عشر فیما یحصل من موتهم و وصولهم الی الرحمة الالهیة قال علی علیه السلام اذا
مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء الی یوم القیمة وان طالب العلم لیشیعه سبعون الف ملك من مقربی السماء وعن
ابی الحسن بن موسی علیهما السلام اذا مات المؤمن الفقیه بکت علیه الملائکة وبقاع الارض التی کان یعبد الله علیها وابواب
السماء التی کان یصعد فیها باعماله وثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور
المدینة لها وقال الله تعالی ألم تر انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها قال هو موت العلماء وقال اذا مات العالم ثلم فی الدین
ثلمة لا یسدها شیء الی یوم القیمة وذلك ان العلماء حصون الاسلام وهم مرابطون فی ثغور الشیاطین یمنعونهم من الجهل

فی دین

فی دین الاسلام فهم دائما فی الجهاد فلهم اجر المجاهدین بانفسهم فی سبیل الله لان المجاهدین یحفظون المسلمین من قتل الکفار
در مجالس المؤمنین مذکور است که این چند بیت منسوب است بحضرت قائم عجل الله فرجه که در مرثیه شیخ مفید علیه
الرحمة فرموده اند که در قبر شریفش نوشته دیده اند لا صوت الناعی بفقدك انه یوم علی آل الرسول عظیم ان
کنت قد غیبت فی جدث الثری فالعدل والتوحید فیك مقیم والقائم المهدی یفرح کلما تلیت علیك من
الدروس علوم و فرمود حضرت صادق علیه السلام محافظت کنید دین خود را برغبت در مصاحبت علماء اهل او
پیش از درهم پیچیدن عروه علم عبد الرحمن بن حجاج عرض کرد چگونه درهم پیچیده میشود علم یابن رسول الله فرمود
هرگاه بمیرد عالم درهم میپیچد عروه علم و میانه مردم مانند گوسفندی که شبان نداشته پس گم میکنند چراگاه خود را
و پیدا نمیکنند منزل خود را الفصل التاسع عشر فی درجاتهم الرفیعة الباهرة و مقاماتهم المنیعة فی الآخرة خداوند
عالمیان فرمود ای موسی خواهی که دعای تو را اجابت کنم خلق نیکو کن و علم آموز و دیگرانرا علم بیاموز که من علما را گرامی
کردم که ایشانرا علم دادم و خانه بر ایشان خوش کنم و گور بر ایشان منور و موسع کنم و فردا ایشانرا در زمره انبیاء حشر
کنم قال ابن عباس فی تفسیر قوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات یرفع العالم فوق المؤمن بسبعمائة درجة بین کل درجتین
کما بین السماء والارض فیتضح ان تفاوت درجات اهل الجنة بحسب تفاوت معارفهم الالهیة وعلومهم الحقیقیة و از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که مثال زمین یتیمان شیعه انست که از امام خود دور مانده باشد و دستش باو
نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس کسی از شیعیان ما که عالم بعلوم ما باشد و جاهل شریعت ما که دور مانده است که
مانند یتیمی است در دامن او اگر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی جنت
خبر داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین در کتاب بحار مجلسی علیه الرحمة روایت نموده که حضرت
امیر المؤمنین فرمود که هر که از شیعیان ما عالم بشریعت ما باشد و ضعفای شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمیکه از ما باو رسیده است

برهاند بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که
برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندگان خدا این عالم است از شاگردان
آل محمد پس هر کس که این عالم او را در دنیا از ظلمت جهل بیرون آورده باشد در این روز بنور او چنگ زند تا او را
از حیرت و ظلمت عرصات بنزهتگاه جنات رساند پس هر که از او هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت درآید
فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود علماء شیعیان ما چون محشور شوند بقدر
بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلایق را حله‌های کرامت بر ایشان بپوشانند حتی اینکه گاه باشد که بر یکی از ایشان
هزار هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند ندا کند که ای جماعتیکه تکفل کرده اید در وقتیکه از پدران حقیقی
که امامان ایشانند جدا مانده بودند یتیمانی که شاگردان شما بودند بقدر آنچه علم از شما فرا گرفته اند بر ایشان خلعت به
پوشانید پس بقدر تعلیم ایشان بر ایشان خلعت بپوشانند تا آنکه بیکی از صد هزار خلعت دهند و همچنین ایشان خلعت
بپوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته اند پس ندا رسد که خلعتهائیکه بخشیده اند با ایشان عوض بدهید و مضاعف
گردانید پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که هر تاری از آن خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می تابد هزار هزار مرتبه
در دعوات راوندی مرویست که خداوند عالم بجناب موسی فرمود یاد گیر خیر را و یاد ده او را بمردم پس بدرستیکه من نورانی
میکنم قبور معلم خیر و متعلم او را تا آنکه وحشت نکشند از مکانیکه دارند و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که هر که تکفل یکی از شیعیان
ما شود در غیبت ما و از علومیکه باو رسیده است او را هدایت کند و در علوم ما با او مواساة کند خداوند عالمیان او را ندا
کند که ای بندهٔ کریم مواساة کردی من اولی ام بکرم کردن از تو املا آنکه در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار
هزار قصر باو بدهید که در آن قصرها آنچه مناسب آنهاست از نعمتها برای او مقرر سازند وقال رسول الله ص بین العالم والعابد
مائة درجة بین کل درجتین حضر الجواد المضمر سبعین سنة وقال علی بن الحسین علیهما السلام ان علماء شیعتنا القوامون لضعفاء

محبینا

محبینا واهل ولایتنا یوم القیمة والانوار تسطع من تیجانهم علی رأس کل واحد منهم تاج بهاء قد انبثت تلك الانوار
فی عرصات القیمة ودورها مسیرة ثلثمائة الف سنة فشعاع تیجانهم ینبث فیها کلها فلا یبقی هناك یتیم قد کفلوه
ومن ظلمة الجهل وحیرة الشبهة اخرجوه الا تعلق بشعبة من انوارهم فرفعتهم فی العلو حتی یحاذی بهم غرف الجنان ثم
تنزلهم علی منازلهم المعدة لهم فی جوار استادیهم ومعلمیهم وبحضرة ائمتهم الذین کانوا الیهم یدعون ولا یبقی ناصب من النواصب
یصیبه من شعاع تلك التیجان الا عمیت عیناه وصمت اذناه واخرس لسانه وتحول علیه اشد من لهب النیران فیحملهم حتی یدفعهم
الی الزبانیة فیدعوهم الی سواء الجحیم وفی البحار ایضا عن الصادق علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة جمع الله عز وجل الناس فی صعید واحد
ووضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء وقال علی بن موسی الرضا افضل ما یقدمه
العالم من محبینا وموالینا امامه لیوم فقره وفاقته وذلته ومسکنته ان یغیث فی الدنیا مسکینا من محبینا من ید ناصب
عدو لله ولرسوله یقوم من قبره والملائکة صفوف من شفیر قبره الی موضع محله من جنان الله فیحملونه علی اجنحتهم ویقولون مرحبا
طوباك طوباك یا دافع الکلاب عن الابرار ویا ایها المتعصب للائمة الاخیار وقال علیه السلام ایضا یقال للعابد یوم القیمة نعم الرجل کانت
همتك ذات نفسك وکفیت الناس مؤنتك فادخل الجنة ویقال للفقیه ایها الکافل لایتام آل محمد الهادی لضعفاء
محبیه وموالیه قف حتی تشفع لکل من اخذ عنك او تعلم منك فیقف فیدخل الجنة معه فئام وفئام حتی قال عشرا وهم الذین
اخذوا عنه علومه واخذوا عمن اخذ عنه الی یوم القیمة فانظروا کم فرق ما بین المنزلتین وقال النبی ص المؤمن اذا مات وترك ورقة
واحدة وعلیها علم تکون تلك الورقة یوم القیمة سترا فیما بینه وبین النار واعطاه الله تعالی بکل حرف مکتوب علیها مدینة اوسع
من الدنیا سبع مرات الفصل العشرون فی فضل طلابهم ومتعلمیهم قال النبی صلی الله علیه وآله من احب ان ینظر الی عتقاء الله
من النار فلینظر الی طالب العلم وقال طالب العلم افضل عند الله من المجاهدین والمرابطین والحجاج والعمار والمعتکفین والمجاورین

والمستغفرين له البحر والرياح والسحاب والنجوم والنبات وكل شيء طلعت عليه الشمس واز صفوان بن عسال روايت كرده
كه بخدمت آنحضرت مشرف شدم وآنجناب در مسجد تكيه كرده بود بر برد قرمزي پس گفتم يا رسول الله آمدم بجهة طلب
علم فرمود مرحبا بطالب علم بدرستيكه طالب علم را ملئكه ببالهاى خود مى پوشند آنگاه پاره از ايشان بالاى پاره
تركيب ميكنند تا اينكه ميرسند باسمان دنيا بجهة محبت ايشان با چيزيكه او طلب ميكند وقال من جلس في مجلس العلم ساعة
ونظر الى وجه العالم نظرتين وسمع منه كلمتين اعطاه الله في الفردوس جنتين جنة من ذهب وجنة من فضة وقال من سلك طريقا
يطلب فيه علما سلك الله به طريقا الى الجنة وان رسول الله قال ما من قوم يجتمعون على كتاب الله يتعاطونه بينهم الا كانوا
ضيافا لله والا حفتهم الملائكة حتى يقوموا او يخوضوا في حديث غيره وما من عالم يخرج في طلب علم مخافة ان يموت او ينسخه
ان يدرس الا كان كالغازي الرائح في سبيل الله وقال النبي صلى الله عليه وآله العلماء تفني والمتعلمون اعضائي والمستمعون الفانى
والجالسون معهم احبائي الا من اراد رضائي فليكرم صديقي قيل ومن صديقك يا رسول الله قال طالب العلم هذا الحب الى من
ملئكة السموات من اكرمه فقد اكرمني ومن اكرمني فقد اكرم الله ومن اكرم الله فله الجنة الفصل الواحد والعشرون في ثواب
طلابهم في الحديث من اراد ان ينظر الى عتقاء الله من النار فلينظر الى المتعلمين فوالذي نفس محمد بيده ما من متعلم يختلف الى باب
ويجيء الى باب العالم الا يكتب الله له بكل قدم عبادة سنة ويبني له بكل قدم مدينة في الجنة ويمشي على الارض تستغفر له ويمسي ويصبح
مغفورا له وقال من خرج في طلب العلم فهو في سبيل الله حتى يرجع ومن غدا يريد العلم يتعلمه لله فتح الله له بابا الى الجنة وفرشت
له الملئكة اكنافها وصلت عليه ملئكة السماء وحيتان البحر وفرموده آنحضرت كه دوست دارد علم او واجب ميشود از براى او بهشت
وصبح ميكند وشام ميكند در رضاى خوشنودى وبيرون نرود از دنيا تا آنكه بياشامد از كوثر وبخورد از ميوه
بهشت وحبيد رفيق او در قبر نخود بود در بهشت رفيق خضر خواهد بود ودر فرموده باى ذر غفارى كه نشستن يكساعت
نزد مذاكره علم دوست تراست سوى خدا از قيام هزار شب كه در هر شبى هزار ركعت نماز كنند ودوست تراست
از هزار جهاد واز ختم قرآن دوازده هزار مرتبه وبهتر است از عبادت يكسال كه روزها وشبها بعبادت بر پا ايستاده
باشد وهر كه از خانه بيرون آيد براى تحصيل علم بنويسد خدا براى او بهر قدمى ثواب پيغمبرى از پيغمبران وثواب هزار شهيد
از شهداء بدر وعطا كند خدا باو از هر حرفى كه شنيده يا نوشته شهرى در بهشت وطالب علم را دوست ميدارد خدا
وملئكه وپيغمبران ونه دوست نميدارد علم را مگر نيك بخت وخوشا بحال طالب علم ودر جامع الاخبار قال رسول الله صلى الله
عليه وآله يا اباذر الجلوس ساعة عند مذاكرة العلم احب الى الله من الف جنازة من جنائز الشهداء والجلوس ساعة عند مذاكرة
العلم احب الى الله من عروة وقراءة القرآن كله واز جناب سيد سجاد روايت نموده اند كه چون طالب علم نزد شما آيد بگوييد
مرحبا بوصية رسول خدا آنگاه فرمود طالب علم هرگاه از منزلش بيرون رود ونميگذارد پايش را بر هيچ خشك وترى از
زمين مگر آنكه تسبيح ميكنند براى او تا زمين هفتم واز حضرت رسول صلى الله عليه وآله مرويست كه فرمود هر كه ميخواهد نظر كند به
آزاد كردهاى خداوند از آتش پس نظر كند بطالبين علم قسم بانكسيكه جانم بدست اوست هيچ متعلمى تردد نميكند برد ر
خانه عالمى مگر آنكه بنويسد خداى تعالى براى او بهر قدمى عبادت يكسال وبنا كند براى او بهر قدمى شهرى در بهشت وراه
ميرود در زمين واستغفار ميكند براى او وصبح ميكند وشام ميكند در حالتيكه آمرزيده است وشهادت ميدهند ملئكه
كه او از آزاد كردهاى خداست از آتش وايضا فرموده هر كه علم طلب كند چنانستكه در روز روزه دار بود ودر شب بپا ايستد
ويكباب از علم را كه آموخت بهتر است براى او از اينكه كوه ابوقبيس طلا باشد واز آن در راه خدا انفاق كند وفرموده كسيكه
بجهة طلب علم بيرون رود در سبيل خداست تا برگردد وفرموده كسيكه بيرون ميرود بجهة طلب بابى از علم كه بر گرداند بان
باطلى را بسوى حق يا گمراهى را براه صلاح اين علم او مانند عبادت چهل ساله او است الفصل الثاني والعشرون في درجات
طلابهم في الآخرة قال رسول الله صلى الله عليه وآله لطالب العلم شفاعة كشفاعة الانبياء وله في جنة الفردوس الف قصر من ذهب وفي جنة
الخلد مدينة من نور وفي جنة المأوى ثمانون درجة من ياقوت احمر وله بكل درهم انفقه في طلب العلم عوض بعدد النجوم
وبعدد الملئكة الفصل الثالث والعشرون في اصناف العلماء اعلم ان العلماء اصناف فقوم حفاظ اخبار الرسول و
حفاظ القرآن وهم بمنزلة الخزنة وقوم هم علماء الاصول من الرادين على اهل العناد واصحاب البدع بواضح الادلة غير مخلطين
الاصول بعلوم الفلاسفة وشبههم فانها مهلكة عظيمة لا يسلم منها الا العلماء الراسخون والفضلاء الكاملون وهم بطارقة الاسلام
وشجعانه وقوم هم الفقهاء الذين اليهم الرجوع في العلوم الشرعية من العبادات وكيفية المعاملات من الطهارة الى الديات وهم
في الدين بمنزلة الوكلاء والمتصرفين في الملك واخرون هم اهل المرتبة واصحاب الحقائق وارباب السلوك الكاملون المكملون وهم
اقطاب العالم وعمد السماء واوتاد الارض وهم في الدين كخواص الملك واصحاب مجلسهم فالدين يعم بهؤلاء على اختلاف طبقاتهم
الى يوم القيمة واهل العلم والفضل اصناف ولكل صنف منهم اوصاف فمنهم مفسر كشاف لنكات الآيات ومحدث وصاف لصحاح
الروايات ولغوى مبين لمعانى اللغات وصرفى مبين لمبانى الكلمات ونحوى معرب عن اعراب الحركات المركبات وفقيه عارف
بفنون الشرعيات وعروضي عالم باوزان الابيات ومتكلم باحث عن حقائق الموجودات ومنهم الزاهدون الذين قال الرضا في حقهم
يا حبذا قوم رضوا في الزور العاجل ورغبوا في النعيم الاجل وتركوا اللذات الفانية وطلبوا المثوبات الباقية ارادتهم الدنيا
فردوها وراودتهم هذه العجوز فنحوها فظلموا حبالها وزينها والقوا حبلها على غاربها وصفوا اقدامهم ليلا وسهروا فيه وتفكروا
التقوى من النار مصابا ولا امرموا باللغو مروا كراما واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما وجعلوا الليلهم بالتهجد نهارا واستغفروا
ربهم قيلا واسحار الطاعتهم مشغولة وقلوبهم بذكر الله مشغولة فزادهم بهجتهم ونظرهم محبتهم ومنهم الحكماء الالهيون
قال الله تعالى يؤتي الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وقال رسول الله لا كلمة على لسان الرسل ما انفق متفق
ولا تصدق متصدق بافضل من كلام الحكمة اذا تكلم بها الحكيم والحكمة ضالة المؤمن يأخذها من حيث وجدها والحاصل
ان اشرف الناس اخلاقا وافضلهم اوصافا الانبياء والاوصياء لانهم بلغوا غاية الكمال ووصلوا الى ذروة الجلال
وليس يشبههم احد من الناس الا العلماء باصنافهم حتى ورد علماء امتي كانبياء بني اسرائيل لان فيهم فضلاء عقلاء عرفاء
نصراء خيرة اذكياء بررة اتقياء هم ورثة الانبياء صدورهم صناديق الاسرار والسنتهم مفاتيح الاذكار ونفوسهم
مصابيح الانوار وقلوبهم فراديس الازهار وعقولهم مقاليد المغلقات وخواطرهم مهابط الواردات صرفوا في تحصيل
العلوم اعمارهم واقتنوا المكتسب الفضائل لياليهم ونهارهم واحرزوا من كل علم دقائقه وابرزوا في كل فن حقائقه فالفوائد
افادوا وصنفوا واجادوا وبلغوا من المقاصد قاصيها وملكوا من الفوائد نواصيها فنالوا به المراتب والحظوظ وجلوا
صفائح صدورهم لوح المحفوظ واثار اموا بذلك تشييد قواعد الدين القويم وارشاد الضالين الى الصراط المستقيم وقصدوا
تخليد الذكر بالافاضة على الاعلام وارادوا ان يعيشوا اعمارا بعد مفارقة الحمام فطوبى لهم من علماء عظام وفضلاء فخام
رفع الله مراتبهم واقدارهم وطول البقاء لانتفاع الخلائق اعمارهم هم الذين انزل الله فيهم في محكم الآيات يرفع الله الذين آمنوا
منكم والذين اوتوا العلم درجات فقد رفع الله تعالى مراتب العلماء في الدنيا بحسن الذكر والاشتهار بالفضائل بين
الناس في الحيوة والممات وخصهم بعلو القدر وتعظيم الناس والاتصاف بمكارم الاخلاق والتوفيق للحسنات والالتذاذ
باللذات الروحانية التي هي الذ واعز واشرف من اللذات الجسمانية وفي الآخرة بالفوز العظيم والنعيم المقيم والمقام الكريم
والنعيم المقيم والمقام الكريم والنعيم الذي لا يزول واللذات الذي لا يحول والوصول الى مراتب الصديقين والصعود على
اعلا عليين والحشر مع الشهداء والصالحين ولهم اجر العاملين جزاهم الله احسن واكمل ما يجزى به المحسنين الفصل الرابع
والعشرون في تكامل المفهوم المفردة اولها واقدمها وارسخها لزوم العمل بما يعلم فان العلم علمان علم في القلب فذلك العلم

الناقع وعلم في اللسان وذلك حجة الله على ابن آدم وان ورد في الحديث لا تطلب من الدنيا اربعة فانك لا تجدها ابدا انت
لا بد لك منها لا تطلب عالما مستعملا علمه فانك لا تجده ولا تطلب عملا بلا رياء فانك لم تجده ولا تطلب الرزق بلا شبهة
فتبقى بلا رزق ولا تطلب صديقا بلا عيب فتبقى بلا صديق روى الكليني باسناده عن ابي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى انما يخشى الله
من عباده العلماء يعني بالعلماء من صدق فعله قوله ومن لم يصدق فعله قوله فليس بعالم وتوضيح آن طلب الله علم اگر
متعلق باعتقاد باشد وچه باعمال تاثیر عظیم در نفس دارد چه آن نوریست که باعث مشاهده میشود وسبب عروج بمرتبه
روحانیست وچون باین مرتبه رسید مشاهده میکند عظمت الهی را وصفات جمال وجلال وکمال قدرت او را وبهم میرسد
ندا و اثر خوف وخشیت ومیشود اتصاف ذمیمه را که از لوازم بشریت است وشعاع این منعکس بظاهر میشود بجهه
مناسبت باطن وظاهر پس روشن میشود هر عضوی از ظاهر آن پس در عمل میآید وبعضی است که علم او هیچ فایده ندارد
ودستگیری نمیکند مثالش اگر مردی در بیابان ده شمشیر هندی داشته باشد با جوهرهای نیکو ومرد شجاع از اهل حرب باشد
پس حمله کند بر او شیری مهیب گمان ممکنی بجهه دانستن حرب دفع شر کند بی آنکه آلات حرب را استعمال کند وبزند شیر را پس
همچنین اگر عالمی صد هزار مسئله بداند وهزار گونه اصطلاحات بداند وعمل نکند بآنها فایده نخواهد بود مثلا اگر مردی را
حرارت مزاج ومرض صفراوی عارض شود علاج او سکنجبین وشاهسپرم مسهل است وحاصل نمیشود برای او صحت مگر باستعمال
سکنجبین ومسهل اگر بود هزار رطل بپیمایی تا نخوری بهبودی نشد آنگه پس اگر آموخته باشد کسی تمام علوم را واعاده کرده
باشد چندین هزار کتاب را مستحق رحمت الهی نمیشود وفایده نمی بخشد الا بعمل چنانچه خدای تعالی میفرماید که لیس للانسان الا ما
سعی فرمود کسیکه امید داشته باشد ملاقات پروردگار خود را باید عمل صالح کند وفرموده است بدرستیکه آنان که ایمان
آورده اند وکارهای خوب کرده اند خواهد بود منزل ایشان جنتهای فردوس وقال عیسی اشقی الناس من هو معروف عند الناس

بعلمه

بعلمه مجهول بعمله وقال ع مثل الذي يعلم الخير ولا يعمل به مثل السراج الذي يضيء للناس ويحرق نفسه وقال رسول الله اني
لا اخوف على امتي مؤمنا ولا مشركا فاما المؤمن فيحجزه ايمانه واما المشرك فيقمعه كفره ولكن اخوف عليكم منافقا عليم اللسان يقول
ما تعرفون ويعمل ما تنكرون واز جمله تكاليف ووظائف متعلمه آنستكه امير المؤمنين فرمود که میخواهید خبر دهم شما را بکسیکه
سزاوار فقیه بودن است گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود که آنکسی است که مردم را از رحمت الهی نا امید نکند ومعصیت
مردم را رخصت ندهد وقرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر ومنها قال الحکیم العالم الذي يخلص من الحق ويستحيي
من الخلق ومنها قال بعض الحكماء مثل الذي استقام في العلم مثل الجبل والجبل له علامات اربع احدها ان لا يذيبه الحر والثانية
ان لا يجمده البرد والثالثة ان لا يحركه الريح والرابعة ان لا يذهبه السيل فكذا المستقيم في العلم اذا احسن اليه انسان لا يحمله احسانه
على ان يميل اليه بغير الحق كما تفعله ارباب الجاه والمناصب فانهم بالشيء اليسير من الدنيا الواصل اليهم من يد رجل او امرأة او
النجا بعض العشرين اليهم يخطون الحدود ويتركون الاستقامة وليس لا لحاظ وقبول النصيحة من شانهم والثاني اذا اساء
اليه انسان لا يحمله ذلك على ان يقول بغير الحق ويحكم بالجور خصوصا اذا كانت الاساءة بمحض عدم ذكر بعض الالقاب او عدم اظهار
شدة التواضع والخلق وبعض الآداب والثالث ان هوى نفسه لا يحوله عن امر الله تعالى والرابع ان حطام الدنيا لا يشغله عن طاعة الله
فقال الحافظ يا [illegible] برو وازره که تیر [illegible] هوا گرفت ولی نجات نیست يعني لا يخرج ما القدرة الدنيوية والملكة
الحالية عن حد الطريق المستقيم فان لكل زرق تيرا لا اثر له حال السهم كيف صعد الى جو السماء فانه سقط على الارض ومنها
قال ابن مسعود يا ايها الناس من علم شيئا فليقل ومن لم يعلم فليقل الله اعلم فان من العلم ان تقول لما لا تعلم الله اعلم فانه تعالى
قال لنبيه وما انا من المتكلفين وقال عليه السلام للمتكلف ثلاث علامات ينازع من فوقه ويتعاطى ما لا ينال ويقول ما لا يعلم وفي
الحديث انا والاتقياء من امتي براء من التكلف الفصل الخامس والعشرون في صفاتهم اللازمة وعلاماتهم الخاصة العلم زين فكن
للعلم مكتسبا وكن له طالبا ما كنت مقتبسا واركن اليه وثق بالله واغن به وكن حليما رصين العقل محترسا

لا تأمن فاما كنت منهمكا في العلم يوما واما كنت منغمسا وكن فتى ناسكا محض التقى ورعا للدين مغتنما للعلم
مفترسا فمن تخلق بالآداب ظل بها رئيس قوم اذا ما فارق الرؤسا حضرت رسالت علیه وآله الاف الثناء والتحیه
فرموده که راسخ در علم کسی است که سوگند او بنیکوئی آراسته باشد وزبانش بحلیه صدق پیراسته ودل او در مقام استقامت
راسخ دارد وعفت وپارسائی وامانت در هر کاری در بطن وفرج نگاه دارد وگفته اند علمای راسخین متصف اند بصفات هفت برای
حق وخواری در طلب رضای حق نه باقوت خود طریق حسد نه بندند در ما دون خویش بچشم حقارت نمی نگرند گفته
که ایشان را چهار صفت باشد اول پرهیزکاری میان ایشان وخدا یعنی مدار کار خود بر خوف وخشیت نهاده اند که ترس
کار بی نشان رستگاری است کی روز محشر شود رستگار که امروز از حق بود ترسکار دوم تواضع میان ایشان و
خلق چه آن دلیل پاکی طینت وسبب رفعت دنیا واخرت است [illegible] انما الله صفت تکبر [illegible] که پیشه
دشمنان ایشان میباشد فرعون بنخوت به بحر فرو شد موسی زتواضع بر طور بر آمد سوم زهد میان ایشان
ودنیا [illegible] تا بجمال عجب دنیا که جزمو به شقاوت وادبار دنیا در دارد [illegible] نکند قدم در طریق [illegible]
استوار نمود زیرا که اجتماع علم ومال از نوادرات [illegible] للاعداء [illegible] چهارم مجاهده میان ایشان ونفس خودشان
جهاد واجتهاد قدم بود درجه کمال دانش نتوان نهاد والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وهو [illegible] صفت
[illegible] جمع اند بتقوی شرع ومقتدای خلق است واو را عالم ربانی گویند سلمی گوید ایشان آنانند که با ارواح خود در غیب
الغیب راه یافته اند ودر سر الاسرار قدم کاملا داشتند [illegible] کامل در دریای علم خوض کرده وبدست یاری
کشف صادق جواهر زواهر از آن بر آورده ودر درج هر حرفی هزار دانه نهادند بجانب خطاب بر [illegible] ایشان گشایند در
از پس پرده هر کلمه چندین هزار جلوه عرایس جلال عز وجل بدیشان نمایند علم ایشان نعمة کراهت [illegible] فکرت
ونظر است

نظر است خوانده در پیشگاه الرحمن سبق علم القرآن ومن النبي صلى الله عليه وآله قال لاصحابه تعلموا
العلم وتعلموا له السكينة والحلم ولا تكونوا من جبابرة العلماء فلا يكون علمكم مغلوب جهلكم قال بعض اهل
الكلام العالم الذي يتخلق بهذه الاخلاق الحلم والحياء والنسك والرشد والصيانة والرزانة والعفاف و
لزوم الخير ورفض الشر والنصح والوقار والصدق وقال اهل البيان العالم سره وعلانيته سواء وقوله وعمله
من الله ولله وفي الله وقال الله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء فوصفهم بالخشية وقال تعالى امن هو قانت
آناء الليل ساجدا وقائما يحذر الآخرة ويرجو رحمة ربه فوصفهم باحياء الليل بالقيام ومواصلة الركوع والسجود
والخوف من الآخرة والرجاء للرحمة الواسعة الظاهرة وقال الصادق الخشية ميراث العلم والعلم شعاع المعرفة
وقلب الايمان ومن حرم الخشية لا يكون عالما وان شق الشعر بمتشابهات العلم والعالمون هم العاملون المستوحشون
الكاملون لا يقصدون في الصوامع ليعرفوا بالاصابع خزائن علمهم مكنونة وكنوز اسرارهم مختومة انسوا من الناس
في الخلوات كما الحيوة في الظلمات علامتهم المشهورة انفة والخمول ولحة تفرقهم من اهل زمانهم ويستوحشون
من ادنى اخوانهم رضوا بالعفاف وقنعوا بالكفاف تركوا الدنيا لطلابها وطرحوا الجيفة لكلابها ان اوذوا حلموا
او جودهم صدوها وان فرقوا حسبوا افقادهم ما دوها دووا المجد حال وثوب بالي وجوف خالي ان دفعوا الا
تفرقوه يمينا وشمالا لا يدخرون لغد ولا يتركون لولد فيهم بقية الاولياء وتتمة الاصفياء الذين قال فيهم بعض
الشعراء تحت ثياب العز طائفة اخفاهم في ورداء الفقر اجلالا هم السلاطين في اطمار مسكنة استعبدوا من
ملوك الارض اقيالا غبر ملابسهم شم معاطسهم جروا على فلك الخضراء اذيالا وقال امير المؤمنين الذي هو للدين يعسوب
في ديوانه الذي اليه منسوب لا فضل الا لاهل العلم انهم على الهدى لمن استهدى ادلاء وقيمة المرء ما قد كان يحسنه
والجاهلون لاهل العلم اعداء فقم بعلم ولا تبغي له بدلا فالناس موتى واهل العلم احياء شرح الله صدورهم للعلوم

شرحا وبنی لهم من رفیع الذکر فی الدارین صرحا باهت بهم لسان الاکابر وفاهت بفضلهم السن الافاخر فهم ذو فضائل جمة یعجز من نشرها القلم ویمتنع ان یحاط بالخط والرقم فزادهم الله عزا وشرفا واجرا وکفانی بهذا التحریر وتکمیله بالتقریر کما کان فخرا تکملة وتبصرة بدان ایدک الله تعالی لتحصیل مرضاته وللفوز بطاعاته که ما جمعه نوشته شد در تعریف وتوصیف وتمجید علما ملت ومذهب یکی انجز [illegible] ازبسیار بود وتفصیل این اجمال وتکثیر این مقال در کتاب منهج الواعظین خود در کتاب [illegible] در باب علما شرح وبسط داده ام ودر این مقام ناچار است از بیان چند مطلب یکی آنکه مردم در مقام علما بر سه فرقه اند یکفرقه در مقام افراط یکفرقه در مقام تفریط ویکفرقه حد وسط اما مفرطین کسانی هستند که در حق ایشان اذعان واعتراف باین مقامات وشئونات از جهة علما دارند که علما اعلام مطیع ایشان باشند در جمیع موارد ودر مقامات حتی احکام شرعیه وهرگاه اطاعت ایشان ننمودند با ایشان خصم میشوند ودر مقام اذیت وآزار ایشان برمی آیند چنانکه خداوند عالم میفرماید کلما جائهم رسول بما لا تهوی انفسهم فریقا کذبوا وفریقا یقتلون وعلما را جهة وصول بمطلوب ومقصود خود میخواهند از اینکه توسط کنند ودر وقت درماندگی فریاد رسند واز بذل مال وعرض وحرمت خود در حق ایشان مضایقه نمایند وهرگاه غیر از این شد اصلا اعتنائی ندارند واظهار اخلاص نمینمایند واین طایفه در بند هوای نفسند که خداوند میفرماید در حق ایشان افرایت من اتخذ الهه هواه ونمیخواهند علما حکم حق خود را مطیع میل خلق کنند که لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض زیرا که مدار امر بر حکمت ومصلحت است نه بر میل مردم زیرا که چهار طائفه اند هرگاه متابعت میل مردم میکنند از مقصود ومطلوب خود میمانند ومحال است که متابعت کنند اهل اخلاق جهان دوم انبیاء سیم سلاطین چهارم علما اما از طایفه کسانی هستند که بجهة در مقام اطاعت کوشیده وکلام ایشان را بجهة خود دانسته وخدا کرده ودر جمیع امور ایشان را تقلید نمایند چنانکه خداوند عالم میفرماید در مقام طعن جماعت یهود ونصاری که اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله حضرت فرمودند مقصود نه سجده نمودن بایشانست بلکه متابعت نمودن ایشانست در جمیع موضوعات صرفه ونیز ودنیویه از اصول دین ومذهب چنانکه اهل سنت وجماعت امرشان بدین وطیره است که اصلا در موضوعات صرفه

واصول

واصول دین حد اجتهادی نمایند ومدار خود را بدست علما خود دهند که ایشان هرگاه خواهند بکشند تا اینکه سب علی را بایشان تعلیم کنند واز الاجمله فرایض واعظم مثوبات دانند چنانکه از واقعه مسجد ذکر در مصر معلوم میشود واما فرقه سیم که وسط اند که مصداق وکذلک جعلناکم امة وسطا میباشند کسانی هستند که در مسائل شرعیه فرعیه تقلید ایشان نمایند که از شارع رسیده است ویکی آنکه شئونات علما اعلام که وارث انبیاء ومرسلینند وثمرات وجود فقهای عظام که ملاذ وملجاء مسلمینند وفضل مداد ایشان که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء در بذل علم ایشان در دفع ضلالت واحیاء نفس فکانما احیی الناس جمیعا علاوه بر آنچه بروایات معلوم میشود بدلائل نیز مفهوم کردید که داعی بجهة حدوث حادثه ووقوع واقعه که بعضی از مردم با بر چند نفر در اصفهان مشتبه کردند وچون طوائف مختلفه ضاله منحرفه از طریق شرع شهر را پر آشوب دیدند فرصت غنیمت دانستند که کینهای دیرینه که از داعی بجهة عدم همراهی مذهب ایشان داشتند عقیده از طایفه ضاله مضله که مدتها ظاهر واشکار نموده ام واز تیغ زبان خود هر یک مجروح داشته ام ودهمیشه او قات سلسله جمعیت ایشان را در هر بلدی که بوده اند متفرق نموده ام ودر رسائل دینیه وعلما راشدین با آن طایفه خبیثه مجاهدها نموده ام که کمتر کسی قدرت داشته است کذب ایشان را بیان نماید خصوصا در کاشان وسبزوار وعربستان وسایر بلدان که داعی ملی الدوام اشهاد قبایح عقاید وشنایع اعمال ومعایب احوال ایشان تذکره نموده ام ودر صدد دادن وهلاکت ایشان برآمده ام که بدست اویزی این چند کلمه نوشته که نه بحروف آن معلوم ونه مقصود از آن مفهوم بود مقصود خود را حاصل کنند بدین جهة بعد از زیارت مشهد ارض اقدس سید المظلومین ونعمت الفقراء بکاشان وارد شدم جماعتی از اقایان ان سامان وفرقه از شیعیان خالص امیر المؤمنان مانع حرکت شدند ودر ماه محرم وصفر با وجود دعوت علما اعلام از دار الخلافه تبلیغ ایشان در بلد خود اقامت نمودم ودر اول این کلمات بود از قبیل اولی الامر دانستن سلاطین وتفسیر اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم مومنین که اصلا این آیه دلالت دارد حتی بر خلفای جور [illegible] بر طلب نمود ونقل بعضی را فاسد کردانیدند در مقام بعضی بیانات اعتراض نمودند با وجود تصرفات بعد انتشار از آن بلاد فرستاده شد ونوشتم خدمت حضرات در زمره علما ربانی

عرض بعض که با نجری این فقرات محکیه ونسطیر این مقولات باعث خروج از مذهب ودین وملت است وخون دهوش ونامو س او حلال است حرام [illegible] شریعت است بلکه دین اسلام نوشته که داعی از فرایض علما مذهب وملت خود را اصلاح نمایم ویخلی منذم که بنفس الحکم بحکم اهل برطرف نمودن تخلف نمایم پس این رساله ورقه از اطراف ایران از علما هر یکی بعضی رجالی بودن از این دعوی ازذهب وانکه حزیکها خروج از دین اسلام بالمآل ملکه تا نقض عدالت باشد دران باب عقیم دو شرف صدور یافت که هر یک پس از ملاحظه ومطالعه در وقت نام ولد اول انها فرستاده بود دارای بس از ملاحظه ومطالعه فرایات از کتب فیض ورحمت که از اساطین علما ملت شرف صدور یافته بود با اطمینان خاطر عزیمت آستانه بوسی چند بزرگوار خود نمودم که پس از تقبیل استان ملک پاسبان بعضی ابنا تماش از شکوی وحزنی الی الله دردل وشکایات قوم را عرضه دارم چون بدار الایمان قم رسیدم جمعی از آقایان محترم فرمودند که البته باید بدار الخلافه طهران رفته شرف حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام نایب الامام ناصر الملة والدین عماد الاسلام والمسلمین رئیس العلماء المجتهدین شیخ الطائفة المحقة رئیس السلسلة الحقة المولی الجلی آقای حاجی ملا علی دام ظله العالی شده وشرح حالات خود را بعرض حضور مبارک ایشان رسانیده علاوه بر آن توشیحات ایشان که قریب در وقت در هر بلد معادن فاطمیه بجهة مبارک است حاضر دارید توشیح محکم جدی کاتبه که کرفته مقصود دعاگوئی وجود مبارک که امروز باید در ملک ایران وقوام شریعت است دو انشوید داعی هم اجابة الامر واطاعه الحکم عنان عزیمت بدار الخلافه معطوف کردانیده ودر صدد ادامه تردید داشتم تا آنکه شرفیاب حضور ساطع النور نمود که از جهة انتساب حرم امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم وشرح حال خود را معروض داشتم کریمتر وکریمترین وقت ظهور ونماید مبارک مرقوم فرمودند وتسلیه دادند وداعی را منع از تفریق کلمه وشکوه وشکایات از قوم فرمودند واظهار مرحمت بخاصه نمودند داعی که سالها بوده در مقام اخلاص واولاد ایشان وجود مبارک مشهور ایران ومعروف بر منبر تا نبودم ودر منابر ومجالس افتتاح واختتام بذکر مناقب ودعای وجود مبارک ایشان وسلامتی وبقاء دولتش در حق همه بعض علما عاملین از آن جمله داعی که بعضی از عوض موقع مضطر از جوابع علا ودلایل نیز بوده ساده که ده تعلیقه آن که خود داعی وعلما اصفهان نوشته طومار جدا کانه ثبت است هر یک از عبادات مجهول است بر عدم تکفیر من وبر عدالت من تقلید نکردم از حضرت مستطاب این عریضه نوشتم وبحضور مبارک فرستادم وصفحه از آن عریضه با سرمایه بود وتمام مبارک که بعد از تأمل در آن از بین این کلمات نمایان شد خود که از جهة عنایت خط مبارک اقای فقط توشیح شد فرمان معرفان ولحاظ الغیب مقرر فرمودند که فیما بین الامثال والاقران حکم محکم ملک [illegible] دار الخلافه طهران واقامه در آن جد ود وسامان بوده محرز ودافع شکوک وشبهات انظار اهل ایمان عموم شیعیان صورت این خط وسایل ثبت این رساله بوده که بخوانند طالبان کنند کان به سبیل حق منتظم باشند وکمان بد بیند بطینت نامطمئن سلام الله علیهم که بر تمام جمیع اصول ما بوده این سواد عادل نزد داعی حاضر است هر کس بخواهد بنظر او میرسانم والسلام علی من اتبع الهدی

عرض کسبه وتجار واصناف دار السلطنه اصفهان بحضور مبارک هر یک از علما اعلام وحجج اسلام متع الله المسلمین بطول بقائکم اینکه قریب سی سالست که ما جماعت مؤمنین ومسلمین لیلا ونهارا در جمیع مساجد ومجالس پای منبر جناب مستطاب سند المحدثین وسلطان الواعظین آقای حاجی سید محمد حسن واعظ کاشانی حاضر بوده ایم وکلمات ومواعظ ایشانرا استماع نموده ایم واز بد وشباب که بدار السلطنه اصفهان امده اند الی الان یک خلاف شرع بلکه خلاف عرف ومنافی مروت از ایشان مشاهده ومسموع نشده وعقاید وصفات وحالات ایشان بر احدی پوشیده وپنهان نبوده است بلکه آقایان مشرف شدن ایشان در عتبات عالیات ونجف اشرف علی ساکنها آلاف التحیة والثناء کلمات ومواعظ ایشان بسمع مبارک آقایان رسیده که مطلع شده اند وابحر از حالات وکلمات ومواعظ ونصایح ایشان ظاهر ومعلوم شده است در این ایام بعضی از اهل غرض ویا اصلاح پیدا شده اند وبکلمات خود ذهن بعضی از علما واقایان را از جهة بعضی مضامین کتابچه مشوب کرده اند وانها هم کلماتی گفتند وفقراتی نوشتند این معنی اسباب تزلزل خواطر جمعی از عوام ومردم شده البته معلوم است که در چنین امر بزرگ باید عرض حال را بحضور مبارک اشخاص بزرگ نمود که فرمایشاتشان در جمیع ممالک محروسه ایران بر جمیع اسلامیان مطاع ولازم الاتباع است ابا اینکه بعض

در حق ایشان گفته و یا نوشته اند که ایشان از ربقه اسلام خارجند و حال آنکه
حالت مرتدین و کفار و مشرکین است و غیبت و تهمت بر ایشان واجب و لازم است
و استماع کلمات و مواعظ ایشان و نشستن پای منبر ایشان حرام است و قتل و اذیت
ایشان واجب و لازم است آیا بر ما عوام و اهالی اهل اصفهان لازم است که از
قرار این احکام و کلمات عمل نمائیم و مشار الیه را صدمه بزنیم و غیبت نمائیم
و تلف نمائیم یا آنکه کما فی السابق بهمان عقیده و خلوص و ارادت و اجتماع
پای منبر ایشان و امتثال اوامر و نواهی الهی که مذاکره و موعظه مینمایند
باقی باشیم و ایشان را در امر مواعظ و نصایح جمیله حسنه اطاعت نمائیم شما را
بحق ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین قسم میدهیم که تکلیف ما مؤمنین
و مسلمین را تعیین فرمائید زیرا که شهر اصفهان امروز در امر موعظه و نصیحت
و تاثیر کلام منحصر است بایشان والا روضه خوان همه جا بسیار است دام بقائکم

سواد اینچه حضرت بندگان

نایب الامام حجة الاسلام اعلم العلماء الاعلام افضل الفقهاء العظام علامة العلماء البشر
والبحر الذی لا ینتهی فهامة ملک اعنة الفضائل و تصرف علائق بین غوامض
فافهم و عرف منحاز عن بفضله الاقران و شهد فی محفوه الاکابر و الاعیان
العالم الخبیر و الناقد البصیر مشید قواعد الدین القویم و مرشد الطالبین الی
صراط مستقیم الفائز بالفوز العظیم و المقیم فی المقام الکریم الزکی التقی و النحریر الالمعی

الحاج

الحاج میرزا حبیب الله الرشتی دام افضاله جنابه العالی در حاشیه سؤال مرقوم
بسم الله الرحمن الرحیم
و بخاتم مبارک مزین و مختوم فرموده اند
رفعت شان جناب مستطاب ایشان سلمه الله تعالی ازین بالاتر و پایه فضل
و مرتبه ایشان ازین رفیع تر که اینگونه سؤالات در حق ایشان شود صیت
فضل و ترویج شرع ایشان قاف تا قاف را پر کرده است و اظهر من الشمس و ابین
من الامس است نمیدانم چه داهیه در اصفهان واقع شده که مقام چنین سؤال
شده است اجارنا الله من شر الشیطان الرجیم من الاقل حبیب الله
سواد اینچه حضرت بندگان نایب الامام حجة الاسلام قدوة الفقهاء العظام و اسوة
العلماء الاعلام فتی العلم و کهله و بیت قصیدة الفضل و اهله الزاهد فی الدنی
العاجل و الراغب فی النعیم الآجل الواصل الی مراتب الصدیقین و الصاعد علی
اعلی علیین آقای شیخ زین العابدین المعروف بالمازندرانی دام ظله علی رؤس
الاعالی و الادانی که در حاشیه سؤال مرقوم و مختوم فرموده اند
مخفی نماناد که جناب مستطاب شرف الذاکرین و سیدهم
و فخر الواعظین و سندهم سید المؤتمن افتخار الحاج حاجی سید حسن سلمه الله
تعالی از سعادت ازلی در حلقه سعداء ثبت شده و منظور نظر مجمع علما
و اولیاء بوده بمکارم اخلاق حمیده و محامد آداب مرضیه معروف و موصوف
و خلق را بآیه وافی هدایه ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة خوانده

و اوقات خود را بذکر مناقب و فضائل ائمه اطهار سلام الله علیهم مصروف
داشته در ترویج دین مبین و نشر اخبار و احادیث ماثوره کوتاهی ننموده و در
تعظیم و تکریم و احترامات علمای حقه قصور ننموده بلکه جهد در این باب
نموده و خیلی زحمات کشیده و مراتب عالیه را ادراک نموده و احترام و ترویج و تایید
ایشان از شعائر اسلام و از لوازم ایمان است و هتک حرمت ایشان موجب
خبث سریرت و مخالف شریعت مقدسه میباشد و یل لمن کان شفعائه خصمائه
والبته استحقاق تنبیه و تعزیر تام دارد و منع ظلم و دفع تعدی از جناب
بر ایادی کافیه لازم و متحتم است وفقنا الله و ایاکم بالطاعات کما یحب
و یرضی
سواد اینچه سرکار شریعتمدار حجة الاسلام
نایب الامام ظهیر الاسلام و المسلمین رئیس العلماء و المجتهدین زبدة الفقهاء المدققین
و عمدة المحققین مدرس العلوم و محیی الرسوم العالم الربانی و الفاضل الصمدانی
الشیخ الامجد و الفقیه المؤید آقای آخوند ملا محمد ایروانی دامت افاداته
للاعالی و الادانی در ورقه سؤال مرقوم و مختوم فرموده اند
از قرار نوشته سرکار حجة الاسلام مد ظله چنان مستفاد میشود که
این قضیه مشهوره در بلده اصفهان امر عظیمی و تهمت بزرگی شده لهذا
لازم آمد که اینچه بنظر حقیر در باره سید سند و رکن معتمد آقای
حاجی سید محمد حسن دام حراسته السامی میاید نوشته شود بلکه انشاء الله تعالی

مورد

مورد تسکین قلوب اهل صلاح بوده باشد که جناب آقای معظم الیه
حسب اطلاع اینجانب که از زمان قدیم الی الآن در بین ما میباشد از جمیع
جهات جز هدایت مردم و تعلیم طریق سلوک شرع و رفتار با مردم به
نهج اصلح که مقصود است و موافق علم اخلاق و آداب است میباشد
هیچوقت از ایشان غیر از رسم دلالت مردم بطریق مکارم اخلاق
شنیده نشد و ندیدیم و هیچ احتمال نمیرود در نزد ما که ایشان
از طریقه حسنه خارج شوند بلکه انشاء الله روز بروز خیالات و افکار
در امر انشای اخبار و آثار ائمه انام مضاعف خواهد بود انشاء الله و امر
کتابچه که او را بهانه کرده اند بعضیها برای ایشان بنظر حقیر رسید
و در او چیزیکه مورث قدح در اسلام یا ایمان یا عدالت ایشان باشد
که قابل توجیه و تاویل نباشد نیافتم چنانچه رئیس الفضلاء و حجة الاسلام
دام ظله نیز شهادت بر برائت دارند پس بنا براین بر همه شیعیان لازم
که قدح در ایشان را ازین جهات سد نمایند و نسبت سوئی در اعمال
و عقاید ایشان ندهند بلکه مشغول تعلم آداب شرعیه و اخلاق حسنه
علی النهج القدیم و جل فضلای عراق عرب همواره متصدد قدر و منزلت
لزوم ایشان دارند که از کلمات کافیه شافیه ایشان مستفید و مستفیض
گردند امید هست که از برکات علمای اعلام و فضلای عظام غایله ها

موقوف شود چون همواره دعاگوی ایشان میباشند و در تعظیم و توقیر ایشان
کوتاهی ننموده و نخواهند نمود و داعی ارجای واثقست که در صدد رفع غایله
باشند و ما هم همیشه در دعاگوئی ایشان کوتاهی نخواهیم کرد ...

سواد انچه سرکار شریعتمدار

سید العلماء الاعلام افخر الفقهاء الکرام نایب الامام ملاذ الاسلام السراج
الوهاج والبحر المواج بحر العلم الذی یفیض و یفیض و جم الفضل الذی لا
ینضب ولا یغیض الذی فاق بالعلم علی اهل زمانه و امتاز بالفضل من بین
امثاله و اقرانه ذو حظ وافر فی جمیع العلوم و جهد کامل فی احیاء الرسوم
اقای اقا سید حسین بحر العلوم دام افضاله العالی در حاشیه سؤال مرقوم
و مختوم فرموده اند الحق شکر نعمت وجود جناب ایشان و امثال
ایشان بر کافه انام لازم و متحتم است و توقیر و تعظیم جناب ایشان تعظیم
شعائر الله است و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب اغراض
کذشته که از سلسله جلیله علیه علویه میباشند محبت و مودت ایشان
اجر رسالت است و داخل در زمره حمله اخبار و روات آثار اهل بیت
اطهارند و هتک هر مسلمی حرام است خاصه اهل علم و فضل و بر همه کس
لازم است از باب نهی از منکر منع و ردع چنین اشخاص را اعاذنا الله
و سایر اخواننا من شرور انفسنا و من شر الشیطان الرجیم من الواجی عفو ربه

حسین

حسین بحر العلوم آل الطباطبائی

سواد انچه سرکار شریعتمدار
خلایق افتخار عمدة العلماء العاملین و زبدة الفقهاء المدققین نخبة الفضلاء
الکاملین الادیب الاریب اللبیب له من العلم اوفر نصیب ذو ذوق و طبع و له
فکر لا یکدرها الدلاء و مجد و فضل لا یفتقر سالکها الی الادلاء العالم
العامل والفاضل الکامل واحد الامجاد اقای اقا شیخ عباس دام فضله
و افاداته للناس مرقوم و مختوم فرموده اند حمد لمن اخرجنا من
شبهات الظلم و علم الانسان ما لم یعلم و صلی الله علی من عرفنا فضل الصلوة
علیه و آله الذین هم ادنی من قاب قوسین الیه و علی من اقتفی آثارهم و احیا
امرهم و فی الخبر رحم الله من احیا امرنا و لا شک و لا شبهة ان من
جملة من نشر احادیث اهل بیت الرحمة و احیا الکثیر من امر الائمة السید
التقی النقی السری والعلوی الهاشمی القرشی خیر الواعظین و احسن المتقین
جناب الامین علی الشرع والمؤتمن الحاج سید محمد حسن القاسانی ادام الله
افاضات فضله علی العباد و احیا بجمیل وعظه میت القلوب من کل بلاد
و هدی بوجوده الخلق الی الطاعات والمخلوق الی المواظبه علی العبادات
و لقد اجتمعنا معه مرارا فاخبرناه کرارا فرأیناه کما نطق به الذکر الحکیم نعم العبد
انه اواب فالعجب کل العجب ممن ینسب الیه بعض ما لا یلیق بشانه من اشیاء
حشاه الله منها و امور انشهد بالله انه منزه عنها کیف و قد افنی عمره فیما

یرضی الله و امنائه و انقذ الناس من الهلکة بوعظه فی صبحه و مسائه
فهو اول المجاهدین و عمله خیر عمل تکتبه کرام الحافظین و خیر ما یلقی به
الله فی اخراه فطوبی له طوبی له فالجلوس تحت اعواد منبره من الطاعات و
اکمل العبادات یعنی جناب قدسی القاب زبده السادات المکرمین و صفوة
المومنین المتقین و خیر الواعظین المتعظین الحاجی سید حسن الکاشانی تردد هم علما
عصر خصوصا نزد علمای عتبات مشرفه در تقوی و فضل و در نشر احادیث
اهل البیت پسندیده و مسلم است و هیچ نقص از هر جهت در جناب ایشان
نیست و ما ها در این اماکن مشرفه پای منبر او رفتیم و وعظ ایشان را کوش کردیم
و اختیار او کردیم پس نشهد بالله العظیم که کوش کردن موعظه او را
از اعظم طاعات و اشرف عبادات دانستیم خلاصه در این ایام بعضی از
کلمات و فقرات ناشایسته مسموع شده است که در حق جناب ایشان
کفته و نوشته اند اکر این نسبت ناروا بجهة فقرات کتابچه ایشان باشد کتابچه
تماما بنظر ما رسید هیچ در آن کتابچه کلمه که موهن شریعت و علمای عاملین
باشد ندیدیم مکر دعا و تجلیل سلطان و نصیحت عامة الخلق و این مطلب
بر همه مومنین بلکه بر عموم مسلمین واجب و لازم است الحاصل حرام است
و از اعظم کبایر است نسبت امر نامشروع بجناب مومی الیه دادن و امر
کردن مردم را بغیبت ایشان و هر کس که کوشش بدهد باین حرفهای

ناشایسته

ناشایسته قطعا کناه دارد و معصیت است نعوذ بالله من شر النفس الامارة
بالسوء سواد انچه سرکار شریعتمدار خلایق افتخار ملجأ
الانام عماد الاسلام فخر العلماء العاملین و زبدة الفقهاء والمجتهدین البحر البسیط
والبحر المحیط المحقق الانیق المقال والمدقق الرشیق الخیال المدرس الذی
صرف عمره فی تمهید قواعد الشرائع و شرح الصدور بتصنیفه الوثائق و تالیفه
الروائع العارف الخبیر والناقد البصیر الذی خصص وقت الاوراد و لسانه مفتاح
الاذکار الشیخ الامجد والفاضل المجد اقائی شیخ محمد دام ظله معروف بفاضل
شربیانی در بالای سؤال مرقوم و مختوم فرموده اند بسم الله تعالی الرحمن الرحیم
در باب جناب مستطاب سید الواعظین و سند المحدثین اقائی حاجی سید محمد حسن
واعظ کاشانی سلمه الله و ابقاه و من الشدائد وقاه انچه بر عبد احقر محقق و معلوم
است که ایشان از قدیم الایام الی الان همیشه در ترویج دین مبین و خدمت
بشرع متین حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی ذریته
الطاهرین اجمعین و اناره انوار و اذاعه اسرار و نشر آثار حضرات ائمه اطهار
و تایید علمای ابرار بوده و عمر عزیز شرا با مواعظ شافیه و نصایح کافیه علی
الدوام صرف هدایت و ارشاد انام بجاده مستقیمه دین اسلام نموده و
ابدا خلافی هرکز از ایشان دیده و شنیده نشده است سوء ظن با جناب
مستطاب بالقطع والیقین از جمله مصادیق ان بعض الظن اثم خواهد بود

وانچه بعضی نسبت بایشان داده اند خالی از غرض و مرض و عناد و عداوت نیست
اگر مدعی کتش کتابچه است انهم ملحوظ گردید هرگز در او چیزی که قادح در
عدالت ایشان بوده باشد نیست فضلا عن ان یکون موجبا للفسق او الکفر
چنانچه جوهر حجة الاسلام اقای حاجی [illegible] درجاته هم اشاره
فرموده اند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا پس بجمیع اخوان
ابرار و علمای اخیار وفقهم الله سبحانه از اهالی اصفهان صینت عن
طوارق الحدثان لازم است که بحرف ارباب اغراض فاسده و خیالات کاسده
هرگز استماع ننموده و کما فی السابق برپای منبر انجناب حاضر و مستفید و
مستفیض گشته غنیمت بشمارند که فی الحقیقه ایشان در صفحه ایران همتا
و نظیری ندارند و ما شهدنا الا بما علمنا و الله سبحانه هو الهادی الی الطریق
الرشاد و الموفق للصواب و السداد حرره العبد الاحقر الجانی محمد الشربیانی

سواد انچه سرکار شریعتمدار

حجة الاسلام نایب الامام ظهیر الاسلام و المسلمین نتیجة العلماء و المجتهدین
شیخ العراقین و نتیجة الحجتین العلامة الواجب التعظیم الفهامه لازم التکریم
الفاضل الجلیل المعقول و الفاضل الجزیل المنقول قمر الفضل الساطع و شمس
العلم اللامع المقتنی نفائس فرائد العلوم و جواهرها و المجتنی زواهر بواطن العلوم
و ظواهرها ذو عمل زان بر علمه و وقار حلی بر حلمه مفتی و ثیق الاسلام

مجتهد کثیر الاجتهاد بقیة الاولیا و تتمة الاصفیا جامع المفاخر و المکارم
اقائی حاجی میرزا ابو القاسم دام ظله العالی در حاشیه سئوال مرقوم و
مختوم فرموده اند بسم الله الرحمن الرحیم نعوذ بالله من شرور انفسنا و من
سیئات اعمالنا او لا رفع این مفاسد که در ایران واقع میشود این زمان
راجعست بسرکار شریعتمدار عماد المسلمین حجة الاسلام اقای حاجی ملا علی
ادام الله ظلاله العالی فرمایش سرکار ایشان کالسیف القاطع است و نوشتن
حقیر بیمحل است ولی چون خواهش شده عرض مینمایم و این باقی مطلب است
انچه حقیر اطلاع دارم از حالات جناب اقای حاجی سید محمد حسن کاشانی
اطال الله بقائه از بدو امر ایشان تا حال تحریر این ورقه جز نشر اثار ائمه اطهار
علیهم سلام الله الملک الجبار و تایید علمای ابرار چیزی دیگر نبوده
این کلمات که گفته و نوشته شده بجهة مضامین کتابچه است که دخل باین
عوالم ندارد و مقصود از ان مطالب دیگر است هر که تامل کند منتقل
میشود و غیر از ان محامل زیاد دارد و موجب کفر و ارتداد نخواهد شد دیگر
جهة ارد دیگر است که اطلاع نداریم خوب بود انها ئیکه این کلمات را گفته اند
ما هارا هم اگاه نمایند پس در هر حال سوء ظن در حق ایشان جایز نیست
و غیبت ایشان حرام خواهد بود بهان عقیده و خلوص که در حق ایشان بوده
استماع مواعظ جناب ایشان میشده باید بشود حرره الاثم ابو القاسم

ایضا سواد انچه حضرت بندگان

نایب الامام حجة الاسلام علامه مجمع الکمالات جامع المعقولات و المنقولات
برهان العلم القاطع قمر الفضل الساطع منار الشریعة و منیر جمالها و
محقق الحقیقه و مفصل اجمالها جامع شمل العلوم و ناسق نظامها
و معلی کلمة الحق و مضاعف اعظامها المحوز من کل علم دقائقه و الظاهر
فی کل فن حقائقه الذی یشرح الله صدره للعلوم شرحا و بنی له من
رفیع الذکر فی الدارین صرحا شنف المسامع بفرائد الفوائد و عاد
علی الطلاب بالصلات و العوائد علم علم لا تباریه الاعلام و هضبة فضل
لا یفصح عن وصفها الکلام العالم الربانی و الفاضل الصمدانی الشیخ الامجد
و الفقیه الممجد اقائی اقا ملا محمد ایروانی رفع الله مرتبته و قدره ❋
و طول الانتفاع الخلایق عمره در حاشیه سئوال مرقوم و مختوم فرموده اند
بسم الله تعالی مکارم اخلاق و محاسن صفات و محامد حالات جناب
اقای معظم الیه دام مجده از بس بالاتر است که در السنه در حیز تقریر
و تحریر اید چه جای انکه در این مختصر بیاید زیرا که تا بحال از جناب
ایشان جز ترویج شریعت و ارشاد و هدایت انام و نشر اخبار ائمه
کرام علیهم سلام الله الملک العلام چیزی صادر نشده و در مقام
خدمت بشرع مقدس و ترویج فضلا بقدر امکان فرو گذار ننموده اند

حرمة ایشان حرمة شرع و هتک ایشان هتک شریعة مقدسه کسر قلب
ایشان باعث ملالت قلب مبارک حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها
میباشد البته مراعات ایشان بر کافه اهل الله واجب است شکر الله سعیه
و ایده و سدده و جزاه عن الاسلام و اهله خیرا و اعاذنا الله من شرور
انفسنا و شر الشیطان الرجیم

سواد انچه سرکار شریعتمدار

خلایق افتخار عمدة العلماء الاعلام زبدة الفقهاء الکرام فخر الفضلاء العظام
الفاضل الالمعی اقائی اقا محمد تقی دام افضاله مرقوم و مختوم فرموده اند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و بعد
فقد وقفنا علی وجیز خطاب و کتاب نسب الی جناب السید الجلیل و الحبر النبیل
بالتجلیل و التبجیل الحاوی لفنون الفضائل و المتمسک باوثق الوسائل
المرتقی معارج حملة الاخبار و مدارج نقلة اثار الائمة الاطهار بل الحائز
بر بیة السبق فی هذا المضمار حتی انه من اوضح القایه و ابین ابطه سلطان
الواعظین و سید الذاکرین الحاج اقائی حاجی سید محمد حسن الکاشانی
اصلا و الاصفهانی موطنا سلمه الله تعالی و بلغنا انه صار مورد الاعتراض
ذوی البصیحا و الانظار بل اعراض بعض فقهائنا الاخیار حتی انهم ابعدوا
صاحبه عن ساحة الحق و الصواب و عدوه فی زمره من خالف السنة
و الکتاب فجری علیه ماجری من فظیع العتاب و الحال ان جناب السید

قدا فنی ما مضی من عمره وقضی من دهره بخدمة الشریعة المقدسة الغراء ونصرة
الملة المطهرة البیضا والتوسل بذیل ولایة الائمة النقبا النجبا والخلفا السعداء
علیهم افضل التحیة والثنا ما دامت الارض والسما بل غاص بحار انوارهم وخاض
بحار اثارهم واخبارهم وشتان ما کان الهدی وما نسب الیه من تاسیس
اساس الغی والردی وان کثرت زلات الاقدام بعد المثبات واقتحام المرء
فی الهلکات عنه ما کان علی سبل النجات فالمعصوم من عصمه الله والمرحوم من
رحمه الله سبحانه وما ابرئ نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی
و بالجمله احری بنا ان نبین مقاله که یتبین حاله ومآله ونورده بالقطاس
کی یطابق تلک الرساله بالواح ضمایر اخوان فی الله مینکارد که از جناب
سید متقدم الذکر سلمه الله رساله بنظر رسید موسومه بمواعظ حسنه
حاکیه از فرمایشات شاهنشاهزاده اجل اعظم و حضرت اسعد امجد اکرم
افخم غره ناصیه السلطنه العظمی و مالک ذمه الخوقیه الکبری باسط بساط
الامن والامان وقامع اساس التمرد والطغیان حضرت والا ظل السلطان
دامت ایام شوکته وحاوی نصایح ملوکانه ازحضرت فلک مرتبت که در جواب
معروض بعض دوستان ملت نسبت بواقعه شیراز مشروح گشته بود و ملخص آن
بیان این چند عنوان است که بالمعنی نقل میشود عنوان اول اینکه نظام عالم
وانتظام عیش بنی ادم قائم بقیام سلطان عادل و عالم عامل است که از فضل

ما من الله

ما من الله علی عباده ملک عادل و عالم عامل را قسم قام میکوید البته این
مقدمه اجنبی از اشتباه وضروری تر دهر بصیرا کاهست پس واضح که
افراد عباد جاهل براه خیر و رشاد و دور از ترتیب و تنسیق معاش و
معاد ند پس قائدی امین لازم که ایشان را از مهالک شرور منجی و بمسالک
سرور هادی تا از برکات وجود او مهتدی باشند وچه بسیار از بزرگان
که در این عرصه فتنه خیز پرستیز گرگان نفوس شریره را دندان طمع بجان
و مال مردم تیز است و بدون حمایت و حراست سلطان با اقتدار
که دمه رعیت را مراعی و در دفع شرور ساعی است زندگانی و تعیش
را پایانی نباشد پس رتبه امان قائم بوجود سلطان معدلت ارکان بلکه
رواج ایمان هم بهمان است دوم ازعناوینی که جناب سید مذکور
ساخته اند انکه تعاضد ملت بدولت از مختصات امثال این عصر و
نعمتی است شامل روزگار فرخنده اثار ابناء این دهر و کونه در اغلب اعصار
گذشته ملت حقه جعفریه علی صادعها الالف سلام والتحیة گرفتار دولت
مخالفه بود وچون ترویجات دولت علیه قاجاریه مدت اطناب ظلال الها
علی البریه از این طریقه قویمه کالشمس فی وسط السما مضیه غایة الضیاء شکر
این نعمت بدعاء دوام دولت ابد ایت از جمله فرایض بلکه اعظم وظایف
این خاطی مینکارد که الحق شرح مرقوم فرضی است مختوم فقد خصنا الله

سبحانه وانعم علینا بسلطان ما ارفع شانه واجل ارکانه انار دهر مرتبة الایمان
واضاء بر دوحة الایقان واتقن بر رتبه الامان فکم بذل جهده الجهید
فی اعلاء اعلام الشریعة وفرغ وسعه الاکید فی اقامة الویة الطریقة الحقة
المنیعة حتی انه اذل رقاب کل منافق ومخالف واعز کل موافق وهوا الف
اعلی کلمة علی وعترته الطاهرة واولیاء الله علیه وآله واحق بخلافة افتی کل
متمرد باغ وسد کل باب طاغ ولعمری من دقایق اللطایف ان سمی من قضاء الله
سبحانه الاسماء تنزل من السماء ناصر الدین فهو الناصر المنصور لانه جل شانه
ناصر من نصره ومعز من کان له فمد الله اطناب ظلال رأفته علی العالمین
ولا زال متمسکا بحبل ولایته من افتخر بخدمته الروح الامین در اینصورت
تحریص بدعاء دولت ابد مدت چنین سلطان معدلت ارکان و خاقان
ناصر ملت و ایمان بهتر وعظیم تر از برای کافه مؤمنان چراکه شکر هر نعمه
وصله از دیاد و کفران ان وسیله سخط حضرت رب العباد است وهذه
النعمة العظیمة من اجل النعما واکمل الالاء ادام الله بهائها واکمل ضیائها
وجزی جناب السید بهذه للموعظة الحسنة احسن الجزاء عنوان سوم انکه
سلطنت حقه سلطان زمان حفظه الله سبحانه بتشیید الامر ادر ایشان بنیابت
ازحضرت حجة الله علی العالمین ارواحنا له الفداء است در حفظ عالم و حمایت
خلایق و عالم عامل حجة است ازجانب ان مولی در نشر علوم شریعت و کشف

حقایق

حقایق پس دولت و ملت اخوان توامان و رفیقان لا یفترقانند که باید
بحکم کویه سنشد عضدک باخیک معاضد یکدیگر باشند و چنانچه سلطان
زمان خود را از تصرف در حکم ملت باز میدارد و با هل آن میگذارد
و عالم عامل هم جز روی نیاز بدرگاه نیاورده و خود را بهمان امتیازی
که بین الناس ازجانب رب الناس جل شانه یافته است قانع سازد و باب
لم و لا نسلم را در اسرار سلطنت مفتوح نسازد و بداند که فائده همراهی
با اراذل و اوباش دور باش از ساحت عزت و عائده تمرد از احکام سلطنت
تمکن بر مسند مذلت است انکاه در این رساله مواضع از دحام خلق اطراف
عالم بر حق و نتایج سیئه همراهی با غوغای ایشان را مذکور ساخته و بتفصیل آن
پرداخته انتهای خاطی مینکارد که مرحله تعاضد ملت بدولت در محل خود است
ولی از عبارت موهم متقدمه که سلطنت حقه را نیابت از حضرت حجة الله
علی البریة ارواحنا له الفدا ست توهم اثبات ولایت امر از برای سلطان
دوران لا زال محروسا بحراسة الملک المنان رفته وچون اینمطلب را منافی
قواعد حقه مله مطهره جعفریه یافته اند باب اعتراض بلکه اعراض از انقطع
ساختند والحال ان مثل جناب السید المرتضع من ثدی اخبار الائمة الاطهار
والغائص فی بحار اثار الخلفاء الراشدین الابرار ارفع مقاما من ان تخفی علیه
الطریقة الحقه ویروم اثبات ما قامت علی خلافه ضرورة کلمة الطائفة المحقة

فهل يخفى على مثلك ان السلطنة والرياسة الالهية مختصة بمن خصه الله سبحانه
بمرتبة العصمة وانه قوام الدنيا والاخرة وهو روحي فداه لا يرى الاستنابة
من كان صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لامر مولاه
وكيف يرضى بحكومة من هو قاصر في علمه يخطي في حكمه عاد على رعيته مع
ان في ما نقلناه من العباده على ما عليه من الرواية او من الدراية شهادة
على ان المراد من السلطنة الحقه سلطنة الاسلام قبالا للدولة الكفرة اللئام
ومناسبه هذه المسئلة والتسمية معلومة وان المقصود من الاستنابه
رضا الحجة روحي له الفداه وسروره بحفظ سلطان الاسلام زمن الغيبة
واشتداد الجور على الرعية واختلال حدود سياسة المحقين سيغم حضرته
العليه عن جور المعاندين وفساد المبطلين وان تلك السلطنة والحراسة باعانته
سلام الله عليه وشفاعته عند الله سبحانه ولذا خصها بحفظ النفوس والاموال
المحترمه فقد روينا عن النوفلي قال كتب عند جعفر بن محمد الصادق ع فاذا
بمولى لعبد الله النجاشي قد ورد عليه فسلم واوصل اليه كتابا ففضه
وقرء فاذا اول سطر فيه بسم الله الرحمن الرحيم اطال الله بقاء سيدي
وجعلني من كل سوء فداه ولا ارانى فيه مكروها فانه ولي ذالك والقادر
عليه اعلم يا سيدي انى بليت بولاية الاهواز فان راى سيدي ان يحد لي
حدا او يمثل لى مثالا لاستدل به على ما يقربنى الى الله عز وجل الى ان قال

سلام

سلام الله عليه في توقيعه المبارك جوابا له اما بعد فقد جائني رسولك
بكتابك فقرأته وفهمت وزعمت انك بليت بولاية الاهواز فسرني
ذالك وسائني وساخبرك بما سائني ذالك وسرني انشاء الله تعالى
فاما سروري بولايتك فقلت عسى ان يغيث الله بك ملهوفا من اولياء
ال محمد ويعز بك ذليلا ويكسو بك عاريهم ويقوي بك ضعيفهم ويطفي بك
نار المخالفين واما الذى سائني من ذالك فان ادنى ما اخاف عليك ان
تعثر بولي لنا فلا تشم رائحة القدس انتهى موضع الحاجة من الرواية الشريفه
وبالجمله هنا معا امان احدهما مرحلة الاطاعه والتحرز عن خلاف السلطنة
العليه چه بسيار واضح كه نتيجه مخالفة احكام سلطان فلك مكان خود
را بخير داشتن وكرفتار شكنجه ساختن است وچكونه ميشود علماى
با وفور عقل وحكمت واطلاع بر احكام كتاب وسنة اقدام بر چنين مهلكه
نمايند وشريفه لا تلقوا بايديكم الى التهلكه را نصب العين خود نفرمايند
قال الامام عليه افضل التحية والسلام يا معشر الشيعة لا تذلوا رقابكم
بمخالفة سلطانكم فان كان عادلا فاسئلوا الله بقائه وان كان جائرا
فاسئلوا الله اصلاحه فان صلاحكم في صلاح سلطانكم وان السلطان
العادل بمنزلة الوالد الرحيم فاحبوا له ما تحبون لانفسكم واكرهوا له
ما تكرهون لانفسكم وعن زين العابدين وسيد الساجدين عليه

عليه صلوات الله الى يوم الدين وحق السلطان ان تعلم انك جعلت له فتنة
وانه مبتلى فيك بما جعل الله له عليك من السلطان وان عليك ان لا تتعرض
لسخطه فتلقى بيدك الى التهلكه وتكون شريكا له فيما يأتيك من سوء بلى
ميشود بعض حكام عظام طريق بى اعتدالى بر رعيت را مى پيمايند وچون عده
ستم بر فقراء ايشان كه از ارازل معدودند وارد ميايد ناچار وا كر روى
اضطرار روى بعلماى ابرار كه امناى ملت وداعيان دولت اند مياورند
وانوالى امر بدستيارى وسائطى كه دارد باخفاء حال رعيت برداز دو
حقيقت امر را خدمت سلطان دونكار مشتبه سازد وانعام المر بيجاره
را بتهمت اندازد ثانيهما انه هل يكون فيما نقلناه من العبارة عن رسالة
جناب السيد خروجا عن ربقة الملة الحقه ام لا وقد عرفت انه لا اعتداد
بها كتبا وهي مع ذالك حكاية ورواية لا تصديق ودراية محتمله لما ذكرنا او جهنا
ها به فكيف يرضى الله سبحانه باهانة مثل جنابه الباذل عمره بل مهجته في
ترويج الشريعة المحمدية على مشرعها الاف سلام وتحية بمثل هذه العبارة
المجملة المبهمة المحكية مضافا الى وجوه اخر رافعة لهذه مسموعة منه لوا
بداها واظهرها ليس هذا مقام ذكرها وبالجمله جناب السيد باق على
ما كان عليه من جلالة القدر والمكان مستقيم على سبيل النجات والاتقاء و
بحكم ظاهر شريعت سيد الانس والجان صلى الله عليه واله والمرجو من الله

سبحانه

سبحانه ان يوفقه لمزيد القيام بنشر اثار الائمة الاطهار سلام الله عليهم
افضل التحية والثنا وتسئله ان يمن علينا بصالح الدعا هذا ما عندنا
والله العالم بحقايق الامور والواقف على ما هو المستور وحرر هذه الاحرف
اليسيرة بيده الجانية الفانية القصيرة افقر العباد واحوجهم الى رحمة ربه خادم
العلوم الدينيه والطريقة الحقة الجعفريه محمد تقى ابن محمد حسن عفى الله
عن جرائمهما يوم الاحد ع ع ب سنة ١٣٠٥
سواد اجوبه سركار شريعتمدار نايب الامام حجة الاسلام ظهير الاسلام والمسلمين
ودنير الفقهاء الكاملين الذي صدره صندوق الاسرار ونفسه مصباح
الانوار عمدة المحققين وزبدة المدققين العالم الاوحدي والفاضل
الالمعى اقاى اقا شيخ محمد تقى اليزدي دام فضله العالي مرقوم ومختوم
فرموده اند بسم الله الرحمن الرحيم رسالة جنابه مستطاب
خير الذاكرين وسلطان الواعظين اشرف السادات والحاج اقاى حاجى
سيد محمد حسن واعظ كاشانى را بايم خواندند اصل مطلب واساس
مقصد پرورش دادن لزوم شكر كذارى نعمت عظمى كه توافق سلطان
وعلما در طريقه مذهب وملت باشد مطلبى است صحيح وعمل كبار
علماء در عصر صفويه وما بعدها براين بوده كه از اخطار خطير سلطان كذشته
امنا وكاركذاران دولت را خواطرخواهى مينموده اند موافق مضمون

اخبار که در دست هست واحدی را رخصت نمیدادند که کاری کنند که ملال
بخواطر کارگذاران دولت برساند واینمعنی را مراقبت داشته اند واگر
یکنفر نااهلی که قابلیت نوکری نداشته در میان نوکرهای دولت پیدا
میشد که مزاجش بر تعدی بر رعیت بوده علما قلع وقمع او را بدیگران
از امنای دولت عرض میداشتند وخود بجز دعای قلع وقمع او در مظان
استجابت کاری نداشته اند وامنای دولت اگر میدیدند که از ذات
علما یکنفر بیوقوفی عملی از او ناشی میشد که موجب تغیر خواطر خطیر سلطان
یا یکی از امنای دولت بوده اصلاح میکرده اند وخواطر خطیر سلطان را از تغیر
بیرون میاورده اند که نعمت عظمای توافق از هر دو طرف بوده بناء علی ذالک
ما هم باید از این طریقه بیرون نرویم که پیشوایان دین بدستمان
داده اند وباینطریقه رفتار کنیم والبته که جناب اقای حاجی سید محمد حسن
اینطریقه را نصب العین خود کرده اند وپیش نهاد خود نموده اند واگر در
کلام ایشان در رساله شان در مقدمات اثبات این مطلب وتقریبات
ان مناقشه وارد اید داب ارباب تحصیل علما اغماض از ان است

سواد پنجه سرکار شریعتمدار

نایب الامام ملجأ الانام فخر المحققین وعمدة المدققین العارف الخبیر والناقد البصیر
العالم الربانی والفاضل الصمدانی اقای اقا ملا محمد لاهیجانی دام افضاله
مرقوم ومختوم فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی وفقنا المعرفة علی حسب عقولنا
العلیلة وهدانا الاقرار بانبیائه واولیائه علی قدر ادراکنا الکلیلة و
الصلوة والسلام علی جمیع الانبیاء والمرسلین سیما اخصهم واشرفهم
محمد خاتم النبیین المبعوث علی کافة الخلق اجمعین واله واصحابه الکرام
الطیبین الطاهرین واللعنة الدائمة علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم
ومنکری فضائلهم الی یوم الدین وبعد در این ایام که انشاء الله
بخیرش انجام باد رساله وجیزه در اداب معاشرت علما ابرار دوستان
ملت احمد مختار علیه واله صلوات الله ما تعاقب اللیل والنهار با سلاطین
کامکار ذو الاقتدار که ممالک بسط وگشاد وباسط بساط عدل وداد
اید هم الله تعالی بالنصر والامان وشید ارکان ملکهم بالعدل و
الاحسان ملاحظه شد وانرساله را بمواعظ حسنه نام نهاده وشرح داده
که در جواب تعلیقه شریعت طلیعه اقای حجة الاسلام نایب الامام المؤید
بالتایید الجلی والموفق بالتوفیق الازلی الحاج ملا علی من الله تعالی
علی علماء الاسلام بطول بقائه که در شفاعت یکی از علمای اعلام که در
اداب معاشرت ایشان با اولیاء دولت جاوید ایت ایرادی رفته بود
نگارش فرموده بودند مرتب ساخته وبتالیفان پرداخته ونسبت
انرساله را بجناب مستطاب شرایع نصاب السید السند المتحری الواعظ النا

سلطان الواعظین اقای حاجی سید محمد حسن معروف بکاشانی وفقه الله
تعالی لنشر الاخبار وبث الاثار رسیده اند ونظر بانکه از بعضی فقرات
مندرجه در انرساله استشمام رایحه تعریضی میشد که شاید وجوده
مسعودان عالم اوحد افاض الله شابیب فضله الی الابد از حلیه معاشرت
با اولیای دولت قوی ایت فی الجمله عاری باشد که در ملالی طاری
خاطر فیض مظاهرشان گشته گویا از جانب انعالم هم شید الله ارکان
وجوده بجوده ابواب اعتراضی بر بعضی کلمات ماخوذه در انرساله افتتاح
یافته که تطبیق پاره از ان با بعضی از عقاید عدلیه محتاج بتوجیه است
واز انجا که جناب سید سند پیوسته قولشان معتمد بوده همواره لوای
نشر اخبار واثار ال محمد علیهم الصلوة والسلام را افراشته وخزینه جود
شرایع خود را بجواهر زواهر علم وعمل انباشته داشته اند بجهة برائت
ساحت خود از این اعتراض عرض انرساله را بر علما دیگر که ذهنشان
در این مرحله مبری از شوب شبهه است فرض دانسته اند لیحق الحق و
یبطل الباطل من جمله نسخه از ان را بداعی العباد نیز داورده بودند که عبور
واعتبار را مطالعه نمودم واینک مؤدی خواطر فاتر را عرض مینمایم اما بسط
مقال که در وظایف معاشرت علما نسبت بسلاطین با قدرت وتمکین
داده بودند که تمام ماخوذ از کتاب وسنت وعقل وحکمت است تذکره صورتیکه

موسی ابن

موسی بن عمران علیه صلوات الله الملک المنان با انهمه اعجاز وبرهان
وتشیید ارکان نبوت واخوت مانند حضرت هارون علی نبینا وعلیه
الصلواة والسلام که خداوند ذو الجلال در مقام من وافضال منیر ما
سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا وبتایید فوق الغایه
التاییدات که ذات مقدس خود را بران دو پیغمبر بر حق ملحق ساخته
میفرماید اننی معکما اسمع واری وبا ان ایات بینات اداب رسالت
انها را با انکه نزد پادشاه دین تباه بود دستوری فرمود حیث
قال فاتیا فرعون انه طغی وقولا له قولا لینا ما راکه عوض عصای
موسی عصای عصیان در دست وبجای برادری چون هرون برادران
در صدد شکست کجا یارای انست که بدون بیان کرم وزبان نرم در
پیشگاه با فر وجاه اولیای دولت قوی شوکت وشاهنشاه جمجاه که بحمد الله
بتاییدات الهی وعسکر عالی الظفر دین پناهی مؤید ومنصور است مقاصد
خود را انجام دهیم وما رب خویش را بانجاح رسانیم سید اوصیا
وسرور اولیا که مظهر قدرت خدا جل وعلا بود از کلمات حکما نقل
میفرمایند ونیکو واضح است که همین حکایت عین امضا ولجازت است
بل هو کاثبات الشیئ به بینه وبرهان ذکر میفرمایند از گفتار حکماء
روزگار که سزاوار ولایق انست که امد شد مردم بسوی ابوابی چند

بوده باشد اولها بیت الله عز وجل لقضاء نسکه والقیام بحقه واداء
فرضه الثانی ابواب الملوك الذین طاعتهم متصلة بطاعة الله وحقهم
واجب ونفعهم عظیم وضرهم شدید باید نیکو نگریست که چگونه ابواب
ملوك را ثانی بیت الله الحرام فرموده وطاعت ایشان را متصل بطاعت
خداوند جل شانه نموده وقال سید الساجدین وامام الموحدین
علی بن الحسین زین العابدین علیه الصلوة والسلام وحدیث طویل
ویذکر فیه الحقوق الواجبة والمندوبة علی التفصیل واما حق سائسك
بالملك فان تطیعه ولا تعصیه الا فیما یسخط الله فانه لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق الی غیر ذلك من الاخبار الواردة فیهذا المضمار بلی در
رساله جناب سید الواعظین چیزیکه مطرح نظر تواند بود این عبارتست
که برشته تحریر کشیده چون این سلطنت مخصوصه حقه را نیابت از
حضرت حجة الله علی العالمین است ودر این عبارت شاید مداقه توان
کرد دفعا لهذه المداقة والاعتراض مینمایم که دو خبر مروی از سید
اوصیا صلوات الله وسلامه علیه است ولا تظنن بکلمة خرجت من احد
سوء وانت تجد لها فی الخیر محملا ومنشره بلکه ارباب جمیع ملل بل
جل اصحاب عقد وحل اینست که بر ظواهر الفاظ در مقام کشف عقاید
که حق غیر الهی بران معلق نیست با امکان توجیه آن الفاظ بنحو صواب ولو

کان

کان توجیها بعیدا ایراد نمیکنند ومداقه نمینمایند کما ادبنا علی علیه
الصلوة والسلام به فی الخبر المتقدم واز ممکنست که مراد جناب سلطان
الواعظین از این نیابت امضائیست که حضرت حجة الله اقتفاء الآثار آبائه
الطاهرین ولخبر الائمة الطیبین کما منا الیه الاشارة براطاعت ملوك و
سلاطین فرموده اند فکان السلطان نایب عنه فی نصب الطاعة له و
ثانیا بر فرض که عبارت را حمل بر ظاهر نمائیم وصواب نشماریم لیست المسئله
من الضروریات الدینیة التی لا یغتفر الخطاء فیها واین است اجمالی از آنچه
بنظر این بنده فانی محمد اردکانی میرسد والمرجو من الله جل شانه
ان یعصمنا من الزلل والخطا فی القول والعمل والمدعو من الاخوان الاغماض
عما بدی لهم فیما کتبت من النقص وعما یرد علیه من النقص والله خیر
حافظا وهو ارحم الراحمین سواد اخیر سرکار شریعتمدار
سید العلماء الاعلام فخر الفضلاء الکرام جامع المعقول والمنقول حاوی
الفروع والاصول المتصف بمکارم الاخلاق واشتهر فضله فی الآفاق
آقای آقا سید محمد حسین طباطبائی دام فضله العالی مرقوم ومختوم فرموده
بسم الله والحمد لله والصلوة والسلام علی رسوله وآله در این
اوقات فرخنده ساعات که سعادت مساعد وبخت معاضد است
بزیارت کتابی مستطاب که وفی کل لفظ منه روض من المنی وفی کل سطر

منه عقد من الدرر المنسوب الی السید العلام والبحر القمقام قدوة الانام
ناصر دین الله وناشر شریعت رسول الله افضل المتاخرین واکمل
المتبحرین سلطان الواعظین وبرهان الناصحین مولانا المؤتمن مولانا
الحاج سید محمد حسن لا زال مؤیدا ومنصورا فی جمیع الزمن مشرف
شد الحق رساله در آداب معاشرت وسلوك وطریقه علماء با سلاطین
وملوك بهتر از ان دیده نشده لله در قائله واینکه بعضی از فقرات
ومضامین حکمت آمیزش مطرح انظار شریفه از علماء اخیار کثر الله
امثالهم شده مثل اینفقره که فرموده چون این سلطنت مخصوصه
حقه را نیابت از حضرت حجة الله علی العالمین است نظری وتاملی
در ان نیست آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات الی اخر الایه
زیرا که توان گفت که مراد از نیابت سلطان حق نیابت در حفظ و
حراست بیضه اسلام وشریعت حضرت سید الانام علیه وآله الاف
التحیة والسلام است از شر کفر ونیابتی که علماء موصوفین بعدل
وانصاف ومکارم اوصاف ومصادیق فقره شریفه مخالفا لهواه
مطیعا لامر مولاه راست نیابت در نشر احکام وشریعت آن حضرتست
پس علما از حیثیت استنباط وترویج ونشر بمنزله علت موجده آن
وسلطان حق از حیثیت حفظ ونصر بمنزله علت مبقیه است مقرب

این مطلب

این مطلب اینکه عالم تکوین وعالم تشریع مساوق وتوامند چنانچه در
عالم تکوین را علت موجده ومبقیه هر دو لازمست عالم تشریع
نیز هر دو علت لازم است پس علماء موصوفین ناشر احکام سید المرسلین
هستند وسلاطین حقه حافظ وناصر دین مبین چنانچه بحمد الله در این
ایام از تاثیر اسم مبارك اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه عالم پناه
ظل اللهی که منزل از سماء امر الهی است ظاهر است خلد الله ملکه وفی
سلطانه وابقانا الله فی کنف حضرت ظله الذی یلیق ان یقال فی حقه خلیفة
ملك الآفاق سطوته والحق کان مبداه اینه سلکا بجوم حول نداه العالمون
کما تری الحجیج بیت الله معترکا اطار صاعقة من فضله فیها الی السماء لواء
الشرع قد سمکا وبالجمله خوب است همه امت جناب ختمی مآب بمضمون
آیه شریفه ولکم فی رسول الله اسوة حسنة تاسی بان حضرت نموده شعار خود
ساخته دایره اسلام را وسعت دهند ومردم را داخل در اسلام کنند
نه اینکه سعی کنند در وسعت دایره کفر واشخاصیرا که قولا وفعلا
مسلمانند داخل در دایره کفر کنند وبواسطه جزئی امریکه هزار وجه
صحیح را محتملست بمضمون ضع امر اخیك علی احسنه حمل بر صحت کنند عصمنا
الله من الخطاء والزلل وایدنا الله بالعلم والعمل وانا الاقل الاحقر
الداعی سید حسین الطباطبائی سواد اخیر سرکاران

شریعتمداران مقتدا الانام ملاذا الاسلام العالمان العاملان والفاضلان
الکاملان التقیان النقیان والمحققان المدققان الامینان علی الشرع
والموتمنان اقائی اقا شیخ محمد حسن والفاضل الالمعی اقائی اقا محمد تقی دام
فضلهما العالی مرقوم و مختوم فرموده اند بسم الله خیر الاسماء
رساله موسومه بمواعظ حسنه که جناب مستطاب مفاخر نصاب فخر السادات
الاجلاء رئیس الذاکرین سلطان الواعظین جناب خیر الحاج سعادت منهاج
اقائی حاجی سید محمد حسن واعظ کاشانی در جواب تعلیقه افتاب طلیعه
سرکار شریعتمدار خلایق افتخار اسمان وقار مقتدی الانام نایب
الامام حجة الاسلام اقای حاجی ملا علی دام افضاله العالی نوشته
بودند بدقت ملاحظه شد هرچند در بادی نظر بعضی از عبارات
موهم بعض امورات است ولی بعد از دقت تمام و تامل و تدبر تمام
استنباط میشود و منجلی و منکشف میگردد که غرضی در بین نبوده
بلکه مقصود اصلی تعظیم و تجلیل و توقیر اعلیحضرت قدر قدرت
پادشاه جمجاه اسلام پناه خلد الله ملکه و اولیائه و امناء دولت
قاهره و موعظه و نصیحت بعضی بوده و بلاشبهه غرض جناب اقا سید
جلیل القدر توهین شرع و امناء شرع مطاع لازم الاتباع نبوده
چنانچه مکرر در دار السلطنه اصفهان در مجالس و محافل و مساجد

بر سر منابر علی رؤس الاشهاد تعظیم و توقیر شرع متین و ترویج
دین مبین و احیاء مراسم ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
را از ایشان ملاحظه و مشاهده نموده‌ام شیوه مرضیه و طریقه مستحسنه
و خصال حمیده جناب اقای سید جلیل القدر بر تشیید دین بوده
و فعلا هم از ایشان کما فی السابق میدانم والله العالم بحقایق الامور
حرره القاصر محمد حسن ابن محمد باقر الاردکانی الیزدی اعلی الله
تعالی مقامه و رفعنی الجنان اعلامه سواد انچه سرکار
شریعتمدار ثقة الاسلام ملجا الانام عمدة العلماء العظام فخر الفقهاء
الکرام الذی صرف فی تحصیل العلوم عمره و احیی لکتب الفضائل لیله و
نهاره مدرس العلوم و محی الرسوم الحاج میرزا عبد الحسین المدرس
الیزدی حفظه الله تعالی مرقوم و مختوم فرموده اند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل الدنیا جنة لاعدائه
و سجنا و محنة لاولیائه والصلوة والسلام علی اشرف انبیائه و سید اهل
ارضه و سمائه و علی ابن عمه و وصیه و صاحب سره و علانیته و اکمل اوصیائه
و افضل اصفیائه علی ابن ابیطالب علیه السلام و علی اولاده الامجاد الذین هم
امناء الرحمن بهم یحبس الله العذاب عن اهل الارض و بهم یمسک السماء
ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم یمسک الجبال ان تمید بهم و بهم

یخرج النبات و بهم ینزل الغیث اللهم وفقنا باطاعتهم والسلوک بطریقتهم والفوز بمجنتهم
بحقهم و بحق ابائهم صلوات الله و سلامه علیهم الی یوم الدین و بعد فیقول
العبد الجانی المحتاج الی رحمة ربه الغنی الحاج میرزا عبد الحسین المدرس الیزدی
حشره الله تعالی مع اولیائه لما امرنی اجل الامراء حفظه الله تعالی من کل البلاء
بمحمد و عترته الاصفیاء ان انظر واطالع مکتوبا منسوبا الی شیخ الواعظین و
سید الذاکرین الحاج سید محمد حسن الکاشانی اصلا والاصفهانی مسکنا
فلم اجد بدا من ذا القراءته صحیحا ولیس فیه ما یوجب کفره و ارتداده بل دل
علی فضله واطلاعه ولکن وجد فیه بعض الکلمات المجمله الموهمة التی ما کان شان
هذا الفاضل التفوه بمثلها فنعم ما قال و من ذا الذی ترضی سجایاه کلها کفی المرء
نبلا ان تعد معایبه قال علی ابن الحسین علیه السلام الناس فی زماننا علی ست
طبقات اسد و ذئب و ثعلب و کلب و خنزیر و شاة فاما الاسد فملوک الدنیا
یحب ان یغلب ولا یغلب واما الذئب فتجارکم یذمون اذا اشتروا و یمدحون
اذا باعوا واما الثعلب فهولاء الذین یاکلون بادیانهم ولا یاکلون فی قلوبهم
ما یصفون بالسنتهم واما الکلب یهر علی الناس بلسانه و یکرهه الناس
من شر لسانه واما الخنزیر فهولا المخنثون واشباههم لا یدعون الی فاحشة
الا اجابوا واما الشاة فالذین یجز شعورهم و یوکل لحومهم و یکسر عظمهم فکیف
تصنع الشاة بین اسد و ذئب و ثعلب و کلب و خنزیر امام سجاد میفرماید

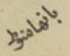
مردم در زمان ما بر شش طبقه میباشند شیر و گرگ و روباه و سگ
و خوک و گوسفند اما شیر پادشاهان دنیا میباشند که دوست میدارند
همیشه غالب باشند و مغلوب نباشند و اما گرگ پس تجار شما میباشند
که متاع خود را وقت فروختن مدح میکنند و مذمت میکنند متاع مردم را وقت
خریدن و اما روباه جماعتی میباشند که دین خود قرار میدهند وا اما
سگ جماعتی میباشند که میگزند مردم را بزبانهای خودشان و مکروه میدارند
مردم او را و کراهت دارند مردم او را از زبان بد ایشان و اما خوک ان
جماعتی میباشند که خوانده نمیشوند بسوی معصیتی مگر اینکه اجابت
میکنند و مرتکب میشوند ان معصیت را پس چکند گوسفند بیچاره میانه
شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک خلاصه غرض این است که بعد از
ملاحظه نوشته منسوبه بجناب مستطاب اقائی حاجی سید محمد حسن
کاشانی چیزیکه دلیل بر ارتداد ایشان باشد معلوم نشد از این گذشته
از اول ان نوشته چنان بر میاید که نقل قول کرده اند نه اینکه اعتقاد
خود را بتحریر در اورده باشند الحاصل قول و فعل مسلم باید حمل بر صحت
شود اذا ما المرء لم یحفظ ثلاثا فبعه ولو بکف من رماد وفاء
للصدیق و بذل مال و کتمان السر فی الفؤاد هذا ما خطر ببالی
مع ما بی تشتت البال و سوء الحال و تفرق الاحوال فی غایة العجالة و هو الموفق

سواد انچه بسرکار نایب الامام ملجأ الانام ظهیر الاسلام والمسلمین وافتخار العلماء
العاملین وزبدة الفضلاء الکاملین آقای آخوند ملا زین العابدین
دام افاضاته علی المؤمنین مرقوم ومختوم فرموده اند بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد واله اجمعین وعلی
اوصیائه وامنائه من الائمة الهادین المهدیین ما دامت السموات
والارضین و بعد چونکه در اینوقت مجموعه از مؤلفات جناب
مستطاب عمدة العارفین وزبدة الراسخین وخیر الذاکرین
وسلطان الواعظین افتخار الحاج الحاج آقای سید محمد حسن دام
ایام افاداته بنظر رسید که مخلص از جمله افادات وکلمات فیض
مشحون ومجمل از مفصل انچه را که برشته تحریر در آورده بودند
محتوی بر دو مطلب و مشتمل بر دو مقصد میبود یکی انکه حضرت
مالک الملک انتظام امر معاش و معاد زمره عباد را و بآسایش عرض
ومال اهل عالم را در کف عنایت سلاطین عدالت شعار و خواقین
معدلت آثار منوط ومربوط ساخته واینکه مثالها در تحصیل کمالات
ووصول بمراتب سعادات وکسب معارف وعلوم ونشر احکام بوجود
حضرت ظل الله وسعی ایشان در ترویج احکام امت سید المرسلین
موقوف میباشد ومطلب دیگر انکه سلطنت خاصه که میباشد

بعنایت

بنیابت حضرت حجة عجل الله فرجه میباشد واز قراریکه مذکور
میشود فرمایشات ایشان ذیشان خصوص کفته اخیری از ایشانرا
مورد بحث وقدح از ایشانرا نموده اند لهذا عرض میشود که مطلب
اول از ایشان کواهی میدهد برحقیت وصدق ان علاوه بر وجدان
وانچه دیده شده از مصنفات از علمای اخیار در دیباجهای کتب
مصنفه ایشان جمله از اخبار و برخی از آثار و بعضی از آیات که متضمن
میباشد بر اینکه صلاح مردم بصلاح سلطان واینکه استقامت
ناس نیست الا بشمشیر سلطان واینکه دعا حضرت ظل الله و دوام
دولت و پاس حرمت ایشان برکافه خلق لازم بعضی از بزرگان
کفته که اکر بدانم که یکدعای من مستجاب میکردد انرا در حق سلطان
میکنم که خداوند عالم ایشانرا باصلاح بیاورد تا نفع دعای من
عام باشد و بهمه کس برسد حقا که چنین است چه کونه چنین نباشد
وحال انکه تحصیل معارف وکسب علوم وتهذیب اخلاق وتدبیر
امر منزل وخانه وتربیت عیال واولاد موقوف بفراغ بال واطمینان
خاطر وانتظام احوال وبدون وجود سلطان احوال مردم مختل و
اوضاع ایشان پریشان واز هر طرفی فتنه بر میخیزد وازهر جائی محنتی
روی میدهد ودلها مرده وخواطرها افسرده از هر کوشه عائقی

سر بر میاورد و در هر کناری مانع پیدا میشود طالبین سعادت وکمال
در صحراها و بیابانها حیران و سرکردان وارباب علوم ودانش در زوایای
خفا وکمنامی منزوی نه ایشانرا ابر منزل کمال راهی ونه از برای شاهراه هدایت
راهنمائی واکاهی آثار عرصات علم وعمل مندرس وکهنه میشود و در و دیوار منازل
دانش وبینش تیره وتار میکردد پس انچه لابد است در تحصیل سعادت از جمعیت خاطر
وانتظام امر معاش که ضروری زندگانی میباشد بهم نمیرسد وازینجهة ندا بر
وارد است که پادشاه عادل شریکست در هر ثوابی و هر عبادتی که از هر رعیت صادر
میکردد وازینجهة بخطاب ظل اللهی سرافراز کردیدند تا امر معاش ومعاد
زمره عباد در انتظام وسلسله حیاتشانرا قوام بوده باشد قال الله تبارک
وتعالی وانزلنا الیکم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط وانزلنا الحدید فیه
باس شدید مفسرین نزول وانزال حدیدرا بانزال کتب وشرع مقرون ومنضم
فرموده اند عرض میکنم که چنانچه کسیرا فی الجمله تاملی باشد در انچه حقیر بسبیل
اجمال برشته تحریر در آورده بر او واضح وروشن میشود مراد جناب ایشان
ذیشان سلمه الله از فقره دویم واینکه اصلا دلالت قدحی نسبت بایشان
نمیباشد واینکه کلمه حقیرا کفته اند بجهة توضیح اینمطلب عرض میکنم که چونکه از جمله
فوائد امام ووجود حضرت حجة وحکمت نصب کردن خالق منان ائمه راشدین ورا
صلوات الله علیهم اجمعین یکی نشر شرایع سید المرسلین صلی الله علیه واله
وسلم وبیان حلال وحرام واحکام دینیه که نظام معاش ومعاد خلایق



بانها منوط وموقوفست میباشد ودیکری ترویج امورات دینیه الهیه
واعلاء کلمات الله در باداشتن کافه خلایق را بر عمل بر وفق انها وامر
بمعروف ونهی از منکر وداد رسی مظلومین واحقاق حق صاحبان حقوق
واستغاثه ملهوفین وداد رسی ایتام واراملل از ناس میباشد وپروانه
که چنانچه فایده اولیه بکمک عنایت علما وفقهاء ربانیین میباشد که بصفت
نیابتی حضرت حجت عجل الله فرجه موصوف میباشند ثمره وفائده دوم از وجود
مبارک ایشان سلام الله علیهم اجمعین در این اعصار بلکه در غالب اعصار
بوجود وجود حضرت ظل اللهی که مظهر قدرت وقهاریت حضرت حق جل
وعلا میباشد منوط وموقوف میباشد در غالب اعصار پیغمبران سلف
سلطنت ونبوت توأم وبکدیگر مربوط ومنتظم الاد در عهد میمون حضرت خاتم
المرسلین صلی الله علیه واله اجمعین که انجناب جامع بین هر دو فضیلت
وسعادت که بروز کرد در وجود مبارک انجناب صفت رأفت ورحمت و
قهاریت وقدرت حضرت حق جل وعلا که اذلة علی المؤمنین واعزة علی
الکافرین پس میکوئیم که اولا ظهور عبارت اخیره ایشان در نیابتی سلطنت
خاصه از حضرت حجت عجل الله ظهوره تامل معنای اخیری که حقیر بیان نمودم
اکر بیشتر نباشد کمتر نیست لا اقل من التساوی نمیدانم که فرار نمودن از
حمل نمودن بر معنای صحیح ورفتن بمعنای باطل وفاسد چه باعث سوای
غرض فاسد بلکه مستفاد از جمله اخبار وآثار روایات متضمنه لقولهم

عليهم السلام لا تظن بكلمة خرجت من فم اخيك شرا وانت تجد لها للخير محملا
واينكه بر هفتاد محمل چنانچه توانيد كه حمل نمائيد بنمائيد و بر شر حمل
نكنيد كلام مسلمي را كما في الاخبار واينكه عيوب مردم را تجسس نكنيد كما قال
تعالى ولا تجسسوا اينكه از اداب واخلاق حسنه و سنت سنيه نبويه مبعوثم
لاتمم مكارم الاخلاق وعلى خلق عظيم كما في الايات والاخبار اين بوده كه افعال
واقوال مسلم در آن مهما امكن باشد حمل شود نه بر وجه فاسد خصوص كلام كسى كه
عالم باخبار اهلبيت سلام الله عليهم اجمعين و شان و ديدن و داب
جناب ايشان ذبان ارشاد خلايق واصلاح حال و مواعظ و نصايح ايشان
در ظرف هفتاد سال كمتر يا زياد بقليلي بوده وحال انكه فرموده اند
در بعضى از اخبار كه عجب دارم از كسيكه وجوه كلام را ميداند چگونه دروغ
ميگويد يعنى هر گاه از شخص عالم عارف رباني كه در وسعت از فهم و خبر كه
از شرع و طريقه حقه دارد كلام كذب و دروغ و باطل سر نميزند كه اگر كلامى
ظاهرا نهم باطلي بنمودار باشد البته بر وجه صحيح متحمل مراد ايشان باشد
وكسيكه خبري از ايشان نداشته باشد البته بر طرق صحيحه بايد كه حمل نمايد
چو اگر شخص عارف كه مفري دارد داعي بر اينكه خصوص باطلش اراده نمايد
ندارد پس بايد كه بر فرض ظهور در معناي اولي باطل وحال انكه ظهور
در ان ممنوع و لو بمعونه سياق كلماته وملاحظه شخصيته كما قررنا كه
بر محمل صحيح كه از ان جمله ميباشد ما حققنا حمل كرده شود تا سيا بنية النبي

دو

وقد قال الله تبارك وتعالى في مدحه يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين ولا
ساله الصحه وحملا المقالة المسلم على الصحيح ولاسيما فيما يتعلق بحقوق الله
دون حقوق الناس كما في الاخبار هذا كله تمام الكلام في مقالته سلمه الله
من حيث جهة الصدور واما الكلام في مقالته من حيث الصدور دون
جهة الصدور فوجوه صلاحه مما لا يخفى على من له ادنى بصيرة وخبرة
وفى الخبران الكلام صدق وكذب واصلاح ومن المعلوم ايضا ضرورة
انجاه احتمال صدوره منه سلمه الله صلاحا لو سلمنا ظهور بطلانه تكذيب
الاخبار المأثوره عنهم عليهم السلام على خلاف الحق فتدبر بعين الانصاف
حتى تجده حقا انشاء الله تعالى هذا تمام ما سنح لى فى خاطري الفاتر
مع ضيق المجال والله الهادي الى سبيل الرشاد
سواد انچه سركار شريعتمدار خلايق افتخار نايب الامام قبلة الانام ملاذ الاسلام
الشيخ الامجد والفقيه المجد اقائى اقا شيخ احمد دام فضله العالى مرقوم
ومختوم فرموده اند بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الملهم للصواب المجازي
عباده على حسناتهم خير ثواب والصلوة والسلام على سيدنا ونبينا محمد اشرف
الاولين والاخرين وافضل الانبيا والمرسلين بلا ارتياب وعلى آله الطاهرين
واوصيائه المعصومين الذينهم على الخلايق وقادة اولى الالباب والمدينة
العلم ابواب بعد در عصر يوم اربعين رساله مؤلفه منسوبه الى الجناب
المستطاب السيد الجليل النبيل الفاضل الكامل المتبحر فى الاخبار والاثار

سلطان الواعظين فخر المحدثين الشريف المؤتمن الحاج اقائى حاجي سيد محمد حسن الكاشاني
اصلا الاصفهاني موطنا ادام الله ايام افاضاته و توفيقاته بنظر فاتر قاصر اين
مقصر رسيد وانچه فيه من البداية الى النهاية على الاستعجال ملحوظ گرديد
ها ؤم اقرؤا كتابيه بعين صافيه اگر چه بعد از ملاحظه پاره از عبارات موهمه
كه مطرح انظار شريفه وافكار لطيفه است در رساله مرقومه است لكن حاصل
مفاد اين رساله كما استفدناه افاده دو مطلب است اول بيان حجت بودن
فقهاء عظام والامقام از فرقه حقه اثنى عشريه در زمان غيبت واينكه
نشر احكام وتعيين حلال وحرام وترويج شريعت مقدسه حضرت سيد انام
منوط بوجود مسعود مبارك طبقه جليله علما اعلام كثر الله امثالهم ميباشد
واين مطلب من الواضحات والمسلمات المذهبيه ومفروغ عنه است كه فى
زمان الغيبة الولايه لعارف الاحكام بالكفايه كه على الدوام حامي اسلام
ومصدر احكام وملجأ انام طبقه بعد طبقه شكر الله مساعيهم بوده اند
در ترويج شريعت غرا وملت بيضا بتاييد وارشاد اين بزرگواران بوده
و تا زمان غيبت است خواهد بود دوم در شرح سلوك سلسله جليله
علماء اعلام با اعليحضرت قدر ايات فلك رفعات سلاطين عظام و
ملوك والامقام از فرقه حقه مرقومه در اينمقام مقدمه لهذا المرام اين
عبارت مرقوم شده است كه اين سلطنت خاصه نيابت از حضرت اقدس
حجت صلوات الله وسلامه عليه وعجل الله ظهوره وفرجه است عمده

عبارت

عبارت منظوره فيها در رساله مرقومه همين است چون لضيق الوقت وقلة
البضاعه وكثرة الوضاعه مجال در تطويل كلام ومقال نيست بقدر الحاجه
واقتضاء الضرورة بقدر الوسع والطاقه عرض مينمايد كه هذه العبارة وان
كانت فى بادى النظر يظهر فيها الحذر لكن بعد از تعمق نظر در فقرات سابقه
ولاحقه آن كه قرائن مقاليه است واز مجموع ظاهر ميشود كه وضع اين رساله
در خصوص بيان لزوم تعظيم وتجليل ملوك وسلاطين واين طريقه ديدن
علماء اسلام در زمان غيبت عصرا بعد عصر بوده است مستفاد ميشود كه
مراد از اين كلام اين است كه حفظ بيضه اسلام در زمان غيبت كبرى منوط
بسلاطين عظام است كه حفظ فرمايند اسلام را از شر تغلب مخالفين و كفار
باينمعنى كه بيد ولتهم و شوكتهم وسطوتهم اينمقام را نگاهدارند وحامي دين
مبين وناصر شريعت حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه واله ميباشند
ومن هذه الجهة يؤيدون بتاييداتهم عليهم السلام ومن الجهة المرقومة
وتقويتهم للشريعة وترويجهم لعلماء الملة الحقة الاثنى عشريه وعدالتهم بين
الناس ممدوحون كما قال رسول الله صلعم ولدت فى زمن السلطان العادل
فان فى الحديث الشريف دلالة على المدح من جهة العدالة وفى خبر اخر
عدل ساعة خير من عبادت سنة والحاصل ان ما يظهر بمعونة القرائن المقاليه
بل الحاليه فى هذا المقام ان مراده من الكلام المذكور ليس اثبات الولاية
والنيابة فى السلطنة حتى ينظر فى الاختلال بالبال و يوجب الوبال بلكه

بمعونه قرائن مذکوره ظاهر اهمانست که مرقوم شد با اینکه کلام متکلم مسلم
با امکان حمل آن بر معانی صحیحه و مبانی محکمه و وجوه وجیهه لازم است
که بر محامل صحیحه حمل شود چنانچه اخبار معتبره از آل اطهار علیهم صلوات الله
رسیده است منها فی الکافی عن امیر المومنین ع ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما
یقلبک عنه ولا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوء وانت تجد لها فی الخیر محملا
نهایت امر اینست که فقره عبارت از متشابهات باشد و واضح است که رفع
ودفع متشابهات بمحکمات خواهد شد بلی بعد از آنکه کلام متکلم بر حسب
قواعد ممکن نباشد حمل آن بر معانی صحیح ماخوذ بظاهر آن شود در اینمقام بنظر
فاتر امکان حملت بر مفهوم صحیح فیلزم الحمل علیه هذا ما فهمنا واختلج *
بالبال فی تصحیح هذا المقال والله العالم بحقایق الحال ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب حرره الاحقر
فی الحادی والعشرین من شهر صفر المظفر من السنة الخامسة من المائة الرابعة
من الالف الثانی من الهجرة المصطفویة علی هاجرها الف الف صلوات وسلام وتحیة

سواد اینجناب شریعتماب قدوة الانام

مرجع الاحکام العالم العامل والفاضل الکامل بجمع المفاخر والمکارم اقای اخوند
ملا ابو القاسم دام فضله مرقوم و مختوم داشته اند   بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الانبیا والمرسلین وعلی اله الذین هم
حجج الله فی الارضین وبعد رساله موسومه بمواعظ حسنه در جواب تعلیقه

شریعت طلیعه اقای حجة الاسلام نایب الامام متع الله المسلمین بطول بقائه
للسید السند والحبر المعتمد الفاضل الکامل السالک مسالک الدین المبین البالغ
لاقصی مراتب الصدق والیقین المشید للطریقة المستقیمة من ال طه ویس
المروج الشریعة خاتم الانبیا والمرسلین صلوات الله علیهم اجمعین اعنی جناب
مستطاب سلطان الواعظین اقای حاج سید محمد حسن ادام الله ایام افاضاته
ملحوظ نظر فاتر قاصر احقر عباد گردید من البدایة الی النهایه وجدتها کنزا مخفیا
من اجناس جواهر النصایح وانواع ذخایر المواعظ فی تدبیر امور المعاش
الدنیویه وتحصیل المثوبات الاخرویه لعموم العباد حسب ما دل علیه قوله تعالی
ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة منبئه عن مراتب التشکر من جهة
الاخوة والتوامیة والاتحاد بین سلسلة السلاطین الکرام والعلماء العظام
ادام الله ظلالهما علی رؤس الانام فی زمان الغیبة فبهذه الاعتصام والا[illegible]
فی الطریقة الحقة مملوء من انواع التعظیم والتکریم لهاتین السلسلتین الجلیلتین
باقصی الغایة ونهایة الفصاحة وکمال البلاغة حاکیة عن اقسام الحکمة العملیة
من تدبیر المنزل وتهذیب الاخلاق والسیاسة المدنیه فی اداب المعاشرة والسلوک
بین السلسلتین العلیتین مصونة عما یوجب شوایب الریب والارتیاب لیس
فیما ذکره ادام الله افاضاته مجال للتامل والتوقف الا انه قال فی اثنائها
چون این سلطنت مخصوصه وحقه و نیابت انحضرت حجة الله علی العالمین
است وعلماء ملت که هم نایب انحضرت خلاصه آل طه و یس اند با یکدیگر

و متحد بوده باشد که سنشد عضدک باخیک فانه ربما ینافی بعض
القاصرین من العلما فبهذه العبارة بان النیابة الخاصة لیست للسلاطین ابدا
فاوردها اورد ولم یدر ان الخصوصیة والحقیة اللتین جعلهما وصفین للسلطنة
غیر الخصوصیة والحقیة اللتین کانتا وصفین للنیابة وبینهما بون بعید فان
المعنی ان هذه السلسلة الجلیلة الخاصة التی طریقتهم الاثنی عشریة الحقة مؤیدون
بتایید حجة الله علی العالمین ارواحنا له الفداء زمان الغیبة فی حفظ بیضة
الاسلام ونفوس الناس واموالهم کما ان العلماء فی هذا الزمان مؤیدون و
منصوبون لتبلیغ الاحکام الاصولیه والفروعیة والسنن الشرعیة الی العباد
وهذا المعنی للنیابة هو المصرح به فی ذیل کلامه ولنعم ما قال المولوی
مردم اندر حسرت فهم درست   ومما دل علی ان السلاطین منصوبون من
جانب الله تعالی قوله تعالی بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید مضافا
الی القاعدة المسلمة بین المسلمین من حمل افعالهم واقوالهم متی امکن علی الصحة
کما یستفاد من الاخبار المستفیضه الواردة من اهل العصمة فی هذا الباب
وفی ان الحدود تدرء بالشبهات منها ما فی الکافی عن امیر المؤمنین ع ضع
امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک عنه ولا تظنن بکلمة خرجت من
اخیک سوء وانت تجد لها من الخیر سبیلا هذا کله واضح غایة الامر انه حین کتب
هذه الرسالة غفل عن قوله کلم الناس علی قدر عقولهم نعوذ بالله من شرور
انفسنا وسیئات اعمالنا کتبه العبد الفانی ابو القاسم الاردستانی

فی سابع وعشرین صفر المظفر سنه ۱۳۰۵   سواد اینجناب سرکار شریعتمدار
خلایق افتخار حاوی الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول نایب الامام
حجة الاسلام سید العلماء الاعلام والفقهاء الکرام المحقق الحکیم اقای اقا حاجی
میرزا ابراهیم سبزواری مد ظله العالی است که مرقوم و مختوم فرموده اند
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین محمد واله
الطاهرین وبعد فقد قال الله تبارک وتعالی جل شانه واذ قال ربک
للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة الی اخر الایة بیان طلب الملائکة السر والحکمة
فی جعل ادم الارضی خلیفة مع عدم المناسبة والمشابهة ولا بد ان یکون
الخلیفة ناشیا عن ذی الخلیفة واثره فی الخلافة والاثر یشابه صفة المؤثر
وثبتوا السر والحکمة بانا نسبح ونقدس لک فاجابهم الله جل جلاله بان
ادم متعلم الاسماء تعلم شهود ولهذا صار ادم خلیفتی بقوله جل شانه وعلم
ادم الاسماء کلها والاسم ما ینبئ عن المسمی ولا یکون ادم ابو البشر علی نبینا
وعلیه السلام اسما الا ان یکون منبئا عن المسمی والانباء لا یکون الا ان یکون
جامعا للصفات الکمالیة الثابتة للحق عز اسمه بذاته ولادم بتعلیمه جل
جلاله ولذا صار خلیفة الله فی الارض وبعد ذلک صدقوا وقبلوا
وتعلیم الله تعالی الاسماء المؤکدة بلفظ الکل صار سبب خلافته علی نحو الاتم
لعموم الاسماء واطلاقها وصار ادم علی نبینا واله علیه السلام خلیفة مطلقة
وایضا قال عز قائله وجل جلاله یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم

بين الناس بالحق بيان نقول ان داود عليه السلام ما كان خليفة الله على الاطلاق
بل كان خليفة الله في العدل والعادل بالخصوص من التفريع فح نقول ان المتعلم
باسماء الله كلها خليفة على الاطلاق من حيث تعلمه بتمام الاسماء ولو كان التعلم
باسم واحد على نحو الكمال فهو خليفة من حيث هذا الاسم والحيث التقييدي
محقق الموضوع ومكثر الموضوع كما انه افتخر فخر الكائنات بقوله صلى الله عليه واله
وسلم اني بعثت في زمن الملك العادل ولا ريب ان كسرى كان سلطانا عادلا فح
لو قلنا ان انوشيروان خليفة في اسم العدل والعادل لمطابقة الامر المسمى والاسماء التي
تنزل من السماء لكان كلاما صادقا وحسنا بتحقيق وتدقيق والسلطان لو كان
عدلا وعادلا وليس في سلطنته جور وميل يصح ان يقال انه مظهر العدل و
متعلم باسم العدل ولذا قيل پادشاه مظهر شاه حق عارفان مرات كمال حق
فاذا اعتقد السالك وتيقن العارف في موضوع وموضع انه متعلم باسم من
اسماء الله وهو العدل والعدالة وقال هو خليفة الله من هذه الحيثية لكونه
مظهر الاسم العادل فلا حرج ولا اثم عليه وان كان مخطئا في الاعتقاد فح جناب
المستطاب سيد الواعظين اعني الحاج سيد حسن الواعظ الكاشي الاصل والاصفهاني
المسكن الذي هو نقاد الاخبار وسالك طريقة الائمة الابرار في علمه وعمله اعتقد انا
ان سلطان زماننا وظل الله في ارضه خلد الله ملكه وسلطانه متعلم باسم العدل
والعادل انشاء الله كما هو الظاهر ولا بعد في هذا الاعتقاد وكتب وقال ان اسم
العدل والعدالة ظاهر وواضح في وجود المسعود المبارك ومن هذا الوجه كالسلطان

الحري

الكسروي العادل في اسم العدل الذي افتخر رسول الله صلى الله عليه
واله بانه كان تولده في زمانه وقال ان هذا السلطان ادام الله دولته
مظهر لاسم العدل وهو خليفة الله من هذه الجهة والحيثية لكان كلاما
صحيحا ولا ذم عليه اصلا ومن هذا الباب اطلاق خليفة الامام ونائبه
بالاعتبار الذي ذكرناه فان له معنى صحيحا كما عرفته مما بيناه ويجب حمل
اقوال المسلم وافعاله على الصحة ومن ذم السيد في هذه العقيدة لكان
ظالما للسيد وجاهلا بحقه وقدره كما ان جناب العالم العامل حجة الاسلام
جناب حاجي حفظه الله تعالى مدح السيد وقوله حجة وجناب السيد يجب
ان يكون محترما ادام الله توفيقاته اللهم طول دولة السلطان العادل
والخاقان الباذل ومد عمره وشوكته وخلد ملكه وانصره واعنه واحفظه
من جميع السوانح والحدثان بحق محمد واله الكرام خاتمة من شواهد المرام
وهو تعلق الاحكام الواقعية بالموضوعات الاعتقادية ان الصايم حال اعتقاد
ان الخبر المروي صدق اذا اخبر وكان في الواقع كذب باصح صومه لان الجهل
عذر في الموضوعات وما حجب علمه عن العباد موضوع عنهم فعلم هذا
لما اعتقد جناب السيد السند ان اسم العدل ظاهر في الوجود المسعود
المبارك واخبر بما اخبر فهو محق في المسئلة والاعتقاد ومن لم يكن معتقدا
فليس له ذم السيد اللهم الا ان يقال ان جناب السيد سلمه الله اخبر
بخلاف معتقده وهذا مناف لقول الامام الهمام ومولى الانام عليه السلام

ضع امر اخيك على احسنه ومع تسليم انه اخبر بخلاف معتقده للملق ونحوه فلا
يوجب ذالك الكفر العياذ بالله والسلام على من اتبع الهدى ورحمة الله
وبركاته هذا ما ذكرت وعرفت من الحق وما تاملت في تحقيق الحق من الله نعم
سواد اخير سركار شريعتمدار خلايق اقتدار نايب الامام حجة الاسلام زبدة العلماء
العاملين ونخبة الفضلاء الكاملين العالم الرباني والفاضل الصمداني المحقق العلم
اقائي شيخ عبد الرحيم خراساني دام فضله العالي مرقوم ومختوم فرموده اند
مخفي نماناد در باب نوشتجات وجزو يكه جناب مستطاب
حاجي سيد حسن كاشاني دام توفيقه نوشته اند چندي قبل براين جناب نوري
مكرم حاجي شيخ محمد حسن زيد عمره از نجف اشرف صورتي ازبراي اين خادم
شريعت مطهره وداعي دوام دولت ابد مدت قاهره فرستاده بودند بدقت
تام وتمام ملاحظه شد در عذوبت بيان وطلاقت لسان وتنظيم وترتيب
كلام اوحدي عصر خود است واز فرسان يراعه وركبان براعة قصب السبق
فصاحت را از مضمار وميدان بلاغت ربوده وچون تبعيت اثار واحكام دين
مبين حضرت سيد المرسلين واجب ولازم است واين موقوف است بر وجود
وعاظ ومذكرين تا انكه ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة
وجود نوع امثال ايشان لازم است ودر اينكه دولت اسلام پناه وملت
بيضا معني متحد ومرتضع من ثدي واحد هستند محل ريب وتامل نيست
واظهر من الشمس وابين من الامس است كه هريك مايه قوام ديكري وبقاء هر دو

خلفا عن سلف

خلفا عن سلف بر دعاكوئي وثناجوئي سلطان اسلام عصر خود بوده الى زماننا
هذا كردعاى تخليد دولت جاويد مدت عليه عاليه قاهره بر همه كس
لازم ومتحتم است ولي چون ارتباط واتحاد معنوي دولت وملت بر نهج
مطلبي است كه جاي شرح وبسط نيست نبايد تاديه وتعبير پاره از بيانات
والفاظ موهم نمود كه منشاء بعضى از كلمات شود داعي پس از ملاحظه نمودن
ان جزو جز قصور در تاديه مطلب چيزي ديكر بنظر نيامد ودر بلي چيزي كه
موهم بود نسبت خلافت ونيابت بسلطان عصر بود لكن بعد از انكه قراين
داخله وخارجه موجود است براينكه مراد خلافت مصطلحه نبوده است نظر
باخبار كثيره از شارع مقدس مامور ديم كه فعل وقول مسلم را حمل بر وجه
صحيح نمائيم واين كلمه منسوبه بجناب حاجي سيد حسن را ازبراي او محمل
صحيح قرار بدهيم بناء على هذا ان بيانات مندرجه در ان جزو موجب
تفسيق وتكفير ايشان نخواهد بود نعوذ بالله من شر الاول وخبث الثاني
ومع ذالك كله بعد از ملاحظه نمودن سواد دستخط مبارك اعلى حضرت
اقدس شهرياري خلد الله ملكه واصلاح عمل جناب حاجي سيد حسن
ومورد رافت وعنايت ومرحمت ملوكانه واقع شدن جناب ايشان
كمال شكركذاري از نعمت مرحمت وعطوفت اعلحضرت اقدس همايوني
ابد الله ملكه وشوكته براي قاطبه سلسله جليله علما حاصل است كه بتاييد
وتخليد ظل رحمت حضرت ظل الله را از دركاه حضرت احديت مسئلت نمايند

که پیوسته در مهد امن وامان در کمال اسودگی و رفاه مشغول دعای دولت
جاوید مدت بوده باشند تا انکه کر الليالی ومر الدهور کان ناصر الدين
الله کما سمی به اللهم انصر من نصره واخذل من خذله بحق محمد واله الطيبين
استجب دعانا و يرحم الله عبداً قال امينا   محل خاتم سرکار حجة الاسلام
صورت انچه سرکار نایب الامام حجة الاسلام
فخر العلماء الاعلام الشيخ الامجد والفاضل الممجد اقای اقا میرزا احمد خوانساری
دام ظله العالی مرقوم ومختوم فرموده اند   بسم الله والحمد لله ولا
حول ولا قوة الا بالله مخفی نماناد که مضامین مندرجه در یک جزو که جناب
عماد الواعظین واستاد الراشدین والمرشدین السید الجلیل الجمیل النبیل
المؤتمن الحاج سید حسن زاده الله تعالی رشداً وارشاداً وهدایة واهداً
درج نموده وتحریر فرموده من البدو الی الختم ملحوظ شد الحق مشتمل است
بر مواعظ حسنه وبیانات رشیقه وکلمات رائقه وفی الحقیقه دستور العمل
نیکی است در عالم تعیش وتمدن وعامل بان مصون از زیان وخسران است
ودر اندرجات کلمه مضلانه ملحوظ نشد که موجب تفسیق فضلاً عن التکفیر
بشود وحاشا عن الاول فکیف عن الثانی بلی در اندرجات نسبت نیابت
عن طرف حجة الله علی العالمین الی السلطان بوده ولی معلوم است که این
تعبیر صرف تمجید است که مکارم اخلاق سلطانی همچنین است که الله کانه نائماً
عن طرف الحجة نه ان اذن خاص که معهود بین علماء است یا از قبیل نسبت

خلیفه

خلیفه بودن امر بمعروف وناهی از منکر است من الله تعالی ومن رسوله
چنانچه در مجمع البیان که از تفاسیر معتبره است ومصنف او از اعاظم افاضل
علمای امامیه رضوان الله علیهم است از حضرت پیغمبر ص در مقام تفسیر ایه
ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر
واولئك هم المفلحون روایت فرموده که انه قال من امر بالمعروف ونهی عن
المنکر فهو خلیفة الله فی ارضه وخلیفة رسوله وخلیفة کتابه ومعلوم کالشمس
فی رابعة النهار است که قوام امر بمعروف ونهی از منکر موقوف بوجود سلطنة
عظمی وخلافت کبری وقدرت کامله است که بدون ان با این نفوس طاغیه
تحقق نگیرد وبحصول نرسد بلکه مسلم وبدیهی است واشکار است که شخص
اعلیحضرت اقدس ظل اللهی ابد الله تعالی اطناب خیام دولته بنفس نفیس
وبوجود شخص مهر نمود خود امر بمعروف وناهی از منکرند وهر معروفی عنده
محبوب وهر منکری عنده مبغوض ومکروه چنانچه مشاهد ومحسوس است
که اصحاب عصیان وطغیان ومرتکبین کبایر ومناکر در زمان سلطنت جاوید
مدتش مخذول ومنکوب وهر صالح وعابد ومتقی خدمت مهر طلعتش
عزیز ومحبوب پس بنابر این حدیث نبوی صحیح است نسبت خلافة عن الله و
عن الرسول الی شخصه الاقدس الاشرف الاعلی لا زال ناصر الدین الله
تعالی کما سمی به ومنصوراً بنصرته ومثل او است نسبت نیابة حرفا بالحرف عن امام
در این مقام شرحی وبسطی دهم ولی ضیق مجال وتشویش بال مانع بود مقصود

اصلی کلیة این بود که مثل این جناب سید سند معتمد را که در فن حدیث
وموعظه اوحدی عصر خود است وهمواره در مقام ارشاد وهدایة عباد الله
تعالی وذکر فضایل ومناقب ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین چنین کلمه
که محامل صحیح دارد نباید که نسبت سوء وبدی باو داد یا ظن سوئی در حق
او برد بلکه افتخار بوجود امثال ایشان ونعمت وجودش را بزرگ شمرد وشکر
خلاق عالم را کرد وبر جمیع مسلمین ومؤمنین است که او لا صحت وسلامتی ذات
مهر صفات اعلیحضرت اقدس ظل الهی شاهنشاه اسلام پناه وبقاء دوام دولت
ابد مدت خلد الله ملکه را از درگاه حضرت الله جلت الائه وعظمت نعمائه وبقای
دولت درخواست دارند وثانیاً نعمت وجود فایض الجود علمای عظام وفقهای
فخام که حافظ احکام الهی وعامل دین نبوی علیه وخلفائه واوصیائه الهادین
المهدیین الاف التحیة والسلام میباشند والحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا
وفقنا الله وایاه وجمیع عباده للطاعة والانقیاد
سواد انچه سرکار شریعتمدار خلایق افتخار نایب الامام ملاذ المسلمین والاسلام عمدة
العلماء الاعلام وزبدة الفقهاء الکرام علامة العصر وفرید الدهر عمدة المحققین
وزبدة المجتهدین اقای حاجی میرزا فخر الدین دام فضله علی کافة المؤمنین مرقوم
ومختوم فرموده اند   بسم الله خیر الاسماء ما کتب فی هذا الجواب مقرون
بالصواب وازید علی ذالك ان من شان العالم المتقی ان یلاحظ امرین فی کل
ما یرد علیه احدهما ان لا یحکم بشیئ الا بعد التامل التام فان مفاسد قلة

التامل

التامل مما یضیق عن الاحاطة به نطاق البیان والعالم لا یحکم بشیئ الا عن حجة و
برهان والثانی ان لا یکون فیما یحکم به تابعاً للهوی فانه تنافی التقوی وانما
یتقبل الله من المتقین وانی قد تصفحت الرسالة المنسوبة الی السید الجلیل فلم اظفر
فیها علی سوء عقیدة او فساد مذهب بل تعجبت ممن نسب الیه ما نسب علی انی
اعرفه موصوفا بکمال الفضایل والفواضل موسوما بالمفاخر والماثر ولم یعهد
منه سلمه الله الا ارشاد الانام وهدایتهم الی اتباع دین الاسلام والجد والاجتهاد
فی ترویج الشریعة والدین والبکاء والابکاء فی مصیبة سبط سید المرسلین
علیه وعلیهم صلواة الله رب العالمین هدانا الله من الزلل وعصمنا الله من
الخطاء والخطل حرره الخاطی   جوابیت که جناب مستطاب شریعتمدار
قبلة الانام ثقة الاسلام مرجع الاحکام ملاذ الخواص والعوام عمدة المحققین و
زبدة المدققین واحد الاحاد وبقیة الامجاد العالم العامل والفاضل الکامل
مجمع المفاخر والمکارم سنام المجتهدین الاعاظم اقای حاجی میرزا ابو القاسم
نراقی زید ظله العالی مرقوم فرموده اند   بسم الله الرحمن الرحیم
انچه مقتضای فتوای علماً است اگر مدرک ان معلوم نباشد باید تعبداً
قبول نمود ولی اگر مدرک فتوی معین باشد متابعت وقبول ان لازم نیست
مگر بر مقلدین بلکه اگر خطای در ان فتوی ظاهر شود بر مقلد هم اتباع جایز
نیست بلکه در این صورت بمقتضای اخبار وجوب نصیحت مؤمنین بر کافه
علماً کفایة دور نیست وجوب اگاه کردن او از خطای در ان فتوی تا از خطر

وقوع در تهلکه این شود چه بینی فتاواست که اتباع ان جز غوایت وضلالت
حاصلی ندارد و هیچ صواب جز بلیه از هدایت منحرفینا از طریق استقامت نیست
چنانچه صریح صحیح فضیل ابن یسار است از حضرت باقر ع و صحیح حمران بن اعین از حضرت
صادق علیه السلام که فرمودند تاویل اعظم این کریمه و من احیاها فکانما احیا
الناس جمیعا انست که برادر دینی خود را از مشرع ضلالت بمنهج هدایت دلالت
کند و از ین قبیل است این مورد که شما ازان سئوال نموده این چه هیچ خطری
خطیرتر از تکفیر مومن نیست خصوص مثل جناب مستطاب فخر الواعظین صدر الذاکرین
جناب اقای حاجی سید محمد حسن واعظ متع الله الاسلام والمسلمین بطول
بقائه که تمام ایام عمر شریف خویشرا بنشر اخبار و ذکر اثار اهلبیت اطهار سلام الله
علیهم مصروف و اوقات خود را باینکار موقوف داشته و انی از ذکر فضائل
اهل بیت رسالت کسالت پیدا نکرده و از بکا و ابکاء بر خامس ال عبا ارواح العالمین
له الفداء ملالت بهم نرسانیده و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر ع وارد است
انه قال قال رسول الله ص من حفظ علی امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی امر
دینهم بعثه الله عز وجل یوم القیامه فقیها عالما و شبهه نیست در اینکه این
سید جلیل لازم التجلیل مصداق این حدیث شریف است زیرا که علی در قول
حضرت علی امتی ظاهرا بمعنی لام است و امتی اسم جمع مضاف است و مفید عموم
پس معنی و مورد حدیث کسیست که مقصودش از حفظ اربعین اخباری باشد
که منفعت ان نسبت بتمام امت عموم داشته باشد و چه بسیار اشخاصی که بسو

اعمال

اعمال و قبح خصال مستحق دوزخ بوده ببرکت انفاس او از استحقاق نار بیرون
امده شایسته دخول جنات تجری من تحتها الانهار شده اند و چه قلبها که بنار
و عصیان نار دوزخ دار البوار سزاوار بوده بجواهر نصایح ابرار و محل تجلی انوار
کردیده اند با اینحال اگر برای او عثره یا لغزشی پیدا شود بر همه کس لازم است
از و دستگیری نمایند و از خطرات برهانند نه اینکه در اتان فتنه برای او سعی
بلیغ نمایند و در نزد ارباب شوکت و اقتدار بزخرف قول و تمویه کلام سعایت کنند
و اما اینکه جماعتی از علما نسبت سوء عقیده بجناب ایشان داده اند بجهه مضامینی
که در جواب رقیمه کریمه جناب شریعتمدار رفائد التدین فخر الاسلام والمسلمین اقای حاجی
دام افضاله العالی معروض داشته اند حقیر انچه تامل در این رساله کردم و سراپای
بدقت ملاحظه نمودم راه خیال انها را ندانستم چرا که این رساله هیچ جهه باین
نسبتها دلالت ندارد زیرا که جناب معزی الیه در رقیمه شریفه خود جناب ایشان را
خدمت بندکان حضرت اجل اسعد اعظم والا دامت معدلته العالی واسطه نموده
اند در استخلاص بعضی علما ایشان جواب نوشته اند که مطالب را عرض کردیم
چنین و چنان فرمودند خیلی عجیب است که اینمطلب را دلیل سوء اعتقاد او کرده
علاوه بر این انکلمات که روایت از بندکان حضرت والا کرده هم مشحون از حکمت
و مقرون بموعظه حسنه است زیرا که تمام ان منحل بدو امر است یکی مدح سلطان
عصر انار الله برهانه دوم نصیحت بعضی علما دین در طریقه معاشرت و سلوک
با سلاطین و هریک از این دو اسباب مدحست نه دلیل قدح زیرا که مطلب

امری نیست که در این رساله تازه اختراع شده باشد بلکه مصنفات غالب علما
افتتاح بمدح و ثنای سلطان است و همین مقتضای دینداریست چرا که حفظ
بیضه اسلام منوطست ببقای ذات اقدس همایون شهریاری پس بر هر فردی
از افراد مسلمین دعای اینوجود مبارک لازم و متحتم است پس اینمدح برای ما
کجا قادحست و اما مطلب دوم پس ان بمناقب اقربست از ان بمثالب زیرا که اگر
طریقه معاشرت و سلوک با ملوک و ابناء ملوک را دانند و جاهلین بان کاهانند چه
احتیاط کرده نموده چه خطای در ان بوده و اینکه در حق ائمه علیهم السلام در اخبار
انحضرت سید رسل ص وارد است که تعلموا منهم ولا تعلموهم این اختصاص بخود معصومین
علیهم السلام دارد و انچه نواب عامه انها با انها شریک نیند وجوب تعلم در احکام فرعیه
است که فرمودند الراد علیهم کالراد علینا والراد علینا فی حد الشرک بالله نه
امور خارجه و اگر موردی بگوئید در طی کلمات ایشان انست که این سلطنت به
نیابت انحضرت حجة الله علی العالمین است و اینکلمه خلاف ظاهر مذهب حقه
اثنا عشریه است اولا مادام که برای کلام برادر مؤمن محمل خیری میتوان یافت
نباید ظن بد باو برد و بر محمل خیر باید حمل کرد چنانچه صریح روایت حسین بن
المختار است از حضرت صادق علیه السلام ثانیا در اینکلام جز محمل خیر بعید است چه
این مرحله بی واضحست که تمام ریاسات و سیاسات اصالة حق امام علیه السلام است
و هر که در امری از ان امور تصرفی نماید یا بعنوان غصبست یا نیابت و کرامت را
که این سلطنت عظمی و خلافت کبری را جز از در نیابت بدانند بالجمله کاش

بنحو

نبوت این نسبتها بغیر این رساله حواله میشد و دلیل ضلالت را بر امری مجهول
موکول مینمودند تا اتباع ان بر غافلین دشوار نباشد و ان مؤاخذه خداوند
قهار اسودکی حاصل اید اعاذنا الله من وساوس الشیطان و هواجس النفس
و متابعة الهوی و رافقه من یسلک سبیل الردی و انیز جمله چندان عجب نیست که
در اجتهاد خود خطا کنند عجب العجائب است که کسی محض تجری در دین متابعت
هوی میکند اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح نه من باب الاجتهاد این اسناد داده
و نه قلاده تقلید بگردن نهاده اند چه اگر تقلید کنند انها که تصحیح این رساله
کرده اند ولی باتباع عند از انها که رد کرده اند اگر گفته شود قول جارحین
مقدمست بر معدل پس انها که تصحیح کرده اند نسبت بانها که تزییف نموده قولشان
ضعیف است میگوئیم این کلمات مطلقا نا تمام است بلکه اختصاص دارد
بصورتیکه قول جارح و معدل در جرح و تعدیل مطلق باشد و اما
اگر برای جرح و تعدیل هر یک ذکر دلیل نمایند که با یکدیگر منافی باشد
در اینمقام باید رجوع بمرجحات نمود چنانچه ما نحن فیه از ین قبیلست چه
میگوید رساله را ملاحظه نمودم بر ضلالتش دلالت داشت معدل میگوید
همان رساله را دیدم بر حسن اعتقادش فریاد میکرد بالجمله بهتر انست که بیش
از این در این مقام نگوئیم و عطف عنان قلم نموده او را از جولان باز داریم مبادا
بعضی جهال زبان طعن باشخاص بعضی علما بگشایند و در دفتر رفته امر را از
اشخاص باجناس بکشانند چه کار جهال قیاس مع الفارق و اخذ نتیجه از

مقدمتا غیر منتحلاً سنا عاذنا الله من الخطأ و ترک الاحتیاط و عصمنا من الزلل فی الصراط
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و لا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین
من قبلنا و السلام علی من اتبع الهدی و ترک الضلالة و الغوی حرره الاقل الاذل
فی یوم السادس من شهر ربیع الاول من شهور عربیه ۱۳۰۵ سنه

سواد بخط سرکار شریعتمدار نایب الامام ملاذ الانام زبدة العلماء العاملین و افضل
الفقهاء الکاملین من علماء دار المؤمنین فرید الدوران و سلمان العصر و الزمان المنصور
المؤید من الله آقائی آخوند ملا حبیب الله دام افضاله العالی مرقوم و مختوم
فرموده اند

بسم الله و الصلوة علی رسوله و آله اولیاء الله و لعنة الله
علی اعدائهم الی یوم اللقاء رساله که جناب مستطاب قدوسی انتساب زبدة الفضلاء
الاطیاب سلطان الواعظین برهان الذاکرین المولی المؤتمن الحاج السید محمد حسن عصمه الله
عن آفات الزمن در آداب معاشرت اهل معاشرت از علمای ابرار اعصار با سلاطین
ذو الاقتدار و شاهزادگان عالیمقدار مرقوم فرموده اند من مفتتحها الی مختتمها
کما ینبغی و یلیق و علی ما یقتضیه التحقیق مطالعه نمودم مطلبی که صریحاً منافی باشد
با قوانین شرعیه و قواعد اسلامیه که موجب انکار ضروری از ضروریات دین
مبین و جحود رکنی از ارکان شریعت حضرت خاتم النبیین بوده باشد در آن
ندیدم مگر آنکه در ضمن مطالب خود آیات و ابیاتی من باب التضمین و الاقتباس
که از محسنات بدیعیه است درج فرموده اند که بیکانگان از فن فصاحت و بلاغت
را شاید که گمان افتد که مقصودش استدلال و تطبیق من جمیع الوجوه و الا

مثل آنکه مسموع شد که از درج آیه و بکم اعلم بکم بعضی استنباط کرده اند
که این سید جلیل القدر قائل بخدایی عنعن خدای عز و جل شده است و حال
آنکه این نوع تضمینات و اقتباسات در کلمات فصحا و بلغای از علما
و عرفا شایع و رایج است و ایضا مسموع شد که چون این ذریه رسول
سلطنت مخصوصه را نیابت حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه دانسته از
دین رسول خارج شده است سبحان الله با آنکه این عبارت محمل صحیح ظاهر
دارد که حمل بر آن بمقتضای قوانین شرعیه متعین است از کجا این مسئله از
ضروریات دین شده که سلطان عادل شیعه اثنی عشری که مروج طریقه
رضویه و آداب جعفریه و قامع رسوم کفر و الحاد و رادع دواعی فتنه
و فساد باشد بهره از نیابت حضرت حجة عصر نداشته باشد و ایضا مسموع
شد که چون این سید بزرگوار توهین علما ابراز کرده است از دین خارج
بیگو شده است نعوذ بالله من سخط الله چگونه میشود که مثل چنین شخصی
که متجاوز از سی سالست که قولا و فعلا در تعظیم و تبجیل علمای اعلام کوشیده
و متتبع در کتب اخبار ایشان بوده نداسته باشد که این سلسله دو صنف
اند عاملین که از پس انبیا و ائمه معصومین بهترین خلقند و غیر عاملین که
شرار ناسند کما فی احتجاج الطبرسی آنجا که مقصودش صنف دوم نباشد
و چرا باید حمل کلام چنین شخصی را با وضوح حال و حسن عقیده او بر محمل
باطل کرد و چگونه میشود که بمضمون اینکلمات بر فرض تسلیم آنکه ظاهر باشد

در محامل باطله با احتمال محمل صحیح حکم بکفر و خروج از دین کرد چرا در اینمقام
اکتفا بظاهر نکرده اند بلکه بمحض شبهه از این حکم توقف فرموده اند و کمال
احتیاط را رعایت نموده اند و باشارات بعیده و دقایق فلسفیه استنباط
کفر و الحاد برای عباد کرده اند و اخبار داله بر حمل فعل و قول مسلم را بر صحت
و احسن محامل طرح نموده اند و باصرار و جد و جهد بلیغ مسلمین را از دایره
اسلام حکم بخروج فرموده اند و تتبع عثرات مسلمین را نموده اند بلکه بقدر
الامکان از عیوب ایشان اغماض نفرموده اند فی الکافی عن محمد ابن الفضیل
عن ابی الحسن الاول ع قال قلت له جعلت فداک الرجل من اخوانی یبلغنی عنه
الشیئ الذی اکرهه فاسئله عن ذالک فینکر ذالک و قد اخبرنی عنه قوم
ثقات فقال لی کذب سمعک و بصرک عن اخیک فان شهد عندک خمسون
قسامه و قال لک قولا فصدقه و کذبهم لا تذیعن علیه شیئا تشینه به
و تهدم به مروته فتکون من الذین قال الله فی کتابه ان الذین یحبون
ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم و بالجمله اگر متامل در این
رساله منصف و بیغرض باشد وجهی برای کفر و ارتداد مؤلفان نمیتواند
استنباط کرد و هبنی قلت ان الصبح لیل ایعمی الناظرون عن الضیا و هذا
کله در صورتیکه اینکلمات نقل قول دیگری نباشد و یا جهت صدور ش امری
دیگر نباشد و الا فالامر اوضح من ان یبین اذا الضرورات یبیح المحظورات و الحمد لله
علی جمیع الحالات و علی محمد و آله اکمل التحیات و افضل الصلوات حرره العبد

سواد نوشته سرکار شریعتمدار خلاصة المجتهدین جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول آقائی آقا میرزا حبیب شیرازی سلمه الله تعالی

الراجی حبیب الله ابن علیمدد الساوجی
بسم الله تعالی السلام علی سید
الذاکرین و سند المذکرین و خیر المذکورین و افصح الافصحین و سلطان الواعظین
لا زلت فی امان الله حیر الحافظین مؤیداً بالعلم و العمل مصوناً عن الخطأ و الخطل و ان
شاء الله بتوفیقات و سعادات موفق و بتاییدات و عبادات مستظهر
و مستوثق بوده و خواهید بود نوشته مودت سرشته مثل جناح فرشته واصل
و از سلامتی حال و حسن مبدء و خیر مآل آنجناب سیادت انتساب و ظهور مراحم
خدیوانه و الطاف شاهانه حافظ اسلام و معین مذهب و ظهیر شریعت
و مروج طریقت اصل ندای سایه خدای شاهنشاه اسلام الناصر لدین الله
ادام الله دولته و خلد الله سلطانه و شید الله ارکانه و احمل اسمائه
و بروز مکرمت و ابراز مرحمت جناب اجل اعظم شخص اول اکرم عما اقوم امام
مقدم امین السلطان ادام الله عمره و ارشد امره و شرح صدره بعلته غایته
الطاف علامة العصر فرید الدهر وحید الدوران العالم بالاصل و الفرع و الراقی
الوافی للشرع خاتمة المجتهدین النور المنیر الجلی شیخ الطائفه رئیس الاصحاب المولی
الاجل الحاج ملا علی ادام الله افضاله و بلغه آماله که بحمد الله رغما للحسود
الواشی و العنود فی الاطراف و الحواشی درباره آنجناب مبذول فرموده بودید
و در دواتم و نفس الامر دوح مبارک کثیر الفتوح حضرت بلند مرتبت سید المرسلین
صلوات الله علیه و سلم را شاد فرمودند و در عموم المکرمین لله نهی و اصلحوا
لله خود را داخل فرمودند شرحی مبسوط شاکرانه راضیانه ذاکرانه داعیانه

نگاشته بودید و سواد فرمان همایون اعلی را با سواد دستخطهای مبارک قرائت نمودم
بودید همه را زیارت کردم و بسیار محظوظ و مسرور شدم و انچه توانستم دعای
خیر کردم و انچه دانستم بعوام و خواص و اهل اختصاص رسانیدم دشمن اتش
پرست باد بهارا بگو خاک بر سر کن که ابر رفته باز امد بیحو یریدون لیطفئوا
نور الله و یابی الله والله متم نوره ولو کره المشرکون چراغیرا که ایزد بر فروزد
هر انکس پف کند ریشش بسوزد خداوند انصاف بدهد که انسان محض خبث
ریاست و هوای نفس خیالات باطله و اهواء عاطله عکس وار خود را در عرصه سیمرغ
میاندازد انا ما اراد الله لنمله صلاحا انبت له جناحا همه را بنظر مبارک جناب
جلالتماب صاحب دیوان رسانیدم بسیار مسرور شدند
سواد انچه سرکار شریعتمدار سید العلماء الاعلام و نخبة الفقهاء الکرام نائب الامام
ملاذ المسلمین والاسلام مجمع المفاخر والمناقب اقائی حاجی میرزا ابو طالب زنجانی
مرقوم و مختوم فرموده اند بسم الله الرحمن الرحیم کتابچه منتسبه
بجناب افادت ماب افتخار الحاج حاجی سید محمد حسن کاشانی حرسه الله تعالی
را دیدم مطلبی که در ان کتابچه العیاذ بالله موجب ارتداد و خروج از دایره
شریعه اسلام باشد دیده نشده بلی شیوع تعبیر را اندارد لفظ نیابت حقه کما
فی بعض النسخ و یا نیابت خاصه کما فی اخر تعبیر بسیار بعیدی بود زیرا که ذات
با برکات ملایک سمات اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه عدالت اکتنا
خلد الله ملکه و سلطانه که امروز ما به الافتخار عموم اهالی ایران بلکه تمام

فرقه

فرقه موجوده شیعه هستند که هر کز راضی نمیشوند که کسی نسبت نیابت خاصه
خلاف واقع بایشان بدهد زیرا که نیابت خاصه عبارتست از اینکه شخص معینی را
امام علیه السلام قرار بدهد مانند نیابتی که از جانب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام بمالک بن حرث نخعی و محمد بن ابی بکر تیمی و عبد الله بن العباس الهاشمی
اعطاء فرموده شد لکن از اینکه این مطلب برای هر کس بین نسبت کذب است از هم نقل
قول در کتابچه شده فضلا از اینکه کتابت است ربطی بعالم عقیده ندارد و صدور
منقوشه هم کشف قطعی از عقیده نمینماید و با همه اینها قابل تاویل و توجیه است
نمیشود این فقره را اساس این همه هاهو قرار داد و یکشخص محترم را مسلوب الحرمة نمود
بلکه عدالت و خدا شناسی اقتضا در فتار دیگر مینماید خداوند توفیق را
رفیق ماها فرماید که کار و حرفمان بی ملاحظه باشد سواد تعلیقه
رفیعه حضرت حجة الاسلام والمسلمین النور الجلی اقای حاجی ملا علی دام ظله العالی
که در روز عید خواهی مدرسه بجناب مستطاب اقای سلطان الواعظین مرقوم
فرموده اند جناب مستطاب حاجی سید ملقب و مفتخر از جانب
سنی الجوانب اعلیحضرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه حفظه الله و نصره
علی دین الله بلقب بلند سلطان الواعظین از قراریکه پس از مراجعت این ضعیف
از مسجد جماعت اخبار دادند بواسطه صلاح ندانستن وعظ شما در روز را
خلق بد خیال یا اشوب طلب ببعضی کلمات نمای سوء در حق شما خیالاتی نمودند
که این ضعیف را در حق شما و انچه سابق در امر شما نوشته ام ندامت و بدانید

روی داده و از شما اینکه ناشر اخبار و اثار اجداد اطهارتان میباشید دلتنگ شده ام
و لاحدا میدانند که چنین نیست من تا امر برامتقن و مستحکم ندانم چیزی نمیگویم
و نمی نویسم و ابدا ناسخ منسوخ نویس نبوده و نیستم عقیده من موافق عقاید جمیع
علما و رؤسا عتبات عالیات عرش درجات است که همه تمجیدات در حق شما
مرقوم فرموده اند تزلزلی ننموده و ندارم ثانیا بشما نصیحت میکنم و دلداری
مینمایم که از مزخرف گوئیهای جهال و ارباب اغراض و خیال افسرده خاطر
نباشید و ورد خود نمائید لی باجدادی اسوة حسنة شما که اهل وعظ و
اهل مراثی خوانی هستید باید دیده و خوانده باشید که بر ایشان چه کردند
و اسم خارجی هم بر ایشان گذاشتند خوب گفته است شاعر راثی مراثی *
ناکرده فرق ال نبی را ز مشرکین افتاده اهل شهر دانند بشر های خام تا لیتنا
شما و دیگران ندانستید جهة اذن وعظ ندادن در روز را این است که در
ابتداء اتمام بنا این مسجد و وضع منبر قرار ما بر این شد که امامت تا زنده ام
با من و وعظ منبر با جناب مستطاب رئیس الواعظین جناب حاجی ملا محمد باقر
و بهمین مضمون نوشته داده ام دیروز را جناب حاجی رئیس تشریف نداشتند
که از حق منبر چندین ساله خود گذشته بشما اذن بدهند که بخوانید و
بی رضایت ایشان هم با قرار موقوم مجوز نبود علی هذا من قرار دادم که
شما امروز که روز عید هم و شب اول لیالی احیاء است پیش از انعقاد
جماعت که مزاحم احدی نباشد تشریف بیاورید بخوانید و مردم را

کاملا

کاملا بفیض رسانید بدون ذکری از احدی پرها را گفته ام در عوض ضعف
و پیچالی من بیایند استماع کنند امید است چهار ناقص حقیر دیگ کامل باشد
و بعد از وعظ و مرثیه اعلام کنید که نماز قضا لیالی احیا را از قرار سابق جناب
زبدة الفضلا و عمدة العلماء اقای اشیخ عبد الکریم مدرس مدرسه
میخوانند و شما که مخاطب بخطابات این نوشته میباشید باید در هر شب
حاضر شده مقدسین را مستفیض فرمائید والسلام صورت *
عریضه ایستکه جناب مستطاب فضایل ماب قدسی نصاب قدوسی انساب
سید الذاکرین و سند المحدثین السید المؤتمن اقای حاجی سید محمد حسن
سلطان الواعظین بحضور حضرت بندگان حجة الاسلام اقای حاجی ملا علی
دام ظله العالی نوشته اند بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی جعل اقلام العلماء مفتاح ابواب العلم والکمال و سواد ارقا
مهم مصابیح ظلمات الجهل والضلال والصلوة والسلام علی محمد المبعوث
من ذریة الخلیل القائل علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و علی اله المعصومین
الذین ال الیهم کل خیر و هم خیر کلال فبعد بشرف عرض حضرت مستطاب
بندگان حجة الاسلام نائب الامام عماد الاسلام والمسلمین رئیس العلماء و *
المجتهدین ناصر الملة والدین ادام الله ظلاله علی رؤس المؤمنین میرساند که بسط
رحمت و خصب نعمت از حضرت احدیت بعموم خلق و رعیت در اتحاد دولت
و ملت است و بدین نازل شد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی

که در انزوز ملت و سلطنت در یکجا جمع شد و بعد تفریق شد و از بد و
دولت سلسله علیه صفویه تا اینزمان این نعمت عظمی و عطیه کبری در ایران
شایان کردید که الان بمضمون واتیناه الملك والحکمة شاهنشاه دین پناه
دارای ملك و ملت است و ملت بیضا وجود مبارکت که نیابت از حضرت حجة
دارید و تمام عمر شریف را پس از اقامه وظایف طاعات مصروف انقاد دولت
و ملت میفرمائید که مفاد الدین والدوله اخوان توامان و رفیقان لا یفترقان
بعرصه ظهور رسیده و در جمیع اعوام و شهور و ایام تقریر و تحریر خود را مصروف
داشته تا انکه در این قرن ثانی سلطنت عظمی که امید است بمضمون لا تثنی الا
وقد تثلث مستدرك قرن سیم بوده باشد چنان تالیف و تلفیف فرموده اید
که دولت و ملت چون شیر و شکر و روح و پیکر شده اند و بدین جهت از هر
و ناحیت که اتش فسادی شعله ور کشته باب نصایح و مواعظ ان اتش را
خاموش فرموده اید چنانکه در قضیه هایله فارس چه فرمایشات و
توسطات فرمودید و چه تعلیقه جات بخدام خود در هر بلد و دیار ارسال
داشتید چنانکه بمضمون هو الذي انزل علی عبده الکتاب تعلیقه افتاب طلیعه
باین اقل الخلیقه بل لا شیئ فی الحقیقه از دار الخلافه ارسال فرمودید و بمضمون
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق بقدر وسع و طاقت در انجام فرمایش و خدمت
جد و جهد نمودم و بمضمون ولکم برسول الله اسوة حسنة در جواب تعلیقه
شریفه طلیعه چند ورقه عرض نمودم که تذکره اصحاب و تبصره اولوا الالباب

بوده باشد و موجب اصلاح ذات بین و تنزیه علما من کل شین بوده باشد
و پس از تحریر ان رساله و تسطیر انمقاله بجهة جمعی از علما دار السلطنه قرائت
نمودم و جز مدح و تمجید و خطاب ابلغ الناصحین و افصح المتکلمین چیزی و
کلامی مسموع نشد چنانکه از لحاظ مبارك هم کذشت جوابی مرقوم شده بود
که فی کل سطر بحر و فی کل کلمة حکمة و فی کل نقطة نکتة تکاد البلاغة تقطر من
حواشیها و تظهر الفصاحة من منشیها صحیفة منسوجة علی ابدع منوال
علی اسلوب کالسحر الحلال فیها التحریص علی دعاء السلطان والنهی عن البغی و
الطغیان انما انت منذر و لکل قوم هاد و در ان صحیفه چیزیکه قادح در کتاب
و ملالت انجناب و موجب ضلالت و کمراهی و خلاف ضرورت و دین
تباهی بوده باشد مرقوم نفرموده بودید بلکه بجهة تضمن ان اوراق
بدعاء وجود مبارك اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جهان ارواحنا فداه
کمال تعریف و تحسین فرموده و چون حب الامرا علی مالك رقاب امر بطبع و چاپ
فرموده بعضی از احباب و اصحاب بجهة تزیین انکتاب ابیات و اشعاری
درج نمودند که دخلی بعالم داعی نداشت و ان کتاب متضمن سه امر بود یکی
لزوم اطاعت و دعا بوجود مبارك سلطان که حکایت کنند یکی از علما فرموده
هرکاه میدانستم در درکاه احدیت یک دعاء مستجاب دارم در سلامتی وجود
مبارك شاهنشاه مینمودم که نفعش تام و فایده اش عام بوده باشد خصوص
چنین شاهنشاه جهان که از عهد دولت کیان تا این عهد و زمان در

ایران چنین پادشاه با عدل و داد و مالك رقاب نیك نهاد احدی یاد ندارد
و نشان نداد واطلع شمس العدل من افق العلی وللعدل من بعد الخفا
وضوح تا وقت نشر صیت معالیش منتشر تا روز حشر دولت عالیش پاینده
که افراد عباد از عرب و عجم و ترك و دیلم در ناحیه اسایش و ارامش ارمیده اند
و با امنیت خیال و فراغت بال عالم و عامی و عالی و دانی در سایه معدلت
ورغد معیشت و کنج بیرنج و شهد بیشرنك و ترفیه حال و حصول امال بوده
اند و از عمارات مبارکات و تعمیر روضات مطهرات و تزیین و ترصیع و بلند
قباب منورات و صحن و رواق و درب مرصعه بکوهرها و کنبدهای
مفروشه بخشت طلا و ایوانهای با وسعت و صفا و مدارس و مساجد و اصلاح
طرق و شوارع که بجهة اعلان شعار اسلام و اعلای اعلام شریعت سید الانام
و اقامه تعزیت و مصیبت حضرت امام علیه الاف التحیة والسلام که قطعاً از کرور
متجاوز است باحسن عقیدت و صفاء طویت و خلوص نیت مبذول و مصروف
داشته که بذل جهده الجهید فی اعلاء اعلام الشریعة و فرغ وسعه الاکید فی
الویة الطریقة الحقة المنیعة حتی اذل رقاب کل منافق و مخالف و اعز کل موافق و مؤالف
خلد الله ملکه و ابد الله دولته دوم رفع بینونیت و مخالفت و کدورت بین
رؤسا و علما و اقایان بااقتدار دولت ذیشوکت که بالمأل و بعد القیل
والقال موجب تکدر خواطر مبارك شاهنشاه دین پناه هست و واضح است که هیچ
مقصود بزرکی از مقاصد دینیه و دنیویه انجام نمیکیرد و اتمام نمیپذیرد الا

بهمراهی دولت و استظهار از حضرت سلطنت و تعاضد رؤساء دولت و ملت
و مخالفت و بینونیت هر عاقلی میداند که چه ثمرهای مستهجنه و نتایج غیر مستحسنه
و بارها دیده و شنیده شده در جمیع بلدان سیما فارس و اصفهان که احقر
در ان اوراق متعلق بحث و عیان نموده بودم و ثمرات که دیده شمرده بودم
چنانکه خواطر مبارك در هر دو واقعه کمال افسردکی و نهایت پژمردکی را بهم
رسانیده و چه توجهات و بذل عنایات در هر دو واقعه فرموده ادام الله
بقائکم و مد الله ظلالکم سیوم مطلبیکه در ان اوراق عرض شده اظهار دوا
ریکه از کرایم اخلاق و مراتب اشفاق و ظهور عدالت و بروز رافت و عنایت
و وفور بذل و مکرمت و کثرت رحمت و شفقت که از حضرت مستطاب
بندکان ارفع اسعد امجد والاحضرت ظل السلطان ادام الله ایام شوکته و عدالته
نسبت بعموم بندکان سیما اهل دار السلطنه اصفهان فی کل یوم و زمان
دیده و شنیده میشد که شکر واسطه نعمت لازم و واجب است و عنایات
خاصه و مراحم مخصوصه در اجابت مستدعیات و قضاء حاجات که همه
اوقات میفرمود لازم بود که عرض و اظهار شود چنانچه دعا و ثناء ملوك
و ابناء ملوك و توصیف انها داب و دیدن علما و فضلا بوده است چنانکه
نتبع کتب و تصفح صحف معلوم میشود الان رسائل علماء نجف و کربلا و یزد
و کاشان که در مدحت رساله داعی و خالی بودن از ضلالت و خلاف ضرورت
و بدعت بلکه لزوم وجود چنین اوراق بجهة تذکر و نصیحت قریب بمجلد

رسالہ نزد داعی حاضر است کہ چہ قدرها سعی در دعا و ثنا نموده اند و چہ
فقرات و عبارات بلاغت ایات نوشتہ و چہ استدلالها بر صحت و سلامتی
عرایض داعی از هر عیب و نقص و بطلان فرموده اند حاضرم ادم کہ از لحاظ انور
مبارك بکذرانم و تصدیق صحت رسائل انهارا از حضور مبارك استدعا نمایم
چون جمعی از اهل غرض و عناد و اصحاب فتنہ و فساد این رسالہ را وسیلہ
ما فی الضمیر خود نموده و قلوب صافیہ و اذهان ذاکیہ را مغبر و مکدر نموده
و بدستاویز یحرفون الکلم عن مواضعہ و توجیهات مالایرضی صاحبہ این
جهله نفر ائمہ جماعت را بخیالات و توهمات انداختہ و سوسها نموده وا
تغیر و تشدد فراهم اورده تا اینکہ در غیاب داعی مرقوماتی نکاشتند و
توهین این بنده را از فرایض انکاشتند و از اعجب عجایب اینکہ داعی از بدو شباب
الی کنونکہ زمان مشیب است و فراز عمر را هنکام نشیب تمام عمر و هم خود را
در تعظیم شعار اسلام و ترویج شریعت سید الانام و دعاکوئی دولت و
مداحی و تجلیل و توقیر علما ملت مصروف و عنان خود را باین مقصد معطوف
داشتہ ام بلکہ فاضل اوقات خود را صرف تالیف کتب اخبار و جمع اثار اهلبیت
اطهار علیهم صلوات الله الملك الغفار نموده کہ الان کتب مؤلفہ داعی قریب
یککرور کتابت و تحریر دارد کہ اغلب مجلدات ان حاضر است کہ بطرز و
نهج مخصوص مرتب کردانیده ام و از لحاظ مبارك میکذرانم اشهد بالله و کفی
بہ شهیدا کہ داعی را در تحریر و تسطیر این چند ورق کہ در جواب تعلیقہ

افتاب

افتاب طلیعہ حضرت بندکان حجة الاسلام روحی فداه نوشتہ ام مقصودی منظور
نبود الا حفظ شوکت و حشمت علما دین و احترام اهل شرع مبین مع ذالك
ارباب اهواء فاسده و اغراض کاسده تهمت و افتراء بستند و خدمت
چند نفر از اقایان سعایت کردند مقصود فلانی توهین اقایان بوده پس
فقراتی نوشتند کہ از مذاکره اش خجلت است قد کفی بالله شهیدا بینی و
بینهم ما سمعنا بهذا فی ابائنا الاولین ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا
فعلتم وانتم الی اخر الامم من غیر جرم اجرمناه او ذنب ارتکبناه کدام بدعت از ما
و کدام ضرر تا منکر شده ام کہ باید جان و مال و اهل و عیال در معرض
هلاکت و تلف و اینقدر هدف سهام ملام و اراجیف کلام باشم ربنا افتح
بیننا و بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین شهد الله کہ داعی را باین چند نفر
از اقایان عظام جز در محضر ملك علام و حضور سید الانام و شهادت حضرت
امام علیہ السلام در دنیا اصلا سخن و کلام نخواهد بود بلکہ بمفاد کریمہ انما
اشکو بثی و حزنی الی الله والیہ المشتکی بدرکاه احدیت مینالم و صبر در این
بلیات و زحمات کہ فوق الطاقة والعاده بوده است کہ سقط اطفال بدرجہ
وفوت دو نفر از ذریہ فاطمیہ من شدة الغصة والالم کو کو اند و غم
صحرا صحرا نالہ و همکہ با دریا دریا اشك توام بوده است با وجودی کہ ان
ارقام خجستہ فرجام چون بیلك ملك علام بجهة حفظ جان و ناموس این احقر
انام میرسید هر یك مزید شدت کلام میکردید با وجود یکہ از قول

علما کربلا و نجف و اصفهان و یزد و قم و کاشان نوشتجات و مرقومات و رسا
بادلائل فرستادند کہ کلان دفتری حاضر است کہ همہ برائت داعی و خلو
اوراق از عیب و نقص انطباق و اتفاق فرموده اند و سلمنا هر کاه کلام مشتبہ
الافاده و مشکوك الاراده باشد باحضور داعی چرا از خود من سؤال نفرمودند
و استفسار ننمودند و هر کاه شاهدی اداء شهادت نمود چرا داعی را حاضر ننمودند
و در مقام استعلام بر نیامدند یارب تو اکهی کہ رعایت کسی نکرد در
حق اهلبیت نبی حرمت نبی داعی دولتخواه پس از انکہ کار را اشتباه و مطلب را
دیدم عزیمت مسافرت بارض کربلای معلی نمودم و پس از ورود ببلد المؤمنین
و شهر عزای سید مظلومین علما اعلام ان بلد حکم باقامت و اشتغال بمجالس
فرمودند داعی هم اجابت فرمایش و اطاعت خواهش نمودم و صورت مجالس
و مراتب دعاکوئی و خدمات داعی را هر یك از علما اعلام بحضور مبارك حضرت بندکان
حجة الاسلام عریضہ نموده بودند و از لحاظ مبارك کذشتہ بود ولی تاکید
و سفارش در فرمایشات بزرکان این بود کہ لازم است قبل از مشرف شدن
بان ارض اقدس بشرف زیارت انذات مقدس کہ امروز نایب و فرمانفرمای
شریعت و شرع اقدس است حاضر کردید و شرح حالات و تفصیل کذارشات
را کما هو حقہ با انضمام مؤلفات و شرح خدمات خود بعرض حضور مبارك
برسانید کہ امروز در ممالك محروسہ ایران مغیث ملهوفان و معین مظلومان
پدر امت و پناه ملت است اطاعت حکمش بر هر مسلمان لازم و تمکین فرمانش

بر هر متدینی متحتم رئیس علما اعلام و نایب بالاستحقاق امام علیہ السلام
و حجة اسلامیان و اسلام حصن حصین شریعت سید الانام علیہ و علی اولاده
الطاهرین الف تحیة و اکرام میباشند و لازم است از بابت رفع شبهات
و انسداد طرق توهمات انچہ درباره تو از حسن عقیدت و خدمت بنشر نعت
و ترویج علما ملت و دعاکوئی و ثناخوانی دولت و بری بودن از هر عیب
سیما بدعت و ارتداد و ضلالات مکشوف خواطر شریعت مظاهر است
مرقوم و مختوم فرمایند کہ در اینسفر حرزیت اش تاج تارك افتخار و مایہ
عزت و اعتبار و حفظ از ایدی و لسان اشرار بجهة تو خاکسار حاصل کردد
و ساکنین بلاد و امصار پس از صدور دستخط و رقم مبارك ان بزرکوار
از خیالات فاسده خود منصرف و عنان اذیت و ازار را از ساحت عزت
و ابروی تو منعطف خواهند نمود و برخلاف ایام کذشتہ کمال تجلیل و تعظیم
و توقیر بجای خواهند اورد بلکہ بدین وسیلہ شرفیابی حضور مبارك
اعلیحضرت قدر قدرت قبلہ عالمیان و شاهنشاه جهان حاصل خواهد
کردید و مورد عنایات خاصہ خسروانہ و مراحم بلانهایات ملوکانہ خواهی
شد کہ اهل عراق عرب بدانند کہ شاهنشاه ایران و مالك بندکان حفظ مال
و جان دعاکویان مخصوصا منظور نظر خسروی و ملحوظ خواطر کسروی را
و راضی بهتك و ازار دنی سید و دعاکوئی نمیشود خصوصا چنین سیدی
کہ من جمیع الجهات بستکی بخاندان رسالت و امامت دارد و از خاندان

قدیم ولایزال برجاده صدق وارادت مستقیم بوده ومیباشد داعی راسخ
الولاء ومخلص بلاریب ودیا پس از اصغاء کلمات حکمت ایات علماء کاشان وقم زینت
تشرف خدمت نمودم وبعزم زیارت که من اراد ان یزورنی فلیزر علماء امتی ومن
اراد ان یصافحنی فلیصافح علماء امتی ومن اراد ان ینظرنی فلینظر الی علماء امتی ومن
اراد ان یجالسنی فلیجالس عند علماء امتی لان علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل استدعا
از کرایم اخلاق وعظایم اشفاق اینکه در صدر عریضه داعی که محتوی بر شرح حالات
ومجملی از کثرت زحمات وواردات است چند سطری بنگارید وتحریر فرمایید
که این ذریه رسول وفرزند بتول واقل مداحین سیف الله المسلول وذاکر
امام غریب مقتول جان ومال وعرض واولاد وعزت او محفوظ وخدماتش
در شریعت مطهره مقبول وغیبت وافتراء وتهمت وهتک از هر کس حرام وناپسند
وغیر معقول خواهد بود تا اینکه ما صدق ومن احیاها فکانما احیا الناس
جمیعا ومداد العلماء افضل من دماء الشهداء وکریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی ومن اعان ذریتی فانی شافع لهم ولو اتی بذنوب الثقلین ظاهر
گردد امید است که محض خدمت بشریعت وخوشنودی حضرت حجة ارواح
العالمین له الفداه انچه در خواطر مبارک در اینمقام خیر وصلاح خلق از خاص
وعام میباشد در صدر عریضه مرقوم ومختوم فرمایید که عند الحاجة
حجت وسند داعی بوده باشد ادام الله ظلالکم علی رؤس الانام بحق
سید الانام والسلام خیر ختام

صورت

صورت انچه حضرت بندگان حجة الاسلام نایب الامام رئیس العلماء الاعلام
ظهیر المسلمین والاسلام شیخ الطائفة المحقه ورئیس السلسلة المحقه النور الجلی
اقای حاجی ملا علی دام ظله العالی در جواب عریضه سابقه مرقوم ومختوم
فرموده اند   فخر الواعظین وخیر الذاکرین والمذکرین انچه شما
در این اوراق ستة وصفحات خمس تحریر وثبت فرمودید کلا محض وصدق
وصواب است وتظلمات وشکایاتی که کرده ودر نظر ودل دارید همه بجا
وبموقع است من قدر زحمات شما را در ترویج دین مبین ونشر مناقب وفضائل
وجزئی از مقامات رفیعه بسیار بلند ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
ونشر احادیث شریفه ایشان وتبلیغ احکام شریعت مقدسه حضرت سید المرسلین
وخاتم النبیین سلام الله علیه واله الطاهرین میدانم وبدون شبهه وتزلزل
این مجالس شما از مجالسی است که فرمودند نقل بمعنی انی احب تلک المجالس و
اهلها بعد از انکه فرمودند اتجلسون وتذکرون فضائلنا فرمودند یا ابان
اجلس فی مسجد المدینة وافت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک ودر حقیقت
مجالس تدریس وافادات علماء اعلام وفقهای ومحدثین عالیمقام احد انواع
مجالس است ومعلوم است هرچه فیض ونفعش ازید واکمل باشد محبوب تر و
اجرش زیادتر است ایضا عموم فیوض مجالس شما در هر مجلسی که غالبا متجاوز از
هزار وچند هزار جمعیت میشود واضح است خاصه باتاثیراتیکه خداوند
رحمن در انفاس رحمانیه شماها مقرر فرموده که همه سرها برهنه ود

بلند وصداها بدعا وگریه وناله بلند تر میشود در حالی از این صدمه وغائله
تازه وارده دیافته بر جنابعالی زیاد زیاد افسرده محزون وملول شدم نه من
تنها بلکه قاطبه اهل شرع از علماء ومجتهدین وفضلاء وکاملین وعامه متشر
عین ومستفیدین وهرچه فکر کردم جز اینکه مفسد ومغرض این اسباب را فراهم
کرده وبرجمله از علماء اعلام اصفهان باین شدت تدلیس واشتباه وارد
نموده که چنان فرمودند بحدیکه همه نصایح مخلصانه داعیان هم با همه
نکات واستدلالات که بر جمعی واقف شدند هیچ فائده نبخشید والا
محض اینکه شما تمجید وتجلیل از دولت قوی شوکت در ان نوشته نمودید باعث
نمیشود و[illegible] واقع را نوشته اید البته ملت ودولت چون مبدء هر دو یک
نقطه [illegible] ویک رئیس ختم الرؤسا ویک رسول ختم الرسل میباشد البته هر دو
برادر بلکه توامین اند وهر دو برادر هم هر یک محتاج بدیگری وازهم
انفکاک ندارند دولت بواسطه اتفاق خلق واجتماع قلوب ایشان بر اطاعت
وهمراهی در جهادات عامه وخاصه همیشه بحمد الله با قوت وجلالت وشو
کت است ملت بجهت همراهی وتقویت دولت در مهد امان وتحفظ در او
اوطان واعلاء کلمه اسلام در راحت اگر جانب دار دولت نبود دفع صدمه
احراق کتب در بغداد را که میکرد وترویج از تعمیرات وابنیه عالیه عتبات
عالیات ودفع بدع فرقه عسکریه از علماء وضعفاء را که مینمود وهکذا حال
ای اقایان من از من وشما متمنی میشود خوب اگر اینفقره مرقومه منشا
اثر [illegible]

فانا

فانا ضال ومضل وبلکه در مقدمه دفع راه اهن از فرنگستان در ایران اول
نوشتم انچه را اکثر دیدند وپسندیدند ودفع فرمودند زیاد عنوانیم

صورت فرمان مبارک از روی طومار

از انجا که ارشاد جاهلین وتنبیه غافلین ونشر ادابت وسنن شرعیه وتعلیم
مسائل دینیه ورهانیدن خلق از غیاهب غوایت ورسانیدن بمحجه هدایت
وردع طبع انسانی از هواجس نفسانی بزواجر موعظت ودوادع نصیحت وذکر
مصائب ومناقب ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین از امور مهمه جلیله
ومشاغل نبیله است بلکه این منصب عظیم ومقام فخیم وظیفه انبیاء ومرسلین
وبزرگان دین مبین بوده است چنانکه میفرماید ادع الی سبیل ربک بالحکمة
والموعظة الحسنة وهمواره اهل وعظ ودعا وذاکرین مصایب ائمه هدی خاصه
کسانیکه علاوه بر حلیه علم وادب وشرافت حسب بخانواده رسالت منتسب باشند
مورد مراحم بیکران ملوکانه وعواطف بی پایان شاهانه بوده وهستند وترفیه
حال وفراغ بال انها فرض وهمت همت قضا نهمت حضرت همایون ما است
وچون در این اوقات بعضی مذاکرات درباره جناب قدسی نصاب عوالی
ومعارف انتساب سید المحدثین حاجی سید حسن کاشانی که از دعاگویان
مخصوص صمیمی ووعاظ معروف قدیمی است بسمع همایون ما رسید ونیز
معروض افتاد که اساطین علمای اعلام کثر الله امثالهم بین الانام که نقادان
بصیر وصرافان خبیر در دین مسائل هستند متجاوز از سی ورقه ورسائل

در تمجید و توصیف او نوشته اند از جمله جناب مستطاب قدوة الانام [حضرت]
حجة الاسلام حاجي ملا علي سلمه الله که محل اعتماد و اطمینان دولت و ملت [اند]
و هم فحول علماي عتبات عالیات و اعاظم سایر بلاد شرحي مرقوم داشته اند
علی هذا بموجب این فرمان همایون امر و مقرر میفرمائیم که البته نباید احدي
در باره مشار الیه بر خلاف توقیر و احترام رفتار نماید چنانچه از کسي بي [ادبي]
در باره او مشاهده شود مورد مواخذه شدیده دولت قوي شوکت [قاهره]
خواهد چون مراتب دعاگوئي و لیاقت او در پیشگاه حضور همایون بمنصه
وضوح و ظهور رسیده محض بروز مرحمت ملوکانه و مکرمت خسروانه
او را بلقب سلطان الواعظین قرین افتخار فرمودیم تا مراحم ما را بیش از پیش [درباره خود]
دانسته بلوازم دعاگوئي و ذکر مواعظ و نشر مناقب قیام نماید المقرر مستوفیان
عظام و کتبه کرام شرح فرمان قضا نظام را ثبت دفاتر خلود دانسته در
عهده شناسند ۱۳۰۵ سواد نوشته اقاي حجة الاسلام نائب الامام [مرجع]
العلماء الاعلام شیخ الفقهاء الکرام اقاي حاجي ملا علي دام ظله العالی است که [بحضور]
بندگان اسعد والاظل السلطان دام شوکته نوشته اند بعرض حضور حضرت
مستطاب بندگان اشرف امجد اسعد افخم والا دامت شوکته و دولته و اقباله
میرساند اولا امیدوارم که ظل مبارک ممدود و بادو بخت و اقبال حضرت مسعود
مسعود و فضل و رحمت نامحدود و عفو و مغفرت غیر معدود و عیدانم بزبان
عجز و مسکنت و بیان خجلت و انفعال چگونه عذر جسارت و مستدعیات

خود را

خود را نمایم ولکن کل مقتدر ملیك الیه لغو حاجات العباد شنیدم که
ایام مسافرت حضرت قوي شوکت بعض حرکات خلاف از جهال رعیت نسبت بجناب
مستطاب سلالة النبیین و فخر الواعظین حاج سید حسن واعظ وفقه الله لکل [حسنة]
صادر شده که قطعا موجب غضب حضرت اقدس خلیفة الله في الارضین امام
العصر و صاحب الزمان علیه و علی ابائه الطاهرین افضل السلام بوده است چرا که
خدمات سید جلیل عزیز بزرگوار در اینطول مدت باینگونه توهین و جسارت
کجا پسندیده درگاه الله و مرضي خاطر مبارك سید مظلومین و اجداد طاهرین
او صلواة الله علیهم اجمعین خواهد بود ندانستم گناه او چه بوده و تقصیرش چه
چنین حکایت کردند که بعض اقایان در حق ایشان سوء ظني پیدا کرده اند که
هتك حرمت ایشان را لازم دانسته اند انشاالله این مطلب حقیقت نداشته است
مگر انکه ارباب حسد و غرض افسادي کرده باشند و حسنات جناب سید بزرگوار
را در نظر اقایان معظم تبدیل بسیئات کرده باشند و حقیقتا امور را منعکس
و مشتبه نموده باشند حقیر که ابدا تقصیري از ایشان جز خدمت در اسلام و اقامه
در خیر و احسان ندانستم و گمان ندارم حرکت جهال هم مستند برخصت احدي
از علماء اعلام باشد کسي گفت که بواسطه کتابچه که در جواب داعي نوشته اند
اینها را مستحق اهانت دانسته اند این را هم تصدیق نکردم کتابچه ایشان حاضر
است کدام یك از ارکان دین را منکر شده اند چه بدعتي در دین خدا
گذارده اند چه عقیده فاسده اظهار نموده اند گمانم انستکه جز غلبه شیطان

کاغذ سید واعظ در جواب حاجی ملا علی نوشته شد

بر بعض عوام جهت دیگر نداشته حقیقت ازین قضیه خیلي ملول و افسرده و شرمنده ایم
ولکن باز عرض و استدعا مینمایم که بفرط معدلت در حق جناب حاجي سید حسن
بسط مرحمت فرمایند که جبران اهانت بشود و بفرط مرحمت از ناداني ضعفاء
رعیت عفو و صفح ملوکانه فرمایند اگر گاهي خطا و جرمي از ما ها ظاهر نشود
پس عفو اعظم کجا ظاهر خواهد شد امام علیه السلام بدیگر کامخلاق عالیان عرض
میکند ان کنت لا تغفر الا المطیعین فمن للمذنبین بلکه از خود اقاي حاجي سید حسن
هم پسندیده است که اقتفا باجداد طاهرین خود نموده دامن شفاعت بکمر
زنند و بکلي عفو نمایند در هر صورت حضرت مستطاب شاهنشاهزاده اعظم
اکبر اقسم میدهم بحق علي که انها را بعلي ببخشند و عفو ملوکانه را مایه امیدواري
هم امید واران قرار فرمایند عرض دیگر انکه چون شرح تمام عرایض در عریضه
نمي گنجد جناب مستطاب فضایل مآب شرافت نصاب قدوة الذاکرین مخدوم
کرام افتخار الواعظین حاجي میرزا لطف الله را زحمت دادم که از قبل داعي تشرف
به پیشگاه حضور مبارك نموده حامل عریضه و ابلاغ سایر عرایض داعي نمایند
و چنانچه راي مبارك حضرت بندگان عالی اقتضا کند بعد از دفع غائله استیذان
مرخصي جناب مستطاب اقاي حاج سید حسن را نمایند که به نیابت حضرت [ایشان]
چند ماهي بزیارت ارض اقدس مشرف شوند و با شمول مراحم تحت قبه
مراسم دعاگوئي را مرعي دارند دیگر تا راي مبارك چه اقتضا کند ایام دولت
و شوکت و احتشام مستدام باد سواد تعلیقه رفیعه حضرت بندگان

حجة الاسلام

حجة الاسلام نائب الامام شیخ الطایفة الحقه و رئیس السلسلة المحقه الرکني و النوري [الکلي]
اقاي حاجي ملا علي است که بسرکار شریعتمدار اقا سید علي اکبر شیرازي مرقوم
فرموده اند عرض میشود هر گاه تمام امت غم خود را دارند من غم تمام
امت را دارم در هر جا پارکه کتاب مستطاب سرکار میرسید موجب مسرت خاطر
در اینسفر ملالت افزود و مرا قرین تحیر و تعجب نمود مدت دو سال بود
که گرفتار اصلاح مفاسد عظیمه عراق عرب بودم تا بحمد الله بعد از هزار گونه
صدمه و تعب بحول و قوه خلاق عالم و توجه حضرت اقدس سلطان عصر و
امام زمان علیه و علی ابائه افضل الصلواة و السلام و بذل همت و غیرت اعلیحضرت
شهریار اعظم ابد الله نصره و دولته و سلطانه اصلاح امور عتبات شد و تمام
مجاورین خصوص علماء عظام و محترمین از شر مخالفین و معاندین اسوده
شدند حیرت در این است که دفع مفاسد عراق عرب شد و از عراق عجم
هنوز مرتفع نشده عیبکار و غم من همه از این است که هر مفسده که در هر بلدی
روي میدهد اصل و ریشه ان را بعلماء و ملاهاي بیچاره نسبت میدهند
در قضیه امر فارس در این مدت چه تدبیرات کردم و چه زحمتها کشیدم
که دفع این تهمت را از سرکار و سایر اقایان فارس نمایم مکرر بذهن مردم خصوص
اولیاء دولت رفت بلکه میگویند روزنامه رعیت بر وجه اتم و حقیقت نزد
ما هاست خلاصه قضیه امر فارس و حرکت جهال بنحوي راسخ در قلوب
اهل دار الخلافه شده که چه عرض کنم همین ایام شخص بزرگي از اقایان محترم اهل

در مجلس صحبت شیراز وحرکت اوباش را ساز و اینکرده اند من جمله گفته بود که جناب اقا
حکم بدفاع و باعث قتل جمعی شده بودند داعی را که اعتقاد بر این است که اهم احکام
علما تجنب از مداخلات و اینگونه تصرفات است والا باید مهیای هرگونه صدمه
و تهمتی باشد جهة چیست که حقیر احتجاب اختیار کرده ام و متواری در حجاب
شده ام خلاصه از مضمون ملالت مشحون رقیمه شریفه چنین مستفاد شد که
زحمت اینمدت داعی بهدر رفته جناب مستطاب فضایل ماب سید المحدثین
والواعظین حاجی سید حسن واعظ که مدت چهل سال است خدمت در دربار
حضرت اقدس رسالت صلی الله علیه واله نموده و مردم را دعوت بحق نموده نشر
اخبار واثار و مصائب ال اطهار کرده وامروز در ملت و دولت شخصیت
و نسل تمام پیدا کرده و مصدر خدمات بزرگ که یکی از انها خدمت بوجود جناب
مستطاب شریعتماب است شده ایا اجر خدمات اینمدت او و مجازات حسنات
او این است که از لسان اهانت کنید منکر هرچه تدبیر و تفکر در این موضوع
کردم لم یزددنی الا تحیرا این نسبتها بچنین شخص محترم بزرگواری چیست اگر از
بابت مضامین کتابچه است که اولا ربطی باین عنوان ندارد که مستحق تکفیر شود
علاوه هفتاد محمل صحیح دارد که عمده ان تنبیه مردمان عوام و تادیب مردمان
خام ناتمام است که خوسرمایه فساد و شر نشوند دخلی بعالم عالم مخصوصی ندارد
و تعریضی بر شخصی از علما مقصود نیست مگر در فرمان الهی خلاق عالم بحضرت
خاتم سلام الله علیه خطاب نمیفرماید که لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك

وماتاخر

وماتاخر اشرف مرسلین و معصومین که منزه از هرگونه ترك اولی و مکروهی
بوده است ذنوب ما تقدم وماتاخر انحضرت کدام بوده است مگر گناه امت باذن
خداوند را بشهادت میطلبم که من از جناب سید معظم در امور سرکار جز همراهی و
خدمت چیز دیگر ندانستم نوشتجات او حاضر است که چگونه اصرارها در انجام مهام
سرکار داشته و محرمانه بمن نوشته اند که باین مضامین لطیفه از حضرت مستطاب
اشرف امجد اسعد والا دامت شوکته واقباله خواهش واستدعا نمائید بلکه مورد
اصرار ایشان در امور سرکار رقم بهم مورد پی مرحمتی حضرت بندگان والا نشوند
خلاصه چرا باید فریب مردمان خاین و گول عوام را بخورید من چنین گمان
میکردم که اهل اصفهان بعد از ان بلوای جهال ادب شده اند و تنبیه گشته اند
گویا از احکام طهران که در باره انها شده بود که شاید منتهی بقتل و نهب کلی
بود چنانچه باید متنبه نشده اند باز همان توسطات و تشفعات و تلکرافات
خود حضرت اشرف اکرم والا اطفاء نایره غضب ملوکانه کرد والا احدی قدرت
بر شفاعت نداشت در هر صورت اینقدر بدانید که من در این مطالب
بهیچوجه همراه نیستم و تکثر عنوان کفر بنیان اسلام را مرضی خاطر امام عصر
سلام الله علیه نمیدانم بلکه از شما هم خواهش دارم که البته اینطلب موحش
را مستور فرمائید وچنانچه از سرکار مترشح شده است جبران نمائید
که مفسده ان عظیم خواهد شد والسلام صورت نوشته حضرت
بندگان حجة الاسلام النور الجلی اقای حاجی ملا علی دام ظله العالی است

که بسرکار شریعتمدار نایب الامام ملاذ الاسلام مرجع الاحکام فخر العلماء الاعلام
الفاضل الالمعی اقای اقا شیخ محمد تقی مرقوم فرموده اند عرض میشود
مدتیست مراسم لطف و وداد را مرعی نفرموده اید مع ما هو معروف من
ان المحب ما هو بتوارث از درگاه حضرت اقدس خلاق عالم مسئلت دارم
که بیمن وجود شریف مصالح قاطبه عباد را مستدام مستزاد فرماید و هرگونه
مفاسد را از بلاد اسلام و کافه مسلمین رفع فرماید چند روز است که مطلع
شده ام در اصفهان عنوان موحشی بدست بعضی از طلاب و محصلین افتاده
که موجب ملالت هر مسلمی و هر صاحب غیرت در دین است البته این مقدمه را
میدانند در هر بلدی از بلاد اسلام مفسده که روی میدهد از انسبت
بسلسله محترمه علما میدهند و بدین جهة بر قاطبه علما لازم و متحتم است
که محض اتقاء از مواضع تهم بقدر مقدور کناره از امورات خطره نمایند مرحوم
جنت مکان حجة الاسلام شیخ والد اعلی الله درجته در ان بلوای جهال چه
زحمتها کشیدند و چه صدمات خوردند تا دفع ان غائله مظلمه را فرمودند
والا چه قدر از نفوس در معرض صدمه و هلاکت بودند و هنوز رفع
تغیر خاطر خطیر ملوکانه از ان حرکت ناشایسته جهال اصفهان نشده چرا باید
طلاب ملتفت مفاسد این حرکات نشوند خلاصه از قرار مذکور جمعی از
طلاب محرك جناب مستطاب قدوسی نصاب شریعتماب افتخار العلماء والفقهاء
اقای اقا سید علی اکبر شیرازی شده اند و در مقام توهین جناب مستطاب

فضایل ماب

فضایل ماب فخر المحدثین والواعظین حاجی سید حسن واعظ سلمه الله تعالی
بر امده اند معلوم است این قصه و این قضیه موحشه موجب غضب و سخط
حضرت امام عصر و اجداد طاهرین انحضرت صلوات الله علیهم اجمعین
خواهد بود و چه خطرات دین و دنیا و فتنه و فساد بلد و توهین طلاب
محترم نموی نخواهد داشت و در دفتر دفته اسباب بدنامی کلی از برای
قاطبه علما خصوص سرکار شریعتمدار اقای اقا سید علی اکبر سلمه الله تعالی
خواهد شد در این بلد مدتیست که مذاکره حادثه فارس در میان است
و مردم همه را نسبت باقای معظم میدهند داعی چه قدر باید در مقام دفع
و دفع خیالات فاسده برایم خدا میداند که همین ایام از مجلس شخص بزرگی
از اهل این بلد حکایت کردند که در قضیه فارس چه نسبتها بایشان میدادند
خوش ندارم مذاکره انها را نمایم اینقدر هم من باب لزوم و ضرورت اشاره شد
اعتقاد حقیر برخلاف عقیده جناب اقای معظم است جناب حاجی سید حسن
واعظ در حق ایشان کمال همراهی داشتند نوشتجات ایشان که در اینباب
بمن نوشته اند حاضر است در هر صورت در دفع و رفع این فتنه و فساد
البته اهتمام بلیغی بفرمائید که منتهی بمفاسد و توهینات خطره نشود البته
طلاب را منصرف و متذکر فرمائید که خیلی بد عواقبت زیاده چه زحمت دهم
باقی والسلام سواد انچه سرکار شریعتمدار سید العلماء الاعلام
فخر الفقهاء الکرام ملاذ المسلمین والاسلام و ملجأ الخواص والعوام سید المحققین

وزبدة المدققين مدرس العلوم ومحيي الرسوم اقائي اقا سيد حسين بحر العلوم
طباطبائي دام ظله است که در جواب رقیمه کریمه اقاي حجة الاسلام اقاي حاجي
ملا علي دام ظله مرقوم نموده اند بعرض جناب عالي میرساند اولا داعي
ببركات وجود مسعود سركار شريعتمدار عالي مستظهر وكمال اميد واري
دارد در این اوان سعادت اقتران تعلیقه رفیعه جناب عالي که مبشر استقامت
واعتدال مزاج مبارك بهلاج عالي بوده وصولش موجب سرور وغیر محصور گردید
اگرچه داعي در رسوم متعارفه ظاهریه قصوری دارد به علت ضعف وانکسار
وتصاوم الام جسماني وروحاني که معنی ودم داشته و بهمان فرمايشات
روحاني و مرابطات قلبي و مراتب دعاگوئي اکتفا مینمایم توجهاتیکه در بابه
امر بدعه وصدمه لطمه قرعه عثماني فرموده بودند اظهار شده بود
بحمد الله والمنه که تبذل سعي وجهد وتلطفات سركار عالي دفع ورفع
این غائله هائله که دیدا امر عظیمي بود بسیار موجب قلق واضطراب ووحشت
قاطبه مسافر ومجاور گشته بود بلکه بسیاري پس از سنواتي مجاورت مهاجرت
به عراق عجم نمودند والحق صدق نیات اعلیحضرت ظل الله اید الله نصرته
وهمراهي اولياء دولت ابد مدت واستعداد وهمت جناب مشیر الدوله
بجا و بموقع گردید و نبود مگر از توجه والطاف سركار شريعتمدار عالي وسبب
دوست نوازي ودشمن گذاري شد ودر باب ساير فرمايشات سركار
شريعتمدار عالي در هر امر مطاع ومسلم است حركات وسكنات سركار بمقتضاي

حكمت

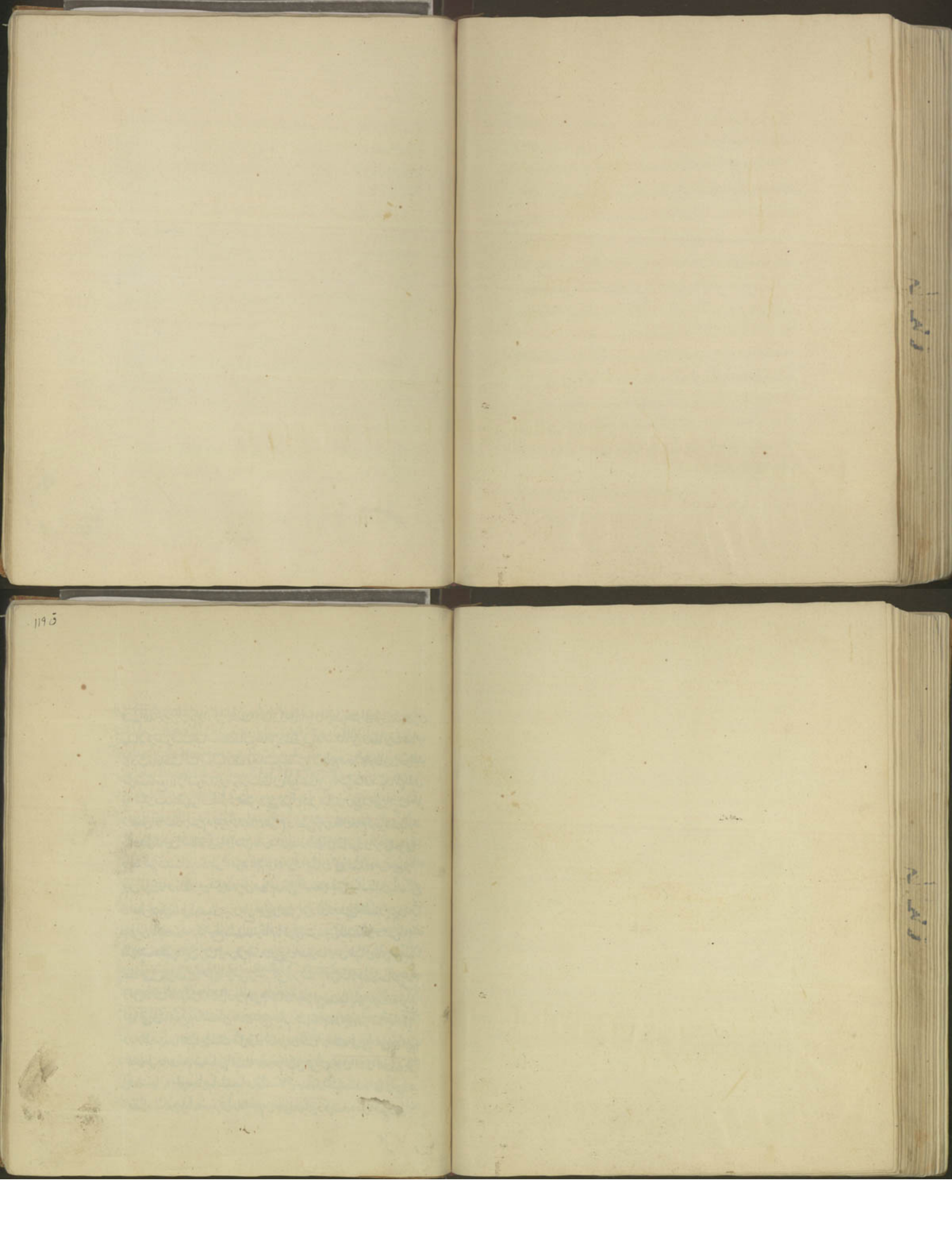
حکمت و میزان وقاعده مي باشد وکلیه فرمايشات شريعتمدار عالي در هر امر
مطاع ومسلم است بخصوص در مقدمه جناب سید الواعظین حاجي سيد حسن
جز عنايت سركار شريعتمدار عالي احدي دفع این غائله را نمیکرد ومائیس محض
بود وانشاء الله همیشه تائیدات وترویجات سركار عالي در دین مبین قبول
ومقبول حضرت سید المرسلین خواهد بود پیوسته مترصد خبر سلامتي
ذات کثیر البرکات شريعتمدار عالي میباشد ایام افاضت مستدام باد برب
العباد والسلام علیکم ورحمة الله في شهر رجب حسین ال بحر العلوم الطبا
طبائي محل خاتم شریفشان است سواد انچه حضرت بندگان نایب الامام
حجة الاسلام شیخ العلماء العاملین واشرف الفقهاء الکاملین العالم الرباني و
الفاضل الصمداني اقاي اقا شیخ زین العابدین مازندراني دام ظله العالي است
که در جواب رقیمه کریمه اقاي حجة الاسلام اقاي حاجي ملا علي دام ظله العالي
مرقوم ومختوم فرموده اند بعرض عالي عالي میرساند اگرچه
در این اوان سعادت اقتران نور چشم اکرم اقا شیخ علي زید عمره وفضله از
سلامتي وجود مبارك سركار شريعتمدار عالي داعي را اطلاع میداده بلکه
اظهار تشکر از الطاف واعطاف عالي را تذکار میمود ودر این اوقات شرف
تعلیقه رفیعه سركار عالي عز وصول ارزاني فرمود واز سلامتي ذات کثیر
البرکات که لمعه از اشراقات انوار اولياي کرام است استحضار بهم رسانید
اما تقصیر ظاهري داعي که عبارت از کم نوشتن عرایض است مبتني بر توالي

عروض الام جسماني وروحاني میباشد ودر مذاکرات قلبیه ومرابطات معنویه
قصوري ندارم چنانچه در این ازمنه ماضیه عرضي در باب دفع ورفع قرعه
عثماني شده بود غالبا اظهار تشکر نعمت وجود مبارك را مي نموده که بحمد الله
ببرکت انفاس قدسیه سركار شريعتمدار عالي دفع این غائله هائله گردیده
وموجب تثبیت وسکون قاطبه مسلمانان گشته والحق مطلب خطيري بود
وکلیه زائرین ومجاورین این بقاع زاکیه متبرکه اظهار تشکر وامتنان در
اینمعنی داشته ودر مراتب دعاگوئي قیام واقدام مینمایند ودر باب جناب
مستطاب سید الذاکرین والواعظین اقاي حاجي سيد حسن سلمه الله بعرض
شريعتمدار عالي رسیده که داعي در اینمقدمه کلیه ساکت بوده بلکه متاذي
ومستنفر از این قائله بوده وبدایة هم شرحي در تعظیم وتوقیر جناب ایشان نوشته
وبعد ها هم چیزي از این اقاویل لاطائل وکلمات بیحاصل که مبتني بر مطلبي
باشد بدست نیامد واز انجائیکه شخص فکرت سركار شريعتمدار عالي که در
طي مراتب حقایق وکشف خفیات ودقایق بر عقول مجرده ونفوس قدسیه
سبقت دارد داعي در اینگونه امور خود را مقلد سركار عالي بلکه جوارح
داعي نظر بحقیقت رسي سركار عالي بوده وفرمايشات سركار عالي در مراتب
تعظیم وتوقیر جناب ایشان عین صواب میباشد وامید انست که سایرین هم
بنور هدایت مهتدي کردند وندامت حاصل المناب خلاف وریب
وارتیاب است زیاده عرضي ندارم ومترصد خبر سلامتي ذات کثیر البرکات هستم

شريعتمدار

شريعتمدار عالي میباشم والسلام علیکم من الاثم زین العابدین مازندراني
عفي عنه سواد انچه حضرت بندگان نائب الامام حجة الاسلام شیخ
العلماء الاعلام قدوة الفقهاء العظام سند المجتهدین القمام قدوة المحققین
وزبدة المدققین العالم الرباني والفاضل الصمداني العالم المؤید المسدد
اقائي اخوند ملا محمد ایرواني دام ظله العالي است که در جواب رقیمه کریمه
اقاي حجة الاسلام اقاي حاجي ملا علي دام ظله مرقوم ومختوم فرموده اند
بعرض جناب عالي میرساند رقیمه کریمه بشارت ضمیمه جناب
شريعتمدار ملاذ الاسلام زیارت شد اصلاح ودفع دو غائله بزرگ که
هر کدام باعث ملالت ومصیبت اسلام واسلامیان بود مرقوم فرموده
بودید معلوم است امروز اصلاح این نحو امور عظیم بعد از فضل ملك
علام منوط است بکف کفایت ان ملاذ المسلمین وظهر الاسلام نمیدانم تشکر
این دو نعمت بزرگ را چگونه بجاي بیاورم یکي رفع قرعه عسکریه از علماء اعلام
ومجتهدین وطلاب وساير مجاورین که امر عظیمي بود خداوند عالم اعلیحضرت
اقدس مقدس پادشاه اسلام را طول عمر عنایت فرماید وظل عنایتش را
بر قاطبه مسلمین مستدام فرماید که رفع فرمودند ودر قاب مسلمین مجاورین
وتبعه دولت علیه را فك فرمودند دیگر هم امر جناب مستطاب قدسي
نصاب شرافت انتساب مروج الاسلام سید المحدثین سلطان الواعظین
اقاي حاجي سيد حسن واعظ کاشاني زید فضله بهمین نحو که مرقوم فرموده بودید

حقیر هم شناخته و دانسته‌ام در این طول معاشرت و آشنائی که با ایشان داشته‌ام
که از عنفوان جوانی تا حال عمر شریف خود را در ترویج شرع مبین حضرت
خاتم النبیین و نشر اخبار و آثار و مصائب ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین و ذکر مواعظ و نصایح کافیه وافیه مصروف داشته‌اند خاصه با
تأثیر اینکه خداوند عالمیان در انفاس قدسیه ایشان قرار فرموده و واقعا
ملالت و اندوه و کسر قلب ایشان باعث کسر قلب مبارک حضرت صدیقه طاهره
سلام الله علیها است و این امر غصه بزرگی از برای اینجانب و قاطبه علماء
و اهل شرع شده بود الحمد لله الذی اذهب عن الحزن حیف بود بان
امر یکه بر حضرت حجة الله امام العصر والزمان علیه و علی آبائه الطاهرین
افضل الصلواة و اکمل التحیات پوشیده و پنهان نیست بر مردم مستور
و مشتبه بماند و رفع آن شبهه عظیم نشود خداوند عالم جناب شریعتمدار
عالی را طول عمر عنایت فرماید که دفع این دو غائله را فرمودید البته معلوم است
که احترام و توقیر و دعای بایشان از هر مؤمن صاحب غیرت در دین باید
منظور داشته باشد و هتک حرمت ایشان را حرام بدانند و اذکر به قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی تغافل نورزند جزاکم الله و عن رسوله
خیرا که داعی را بدین جهة مسرور و خشنود کردانید بیدید خداوند نعمت
وجود مبارک را مستدام بدارد و بر طول عمر و توفیق و صحت بیفزاید انشاء الله
محل خاتم شریفشان است

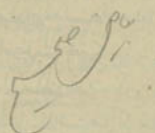


بسم الله الرحمن الرحیم چون یکی از فضلاء اخیار و علماء ابرار از حقیر سؤال نمود که شما در این
رساله که منسوبست بجناب مستطاب حقائق و معارف آداب دقائق و معارف انتساب
افادت و افاضت اکتساب سیادت و نجابت پناه شرایع و بدایع دستگاه حاوی القواعد
الشرعیه جامع المآثر النبویه و الوصویه سلطان الواعظین ناشر اخبار سید المرسلین
چه میگوئید حقیر جواب گفتم که بعضی و بعضی در آن بنظر میآید زیرا که نسخه ایست مشتمل
بر بعض آداب و رسوم دینیه مردمان عوام و بعضی از مردمان خام که خود سرمایه
فساد نشوند پس اشکالاتی و ایراداتی وارد آورده و شبهاتی القا نمود و از انها جوابهای
وافیه گفتم که پسندید و قبول نمود گفتم چون مراد ایشان مخفی شده بر بعضی از انام
پس قرار دادند که این نسخه غرض سهام و حال آنکه بنظر دقیق بسیاد عبارات آن صحیح
و بعض دیگر قابل توجیه وجیه و ملیح پس خواهش نمودند که بطریق اختصار چیزی در این
در این باب بنویسیم که رفع شبهه از تمام ناظرین شود پس اجابة لملتمسه و محض خدمت
شریعت مطهره این رساله مرقوم شد و چون اسلوب اصل رساله فارسی میباشد
لهذا بجهت موافقت با اصل فارسی نوشتم قوله سلام من سلام هذا جناس متماثل
و من لطائف الکلام کقوله تعالی و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة قوله
انی القی الی کتاب کریم و کنت کن فدی بذبح عظیم و بشرهلام حلیم این فقرات اقتباس میباشد
و در کلام فصحاء بسیار است مثل قول شاعر ان کنت ازمعت علی هجرنا من غیر ما جرم
فصبر جمیل و ان تبدلت بنا غیرنا فحسبنا الله و نعم الوکیل قوله و کان الفاظ الصحیفه بر هوتها
این استعاره مکنی عنها میباشد بنابر قول سکاکی بجهة آنکه تشبیه شده الفاظ بجواهر و
اقتصار شده بذکر مشبه قوله لا اقسم من خلقی در ثانی ذکر شده و در لا اقسم وجهی آن

وجه اول قول بعض ائمه نحو است که این لام ابتدا میباشد و لا اقسم قرائت نموده ثانی آنکه زائده
میباشد بجهت آنکه تاکید است از قبیل ما منعک ان لا تسجد ثالث آنکه لا نافیه است و ذکر شده
بجهت مبالغه یعنی بجهت تثبیت مطلب قسم میباشد لکن بجهت عظم مقسم به قسم یاد نمیشود و این نو
که از لا اقسم در آیه شریفه ذکر نموده اند قوله نمک مائده شریعت چند لطف در این تعبیر است
که در فقره آن تصریح شده یکی آنکه اصلاح جمیع امور با دست ثانی انطباق اسم اینان در صدد ده
میباشد با او قوله که امروز وجود مبارکش مایه رواج ملت و قوام دولت این مطلب محتاج بتمک
میباشد که تفصیل آن ذکر خواهد شد و آن اینستکه امر سلطنت و امر حکومات شرعیه جهت جامعه
دارند که حفظ بنی نوع انسان و تکمیل نفس انسان بوده باشد بجهت آنکه امر شرع اطاعات
بجهت تکمیل مراتب انسانیت و تمیز مطیع از عاصی و اما معاملات و سیاسات بجهت آنستکه چون
انسان طالبستکه جمیع مشتهیات از او بوده باشد و این مطلب ضرر بنوع دارد لهذا قانونی
قرار داده شد که جمیع نفوس مامون از ضرر باشد و این مطلب محتاجست بمبین حلال و حرام
و قواعد معاملات شرعیه در غیر مقام مخاصمه و محتاجست در مقام مخاصمه بحکومت مطابق
صاحب شرع قرار داده کذلک محتاجست بسلطانیکه حافظ علما باشد و مجری احکام آنها بوده
باشد و حافظ رعایا و نفوس خلق لهذا تفویض سلطنت من جانب الله میباشد در هر وجود که
مقدر فرموده باشد او سلطان میباشد و چون حفظ این عنوان محتاج بمخارجیست لهذا بجهة
عنوان خراج و مقاسمه جعل شد تا آنکه بعضی از علما فتوی دادند الخراج بالضمان و خرج هرگاه سلطان
عادل رافت و شفقت نسبت بعالم خلق داشته باشد نهایت شکر باید نمود بجهت آنکه غرض
اصلی حاصل میشود پس اینکه مرقوم شده که هر عالم بیهنگامی در هر بلدی از ممالک محروسه
ایران بوده باشد شرف تشرف بجهة او حاصل آید و بمراتب دعاگوئی و ثناجوئی از او

بوده باید بفزاید بهمین جهت که مقصود اصلی از علم انعام بوجود میآید و نقض غرض میشود
پس چنانچه شکر بر نفوذ لازمست شکر بر مقدمه آنهم لازمست قوله قضیه هاتکه
فارس این مطلب بقول علما قضیه ایست در واقعه خاصه منافی ما نحن بصدده نیست بجهت
آنکه بنا میشود که رفع محذور را میخواهد نماید کسی واقع میشود در محذور دیگر
و از این جهت است که در مثل گفته شده فما تنفعهم شفاعة الشافعین و از قواعد مسلمه است
که قضایای احوال سند و تمثیل امری نیست پس اگر سلطان غضب نماید ایرادی
باو نیست بجهة آنکه احتمال محذور دیگر هست و آن محذور بنا میشود که منافی بوده با
با غرضیکه در امر سلطنت ذکر شد و اگر عفو نماید محل امتنانست و اینکه ذکر شده مضمون
سبقت رحمته غضبه یا از باب اقتباسست یا از باب تلمیح و مثل و هردو از لطف کلام است
قوله و لو ان للذین ظلموا و کذلک قوله قل للذین کفروا این دو آیه شریفه از برای بعضی شبهه
شده که منافات با آنها گفتگو شد یکی آنکه منتخبه واسطه در امری بوده او را ظالم قرار
داده اند و در آیه ثانیه کافر و محتاج بتوبه دوم آنکه سلطان را معذب و استنادعذاب
دادن را باو در آیه ثانیه غفران بعد از توبه را و این هر دو صفت حقتعالی میباشد
و این مطلب کفر است و الجواب آنکه ظلم و کفر هر مقامی یک معنی دیگر ظلم خلاف استواء عدل
و کفر مطلق مخالفت و بعد از آنکه سلطان در امر خود بصیر است و اگر محذوری از شخصی
صادر شود ملاحظه مینماید که این منافی با غرض از سلطنت با معنی ضد ظلم و کفر باد
هست بر همین قیاس عذاب و مغفرت بعد از توبه پس قائل این کلام از ربقه اسلام خارج
نشده و اینها ذکر دو آیه از باب تلمیح مثل است نه تشبیه قوله فی مقام التبجیل پس علما را
مثل خلیفه امام سلطنت و حکومت خلاف رای بعض علماء شریعت این دو مطلب باد و اید

در این مقام هست اول قل لو کنتم تحبون الله ثانی و من یتعد حدود الله از برای بعضی محل شبهه



و در این مقام هست اول قل ان کنتم تحبون الله ثانی و من یتعد حدود الله از برای بعضی محل ایراد شده
و مباحث بیان مراد از آنها و بعد ذکر ایراد و چون در سابق ذکر شد و بعد از این خواهد آمد ملخصه
اینکه قوام شرع و حفظ نوع بوجود سلطان عادلست و آن سلطان بواسطه بصیرتیکه دارد در امر سلطنت
تصرف مینماید بجهت قوام امر خود تا موصل شود بنتیجه که حفظ شرع و حفظ نوع رعیت بوده باشد و فقیه
عالم در علم خود بصیرت دارد و در امر سلطنت بصیرت ندارد پس هرگاه مداخله نماید مداخله او باعث
تخریب میشود و این منافی غرض جاعل سلطانست مثل آنکه سلطان تصرف نماید در امور شرعیه
و حکم به بینه شرعیه نماید این امر غالب الخطا میشود پس نتیجه مطلب آنکه هر کسی باید در امریکه
بجهت او مقرر شده مداخله نماید و مراد از دو آیه بعد از آنکه ذکر شد تنبیه و مثل است در تشبیه
اینکه متابعت سلطان عادل بر ضاء حکم اوست بجهت حصول نتیجه و چون تقدیر سلطنت
من جانب الله میباشد پس صادقست قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لکن در متابعت
بهمان معنی که ذکر شد و کذلک در آیه ثانیه تعدی از حدود و مداخله در امر سلطنت عدالت تا
موصل نشود بنتیجه مقصوده و ذکر تعدی از حدود الله مثل است و از قواعد واضحه میباشد که
مثل مناقشه ندارد و تغییر میکند و مراد از فاسقون مخالفت در امریکه موافق غرض است نه آنکه
فسق شرعی باشد و ایراداتیکه مورد نموده اول اینکه علما مداخله در امر سلطنت نکنند لازم شود
سلطان در صدد اذیت و ظلم رعیت باشد و باید در این حال مداخله نمایند در رفع آن و نهی
از منکر کنند و جواب آنکه متکلم سلطان عادل فرض نموده و کذلک تمام سلطنت بجهت ترتب نتیجه
و در این حال نه سلطان عادلست و نه آن امر امر سلطنت بلکه امر تخریب سلطنت ایراد ثانی
آنکه سلطان را مقام نبی قرار داده و گفته مردم من جانب الله مامور بمتابعت میباشند جواب

آنکه معنی متابعت بیان شد و این مثلیست و مناقشه ندارد و همینکه امر سلطنت بتقدیر خالق شد این
مطلب در صحت مثل کافیست ایراد ثالث آنکه در آیه ثانیه سلطان را مقام الله قرار داده و مداخله
علما را تعدی از حدود الله قرار داده و بعد ترتب فسق را بر آنها نموده و جواب را از این سه فقره
در بیان مراد متکلم از آیه ذکر شد پس طول نمیدهیم باعاده آنها قوله اما مقام سلطنت تقدم
دارد بدلیل آیه انی جاعل فی الارض خلیفه و آیه یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس
ما تحقق متوهم در این استشهاد چند ایراد نموده اول تقدم مقام سلطنت و حال آنکه شرع اقوی میباشد
و قائل شرع را تابع قرار داده ثانی آنکه این دو آیه در حق نبی و وصی میباشد و نایب آنها علما
میباشند پس چرا منزل بر سلطان نموده ثالث آنکه آیتین در حکم بین الناس میباشد
در امور شرعیه و اختصاص بعلما دارد دخلی بحکومت عرفیه ندارد لکن مراد قائل اینستکه
مقام سلطنت بمنزله روح است چراکه مقدمه است از برای نشر احکام چراکه اگر سلطان نباشد
حفظ رعیت نمیشود و بیان احکام بی ثمر است پس سلطنت محل را قابل مینماید چنانچه خود قائل
تشبیه بروح نموده و شرع را تشبیه بعقل پس مراد اینستکه این تقدم سبب اشرفیت و متبوعیت
بوده باشد و اما ترتیب دو آیه اینستکه دلالت دارد خلیفه و حاکم بین الناس من جانب
الله است و منصب خلیفت پس باید حاکمی بوده باشد بر خلق و علم او ماخوذ و علم او
ماخوذ از مبدء میباشد و مراد قائل همین قدر از مناسبت چنانچه از واضحات ملک عادل که
اخذ مسائل از طرق صحیحه نماید و حکم بین الناس نماید بحق مقام علما را دارد که ورثه انبیا
میباشند که در حق یکی از انبیا فرمودند یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و کذلک
عالمی که حکم ناحق نماید مقام جهال دارد که متشبث بجبت و طاغوت میباشند پس معلوم

که قائل دو آیه را در مقام مناسب سلطنت سلطان عادل که حاکم حق بوده باشد آورده نه آنکه
مقام سلطان را مقام نبی قرار داده یا وصی و نواب آنها پس هر سه ایراد در غفلت و ظهور این مطلب و تفکیک
قلب سلطان با علما مخالفت نداشته و سلطنت عرفیه و شرعیه مطابق بوده باشد که نهایت مقام
شکر است بجهت آنکه حفظ شرع و حفظ نفوس و اعراض بحوائم عارض میشود قوله ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرتم و آمنتم منطبقست بمعانی خود بجهت حقیقت اتحاد شکر خدا میباشد و جه
نعمت فوق اینکه قلب سلطان عادل با علما و رعیت خوب بوده باشد بجهت تراتیکه بر او مترتب
میشود پس این مطلب منطبقست در مقام شکر قوله چون این سلطنت مخصوصه حضرت انبیا و ائمه
حضرت حجة الله علی العالمین است مراد نه اینستکه نیابت خاصه که منوط بنصب بوده باشد
بلکه چون سلطان عادلست و حاکم بحقست و متخلق باخلاق است از این جهت اطلاق نیابت
شده و این اطلاق شایعست در عرف مثل آنکه کسیکه رویه کسی را گرفته و بشیوه و طریقه
او رفته و قاعده او را در دست دارد میگویند این نایب فلانست قوله پس حال و حفظ
و ناموس خلق را از جانب آنحضرت سپرده سلطنت در حقیقت این امور من جانب الله سپرده
سلطنت بجهت تقدیر و تفویض سلطنت من جانب الله میباشد و اینکه تشبیه بامام
داده از جهت اینستکه و اراده یکی میباشد و ثانیا چون سلطنت عدل و حکم بحق فرض شده
و تخلق بآن اطلاق پس چنانچه نیابت بمعنی مذکور صدق نمود بهمان مناسبت اطلاق شد
تفویض من جانب الحجة قوله چنانچه سلطان را در سپرده علما مداخله و تصرفی نمیباشد
علما را هم لازم است که در سپرده سلطنت مداخله و تصرفی ننموده باشند در این فقره مشا
مشاهده شد از بعضی ایرادی نموده اند که حاصل آن اینستکه لازم این کلام شده که سلطنت

امریست متاصل وراء شرع و حال آنکه آنچه وراء شرعست زخرفست ثانی آنکه سلطان حکم ناحق
می نماید و ظلم بر رعیت میکند و باید علما در صدد بوده باشند پس چرا علما مداخله
نکنند این خلاف ضرورت مذهبست جواب اینستکه قائل سلطان را ملک عادل قرار
داده و ملک عادل و علما قوام هستند در قوام شرع و حفظ نوع پس امر سلطنت و امر
شرع امری نیست و اینکه گفته حکم ناحق و ظلم میکند منافی عدل و خلاف مفروضست پس
قائل نگفته اگر سلطان ظلم کند علما را نمیرسد مداخله نمایند پس سلطنت عدل ملازمست با
حکم حق و این مطلب ملازمست با حفظ شرع و حفظ نوع پس هرگاه میشود عالم بصیر با امر سلطنت نبوده
باشد و مداخله او باعث ضرر و نقض غرض بوده باشد از همین جهتست که قائل گفته علما را
مداخله در سپرده سلطنت نکنند و این ابدا منافی با امر شرع نیست و نفی نفی بر علما و لهذا در تعبیر
چنانچه هر صاحب صنعتی مداخله در صنعت دیگری نکند مگر آنکه طریق و با دلیل و برهان
ارشاد بخطاء طرف مقابل نماید این ارشاد صحیحست و قائل نفی این مطلب را نمی نماید و از
کلام او نفی این مطلب بر نمی آید و تاویل صحیح بعد کلام قائل مترتب بر همین مطلبست
و این کلامیست صحیح و ملیح که جمیع علماء این را قبول دارند پس معلوم شد از اینکه عدم
مداخله علما در یک مورد از سه موردیست که ذکر شد نه در دو مورد دیگر که ارشاد با
دلیل و یکی دیگر مداخله بجهت رفع ظلم که در این دو مورد وظیفه علما میباشد مداخله
و معلوم شد علم در ورود دو ایراد قوله ملاحظه کنند که اهل کفر و شرک سلاطین خود را

چه قدر احترام دارند پس اهل ایمان خود را کمتر قسمت ارند که والذین آمنوا اشد حبا لله استشهاد
و تمثیل این جهت اینستکه سلطان که حکم حق نماید باعث طول عمر و زیادتی شوکت او میشود
و این طول شوکت لابد من جانب الله میباشد پس هر که ایمان و مقام توحید دارد
اشد حبا لله است و هر که متصف باین صفت لابد محبت با چنین سلطان که خدا او را
قوی نموده است دارد و حب خدا و شرع ملازم با این حبت پس ذکر آیه در مورد خود
میباشد و صحیحست قوله در رضاء حق عوام کالانعام را اشاره باین مطلب آنچه
استقراء شده هیچ صاحب منصب و هیچ صاحب ریاست نیست که جمیع اتباع از او راضی
باشند چنانچه در احوال علما مثل مرحوم مغفور شیخ الطائفه شیخ الطائفه شیخ مرتضی قدس
سره در نجف اشرف ملاحظه شده و این باید صاحب منصب اعم از آنکه منصب من الله باشد
حضور مثل امام عصر صلوات الله و سلامه علیه یا عموما یا من قبل السلطان بوده ملاحظه
تکلیف خود را نماید و از آنقرار رفتار نماید و چون این ملاحظه نقض غرض میباشد میشود
و آنها از این رئیس راضی نمیباشند پس علما در مقامیکه سلطان عادل معدلت سلطنت
نموده و عوام کالانعام رضی طبقات نشده باید میل خاطر سلطان را مقدم بدارد
بر رضاء عوام بلکه تعصب دین مقتضی اینطلبت که سرور قلب و فرمان مبارک فرمان
فرمای مملکت خود را که فرمان حق میکند و این فرمان سبب حفظ شریعت و حفظ علما
و رعیت بر هوای نفس و خیالات فاسده الواط و اشرار دفع و شد بلکه همیشه

شکر کنا و این نعمت عظمی بوده باشند قوله هر امید و تمنائی که دارند از سلطان رضا خود
داشته باشند بجهت اینستکه عالم عالم اسباب است سلطان عادل مظفر و منصور واسطه
و سببست در قضای حوائج من جانب الله و آیه شریفه الیس الله بکاف عبده یا تمثیل
و از واضحاتست که مثل منافقین ندارد و تغییر نمیکند و یا اینستکه خدا کافیست و هر نوع
که میخواهد واسطه قرار میدهد و سلطان را واسطه قرار میدهد در قضاء حوائج خلق
آن امور را بید او قرار داده و در آنستکه اطلاق بر سلطان نموده باشد چنانچه توهم شده
قوله در جواب عوام این مطلب معلومست که هر کسیکه لیاقت چیزی را ندارد باو نمیدهند
و خداوند عالم در حق او مقدر و مقرر نمیفرماید پس باید عبد در دائره قسمت نقطه
تسلیم باشد و در مقام رعیت بودن نسبت بسلطان که سلطان عادل اصلاح
داند با او مراعات نماید بجهت آنکه بصیر با بو خود و بصیر بحال رعایا میباشد و تصرف
آنها را در امور میدانند اینستکه گفته اند هر کس بهر منصب و مقامی چه از علما و حکام
شرع و چه از حکام عرف و چه از سایر مناصب همه از تصرف خود اوست پس تصرفات
شخص باید ظاهر شود نه تمنای بی معنی پس نباید عوام مداخله در امر سلطنت
و حکومت نمایند بجهت آنکه آنها متعرض در این مراتب نمیشوند و جواب ورد عوام
همین بیمثل بوده است ربکم اعلم بکم چنانچه بخواهند بمطلب نمیرسند بجهت آنکه صلاح
آنها نیست و محل اقتضای آن تمنا را نمیکند اینستکه صحیحست که قرائت شود دان تدعو

بیاض

بیاض

لا تسمعوا خائكم ولو سمعوا ما استجابوا لكم و شامیشود که مداخله در امر سلطنت میکند و حلاوت
حق میشود و لابد است سلطان مؤاخذه نماید و این اسباب مرارت بجهت آنکه سلطان
عادل هر گاه نظر او بعدل باشد و بنای او بر حفظ شرع شد و علاوه رعیت او بوده باشند کسیکه
مخالفت نماید بدون رشاد و بدون دلیل و برهان لابد است سلطان از مؤاخذه با عفو
و موهر تقدیر مداخله نکردن باین نحو اولیست قوله و آنچه در بعضی از ایام این متم مطلب میباشد است
که عوام توسل بعلما مینمایند در مداخله امر دیوان و در سه مقام که متوسل بعلما میشوند هم آنستکه
این توهین و تحقیر علما بوده باشد بلکه تحقیر عوام است که در مقاماتیکه نباید متوسل شد بعلما
و در امر تقلید که اخذ مسائل کنند والا علما در مقامیکه هستند میباشند و چون این مقامات
که تفصیل آنها خواهد آمد توسل بعلما و خاطر نیست مگر در بعضی مقامات از سه مقام مسطور
که متوسل مظلوم بوده باشد والا اگر ظالم بوده باشد و بر خلاف حق متوسل شود ثمری نکند
و در این مورد است که تمثیل نموده متکلم اقتباسا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه و ما هو ببالغه
و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال و اینکه کافرین منطبق بر ماضی نیز نموده از باب مثلست
البتة والا عوام از بعضا اسلام خارج نشده اند مصنف همه را مسلمان میداند و اینکه مصنف
بعد کلمه کفر گفتند چرا میدهند کلمه کفر است که ما در آسمان خدا داریم و در زمین شما را
و چون این کلام از عامی که ملتفت لوازم کلام نیست صادر میشود لهذا کفر نیست و حکم بکفر
آنها نمیشود بجهت آنکه کفر از امریستکه مقصود از کلام بوده باشد نه لازم غیر مقصود و اما

مقام خطاب بعیسی بن مریم ءانت قلت فی الحقیقة این خطاب تعریضست بکسیکه قائل شده بجهت
توبیخ او و الا حق جل و علا که میدانستکه حضرت عیسی چنین کلامی نگفته و اما سه مقامیکه مصنف
ذکر نموده مقام اول مقام تعزیه است و این محسوسستکه مرض و غلا بید خداوند جل و علا است
و علت از بنده نیست بتفصیلیکه مصنف نوشته پس توسل بعلما ثمری ندارد بغیر از عجز و التماس
و باید رفت و عرض حاجت نمود بدرگاه قاضی الحاجات و مقام دوم مقام غزل حاکمست
و این مطلب چند بن مشاهده شده از بلاد کثیره پس اگر آنها کم تقاضون خود و تکلف
خود عمل نموده و موافق اغراض رعیت واقع شده این هجوم و بلوی ثمری ندارد فی عند الله
و لا عند السلطان و اگر ظلم برعیت نموده یا اینستکه ظلم بشخص خاص شده یا بنوع اگر
خاص است پس ثمری ندارد و حاکم را عزل نمایند بجهت ظلم در مورد خاص و باید متخصص
صابر بوده باشد تا زمان مجازات و چه بسیار از ابنیا را بناحق شهید نمودند جل جلاله
آنها را مهلت داد و صبر نمود و اگر بنوعست عقیل توسل سبب عزل میشود و لکن هجوم عام علاج
و طریق رفع آن نیست بلکه باید بعلامت دخاء و انکار سلوک نمود و این قطعا از جنب
مقصود چنانچه مصنف خواهد چند مطلب را بیان نموده و مقام سوم که عوام التجاء
بعلما دارند مقامیستکه شخص ملتجی خون ناحق ریخته باشد یا مال کرامی از کسی خورده باشد
در این صورت بجهت اصلاح امر خود ملتجی میشوند لکن علما ابدا اعانت این نحو اشخاص
نمی نمایند و مطیع آیه شریفه و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان میباشند مگر در صورتیکه
ظالم بمظلوم اشتباه شود و ما تعالم بحسب طرق شرعیه او را مظلوم بیابد و اعانت او را نمایند

که تعبیر از این شبهه مصداقیه میشود پس عالم عامل بعدی از تکلیف خود نمی نماید لکن توسل
عوام بعلما در این سه مقام صحیحست قوله سلطان مذهب خود که امروز نایب حجت حضرت
حجة الله علی العالمین میباشد اینکلام مصدر انظار شده و بسیار حمل ابراد شده است
از اینکه سلطنت امر یست عرفی و چگونه میشود سلطان نایب امام بوده باشد و اینکه
بعضی تخطئه نموده اند از این جهت و جواب محتاجست ببیان سه مقدمه اولی آنکه
مراد از سلطنت سلطان عادلست در مذهب شیعه ثانیه آنکه سلطان عادل حفظ
شرع و نوعرا می نماید و این از قضایا یستکه قیاساتها معها میباشد لان الحفظین لا
برهان للعنوان ثالثه آنکه سلطنت امر یست من جانب الله و منصب امام معنی اینستکه
خداوند عالم ریاست عامه افاضه نموده است در امور دین و دنیا خلافة عن النبی و آله ع
لا تم غائبون عن الناس پس از مقدمات ثلث صدق نیابت صحیحست و مراد قائل از
نیابت نه اینستکه نیابت ملازم با نصب بوده باشد عاما یا خاصا بجهت آنکه شرط
نیابت نصب بطریق عموم یا خصوص نیست بلکه همینکه سلطان مباشر است بعضی از امور
را که حکمت وجوب وجود امام بجهت آنهاست کفایت در صدق نیابت میکند و تو مجاز او مجاز
در استعمال الفاظ عرفیه ثابتست و شایع در محاورات و مکالمات و شبهه در آن نیست
و بر قائل آن خدشه نیست و حفظ شرع و حفظ علما که قوام شرع با آنها میباشد و حفظ

و حفظ نوع رعیت بوجود سلطان عادلست پس هر که نصب در حق او نباشد
و لکن مباشرت نماید بعض امور منسوب عنه را صدق نیابت صحیحست چنانچه
عکس او غالبی که عامل نباشد بعلم خود نیابت عامه از او مسلوبست و نظیر
این مطلب در اصول مسئله است در تعارض ظن بواقع و ظن بطریق که مقدم
کدام میباشد و حق تقدیم ظن بطریق است بواسطه آنکه ظن بواقع اگر چه
مظنونست لکن طریق او ظنیست موهوم العمل و ظن بطریق با اینکه واقع در آن
موهومست لکن عملا عمل باو راجحست و شک و شبهه نیست در اینکه شیئی
راجح در مقام عمل با اینکه دور است از حکم واقع مقدمست از شیئیکه مرجوح
میباشد در مقام عمل و قریبست باصابه واقع و سلطان عادل بحکم ظن بطریق
مراد از بعضی اگر چه مجتهد نیست لکن وقتیکه بعدالت رفتار نمود و حفظ مقام علما
و حفظ شرع و رعیت نمود صدق نیابت با معنی که ذکر شد در حق او جائز است
مثل عرفی هست که شخص دور نزد ملک بوده باشد بهتر است از اینکه نزدیک
دور باشد و بعد از آنکه مراد قائل از نیابت بدست آمد دیگر محتاج بذکر
بعضی ایرادات غیر وارده که مشاهده دیده شد از بعضی و جواب آنها نیست قوله
پس علما را لازم است که بهمان لفظ معنویه و قوله اگر لذات دنیا را طالب
باشند بهمان مقامیکه از علم آل محمد علیهم السلام یافته اند اینها غیر دلیل دارد
بر اینکه قائل در صدد توبیخ علما و اهل علم است و اینکه ذکر نموده که اگر

که اکثر رعیت زاده اند ایضا دال بر مطلبست بجهت آنکه مقام علم آنها را بمقام رفیع رسانیده و این از برکات علمست قوله در حضور مبارک اعلی حضرت اقدس می نشستند و سرافراز بخطاب جناب آقا میشوند نه اینکه مراد قائل صرف دیدن او باشد و سرافرازی بسبب اعتبارات دنیویه بوده باشد بلکه چون سلطان عادل مورد کلام مستعد و هر عالی را تقویت نماید تقویت شرعست پس سرافرازی بجهت آنستکه این عالم در مصدر امور شرعیه و نفوذ امر او نفوذ میباید و این مطلب دالست بر اینکه قائل در صدد تقویت اهل علمست نه توهین و آنچه بعد ذکر کرده شده در مقام مثلست نه تشبیه چنانچه مکرر ذکر شد قوله پس بر امناء شرع لازمست که زمام فرمان فرمائی رعیت را بدست آنکه حضرت حجة الله یعنی زمام در امور سلطنت و حفظ رعیت و معلومست که این مطلب بید کسی بوده باشد که واقف باسرار مطلبست و آن نیست مگر سلطان عادل و مراد قائل از لزوم حتمیه نحو صلاحست از باب حکم عقل نه آنکه علما حکم بوده باشند بحکم لازم الاتباع در تمام امور و اینها را قائل از اینکه ذکر نموده است بدست آنکه حضرت حجة الله اینستکه چون سلطان عادل و چنین تخفیف لابد سلطنت او من جانب الله میباشد و باراده و تخصیص اوست و اراده خدا اراده حجت خدا زمان میباشند و حضرت حجت واسطه فیض میباشد از خالق بخلق چنانچه احادیث صحیحه ناطقست باین مطلب

نبی

بعبارت مسطوره صحیحست و در حقیقت این مطلب از باب مجاز عقلیست که اسناد بسبب داده شده از قبیل بنی الامیر المدینة و با هامان ابن لی صرحا پس اسناد که مشافهة بعضی ذکر نمودند باین عبارت هر سه رفع شد که اول اینستکه امناء شرع را قائل تابع قرار داده و جواب اینستکه این مطلب در نظم مملکت و فرمان فرمائی بطریق عدلست و در این فقره معلومست که علما را تصرفی نیست و ثانی اینستکه این قسمی از برای علما مقرر نموده من جانب السلطان و جواب اینستکه این لزوم از جهة حکم عقلست بتقریبیکه ذکر شد و ثالث اینستکه این مطلب اسناد بسبب چنانچه واضح شد سلطان را نایب و منصوب من جانب الحجة ای الامام الثانی عشر قرار داده و جواب اینستکه این مطلب اسناد بسبب چنانچه اوضح والاظهر تفویض من جانب الله میباشد قوله و هر گاه عوام کالانعام یعنی با توصل و توسل عوام بعلما در امور مذکوره قرار بر قرار اختیار کنند یعنی اعتنا نکنند بکلمات ترک عوام و اینمعنی مراد از قرار است و همین سزاوار است از برای علما و اسطه آنکه شان عامل علم بعدلست و متابعت عقل و اعانت مظلوم نه متابعت جهل و اراجیف کلام قوله و هر گاه بخیال یعنی اگر ملاحظه نمایند که در سابق سلاطین با علما چه نحو سلوک داشته اند از خیال خود یعنی که اهل بصیرت و تجربه نیستند از خیال خود در تصرف نمودن در امر سلطنت بر میکردند و بحمد الله که علما دانستند که عامل عامل بوده اند همیشه معزز بوده اند منتهی الامر مشکلات و ضعف دانسته این جهل

زمانیستکه قلب سلطان با علما مودت و دوستیست پس باید شکر نمود و حال آنکه در این زمان اعادی دین بسیار است مثل مذاهب و ملل جدیده که یکی از آنها طائفه بابیه هستند و عدو دین و عدو متدینین بدین لاسیما علما هستند پس حافظ آنها سلطانست بجهت آنکه بعضی از علما سلف را اعتقاد این بود که دعاء سلطان عصر لازمست شرعا بجهت زمام شرع و اموال و اعراض و نفوس بید اوست لکن مطلبیکه هست اینستکه بعضیکه تصرف در امر سلطنت هی نمایند شبهه مصداق از برای آنها میباشد یعنی گمان میکنند که آن مطلب که در نظر آنها هست اعانت مظلومست نه آنکه تصرف در امر سلطنت بوده باشد و شبهه مصداقیه باب واسع در جمیع امور و شخص صاحب شبهه معذور است در عمل خود و مخطی مصاب است و آیا اینکه مصنف در این باب ذکر نموده مکرر گفته شد که همه مثلست نه تشبیه و در مثل مناقشه نیست بلکه قرینه بر مثل بودن واضحست بجهت آنکه مصنف در همین صفحه در چند مقام بدلالت اشاره و تلویح و تنبیه و ایماء تجلیل از علما نموده و این قرینه است بر اینکه الفاظیکه عنادی نیست در بعض ابیات مثلست و این احوال چگونه میشود ذکر نمود که مصنف با علما قلبا و بدا ست و توهین آنها می نماید و حال آنکه همیشه در صدد تجلیل بوده و تعظیم آنها می نموده چنانچه مکرر در منابر متعدده مشاهده شده و در کتابیکه تصنیف نموده که مسمی بمنهج الواعظین است لکن عالم عامل را

منهج الواعظین

دارد

ذاکر کاهی توهین نماید عالم غیر عامل مراد است چراکه این نحو عالم حکم جاهل را دارد پس علم با عمل در هر مورد که بوده باشد محترمست و این مورد اشتباه هست که میگوید ملائی توهین عالم نمود آن عالم بلا عملست پس در حقیقت توهین جاهل نموده نه عالم و این مطلب مخفی و پوشیده و وظیفه اثباتست قوله هر شهری از چند طائفه خالی نیست شش طائفه را مصنف ذکر نموده و هفتم مقدسین و متعبدین و زاهدین بلی اگر سلطان یکطرف بوده باشد همه آن شش طائفه تحت سلطان میباشند و اشراف سمت سلطان میباشند لکن این مطلب نقص عالم نمیباشد و غرض مصنف هم نقص گرفتن نیست بلکه بیان واقع و حالت خلقست بجهت آنکه مردم تابع دولتند و آنها بر پا است است از این جهت سمت سلطان میروند و عالم غیر از جهت علم چیزی دیگر در او نیست از این جهت که تنها میماند و شاهد بر این مطلب آنکه اگر آن عالم صاحب ریاست و مکنت بوده باشد اگر یکطرف بایستد با داشراف دور او میباشد و پس این مطلب نقص عالم نیست بلکه بجهت آنستکه صاحب ریاست نیست و این تعریف عالم است چنانچه واضحست که غرض مصنف توهین چنین عالمی نیست بلکه نظر مصنف بعالمیستکه تصرف بی جهة مینماید و از وظیفه و تکلیف خود تعدی می نماید و چنانچه میشود که سلطان عادلست و حفظ شرع و حفظ نوع توقف دارد بر مطلب و آن عالم بر خلاف تکلیف خود سلطان را اراده می نماید از این جهت توهین میشود و این مطلب مراد مصنفست و این مطلب ابدا منافی با اکرام و اعزاز علما ندارد و قائل این کلام ابدا از بقا اسلام خارج نشده

واینکه ذکر نموده که اعزه و اشراف تحت سلطان میباشند مراد در صورتیست که سلطان
عادل باشد والا جائر مردم اقبال ندارند و اکر هنا رغبه میان عالم و سلطان جنگ
واقع شود باز مردم حمایت دین خود را مینمایند پس قرینه واضحه در مطلب هست که مراد
سلطان عادلست و چنین سلطانی مخالفت با علماء عاملین ندارد و با این فرض جنگ
باو ضرری از برای عالم ندارد بلکه غالب اینستکه مخالفت ناشی از غرابت امور
آنکه بعضی حصر ناس را دلیل بر این کرفته اند که قائل باین کلام فاسد العقیده میباشد
و بعضا از وضوح مطلب محملا از برای این توهم نیست والحاصل آنکه جمیع ناس طالب
حق و طالب دولت و ریاست میباشند و چون سلطان عادل دارای این امور
هست لکن دارای ریاست نیست از این جهت اقبال ناس باو نیست و این مطلب نه
نقص عالمست نه قائل آن فاسد الاعتقاد میباشد قوله علما و اقایان بجهت
میانه ان این امر انشاء الله مجدد فرصت هم چنانچه مفید حدیث مشهور که حد
مال علماست همینستکه اکر صفت رذیله در آنها یافت شود مالم رحم همینست والا
بحمد الله همه حامی شرع و حامی ملک میباشند و اکر هم باشند در علماء غیر
عاملین غیر عاملین را شدن کاملین پس با این دو فرض و قصد نقص قائل
این کلام دارد نمی آید بجهت آنکه چنین عالمی عامل بالحقیقه نیست و اینصفت
منافی رضاست قوله اما انچه بجهت خود آنعالم حاصل آید مخفی نماند که نظر
قائل بعالمیستکه عن غیر بصیرة تصرف در امر سلطنت می نماید نه عالم مطلق و باز نظر

دهر

و قصد بیان حال آنعالمست که در اصفهان حالش این نوع شد والا از دلیل شرع و عقل که نیاورده است
بلکه بدلیل حس مشاهده کرده و تجربه داده است پس قصد نوع نیست و مقصود خاصست و همچنین
بکنم که در سلک علما بود صاحب منصب ... و این از غرائب امور است که دوام را نسبت بمنصب
داده اند و مسلم انکاشته اند اول توهین علما ثانی اولی الامر بودن سلطان و حال آنکه
هیچیک از این دو فقره اثری تاکنون دیده نشده و تا این اوراق که ملاحظه شده است
مشاهده نشده است بلکه بعضی از مقامات مثل ما نحن فیه که ذکر شده لا لعله
بالخصوصیه اخری میباشد و آنهم آنعالم مخصوص که در نظر بوده و همه یافته اند بحق
مشاهده کرده اند و عدم ذکر اسمش بجهت آنکه مفسده لازم میآمد و غیبت از او
میشد قوله قلبش بخیالات واهیه مشغول بواسطه آنکه امر سلطنت امریستکه شخص ظاهر
بی تجربه بصیرت بهم میرساند تا آنکه مشتبه بکنطریق میشود اما عالم چون بصیرت در
واقعه که ابتلا ما و دارد ندارد لهذا طرق جیدی مادر نظر میآورد بجهت علاج امر
خود و این مطلب بنفسه منجر بوسوسه میشود و در ثانی ملاحظه می نماید که آیا مطلب
صورت پذیر هست یا نیست و در ثالث ملاحظه مینماید که باز مانده از تحصیل
مراتب علمیه الهیه ممد میشود و قوت دماغیه را ضعیف می نماید اینستکه منجر بخیالات میشود
بواسطه آنکه خیالات واهیه از برای انسان از ضعف دماغست و بعد از آنکه اسید و
عضو رئیس که قلب و دماغ بوده باشد فاسد شدند فائده ثانیه بر آن مترتب میشود
که مزاجش بامراض مزمنه معلول و چون قوه دماغیه ضعیف است این سبب ضعف قوه

مدرکه و حافظه است لهذا مطالب مقرره را این دو قوه تصرف تام نمیکند از اینجهت
نقش مطالب مذکوره در آنها نیست پس همینکه تکلم میکند لسان کلیل میشود بجهت
آنکه طلاقت لسان از نقش معنیست در ذهن و این فائده سوم است و بعینه
همین ضعف در عضو رئیس چون سبب علت بدنست از اینجهتستکه همت او در
انجام امور قلیلست و این مطلب هم بدیهیست و بجهت همین امور است که مرآت ضمیرش از کدورت
مکدر است و چون مکدر است و ثمرات اثر ندارد لهذا در هر ساعت در فکر تن حاجی
مصور است قوله من الفوائد تخریب جاده شریعت شاید نظر باین مطلب بوده باشد
که همینکه خیالات ... از تحصیل مراتب عالیه لهذا در حق او بعضی از جزئیات
مسدود میشود و چون بدن او معلول است لهذا قوه عقل معاش و انجام امور ندارد پس لابد
بجهت تحصیل مال از غیر طرق مشروعه خود نمایند و این معنی تخریب جاده شریعت و نیکنظر
همین مطلب است که قلب طاهرات عمر افسرده میشود چون عرض اعمال العباد بر آن بود
میشود و این مطلب بجهت اسباب ظاهر است والا بجهت خداوند عالم احاطه بهمه
ممکنات دارد و اینکه ذکر شده که کلش خاطر پادشاه همت اینستکه پادشاه که
صدد انجام امور رعیت و فقط و غصه بصیر است در امر خود از صلاح و فساد
امر و این مطلب محتاجست بحافظ شرع تا اینکه بواسطه این دو مطلب آن دو مطلب انجام
داده شود و حافظ شرع امروز علما میباشند پس هر کاه عالم دست از وظیفه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمداً وثناءً لمستوجب الحمد والثناء حمداً متصلاً لا نفاد له ولا انتهاء وثناءً متسلسلاً جماً يجل عن التعداد والاحصاء على ما من به من تواتر الآلاء وامتحن الاولياء من تكاثر المحن والبلاء واحمده من يحمده جل شانه في الضراء والسراء وافضل الصلوات و اكمل التحيات والتسليمات على علة ايجاد الموجودات وتكوين المكونات محمد المحمود في الذكر الحكيم ومحكم الآيات اشرف رسول امين بعث في الاميين واكرم نبي ختمت به نبوة النبيين وقد كان نبياً وادم بين الماء والطين وعلى عترته الميامين آل طه ويس المقتفين لآثاره الذين هم في تحمل المحن ما بر حوا به متاسين عليه وعليهم من الله افضل الصلوات ما كبرت التكبيرات واقيمت الصلوات و بعد فان من المعلوم لدى اولي الالباب الداخلين الى مدينة العلوم لا لاقتباسها من الباب ما تواترت به الآيات الصريحة وتظافرت الروايات المستندة الصحيحة من ترادف ورود الابتلاءات والبلايا المتفاقمة وتضاعف صنوف المحن والرزايا المتراكمة على النفوس القدسية من الانبياء والائمة الامناء

والأمثل فالأمثل من الاولياء وكفى منها ما ورد عن النبي صلى الله عليه وعلى اشرف ذراريه وهو قوله صلى الله عليه وآله لو اعتزل المؤمن في رأس جبل لسلط الله عليه من يؤذيه فاذا كان الامر كذلك فلا غضاضة على المؤمن بما هنالك وان من اشد الابتلاءات واعظم الجرائم وامض الرزيات واكبر المآثم سوء الظن به بما لم تعلم وتكليم قلبه بالكلام الذي دونه حد السيف المخذم وقد صرح القرآن المجيد بان بعض الظن اثم فكيف بمن يسند او يصدق ما نسب اليه باطلاً على سبيل الجزم وكيف ينسب اليه رجماً بالغيب بلا استناد ويقول في تصديق ما نسب اليه من الاعتقادات الباطلة على محض تسويد بياض بسواد وان ممن ابتلاه الله تعالى كما ابتلى انبيائه ومن اصفيائه اوليائه السيد الايد الجليل والاورع الاكمل النبيل السالك على اقوم طريقة منهج السالكين جناب الحاج السيد الحسن امام المحدثين وعماد الواعظين الناسكين امده الله تعالى بامدادته الالهية وسدده بتسديداته الربانية فانه دام فضله قد نسب من نسب اليه واسند من الاقاويل الباطلة والاعتقادات والترهات العاطلة ما ليس له اصل اصلاً ولم يصدر منه معاذ الله بعضه قولاً ولا فعلاً فمن كان في قلبه مرض او في نفسه غرض اسرع الى التصديق بلا روية ولا تحقيق ومن كان من اهل الورع والدين لم يصغ لمقالة طعن الطاعنين ولما ساعفته التوفيقات الالهية بتوفيقه لزيارة مراقد العتبات العالية على مشرفها الاف الثناء والتحية وحصل لنا معه دام فضله التلاقي والاجتماع في بلد كربلاء التي هي من اشرف البقاع اجتليت من طلعته البهي

غرة غراء واضحة فتوسمت فيها سمات الشرف والجلالة الابهية ولما حصلت المجاورة والمفاوضة في النطق والبيان رايت منه بحراً يروق بنضارة فنضارة ذلك المنظر الحسن بالعيان حيث وجدته مضافاً الى شرف سودده وكرم محتده حبراً فاضلاً قد ارتدى بجبر النسك والورع والتقى وبحاراً زاخراً بالعلوم الالهية والمعارف الربانية قد طمى متدفقاً فعقدت عقيدة قلبه باوثق عقود الايمان وطويت طوية لبه على ما ازكى ما يطوى عليه الجنان علاماً فوحاً على الاعلام من اقرانه منصوباً على التمييز من اخدانه مفرداً جامعاً لجوامع الفضائل اوحدياً بارعاً بين الاماثل الافاضل تميس المنابر ببراعته اذا ارتقى على مراقيها وهدرت بالوعظ شقاشق بلاغته فيها وتموج بمن عليها الغبراء وتموز بمن فيها الخضراء بضجيج النوح وعجيج البكاء عند ذكره مصيبة ما وقع في كربلاء من الواقعة العظمى بما فيها من الكرب والبلاء فكانما يبدي بالنطق والبيان هو عين المشاهدة والعيان وكفى شاهداً على طول باعه وغزارة فضله واطلاعه ما دونه من عدة مؤلفات رائقة وجملة مدونات فائقة يبتهج الخاطر باستماع فقراتها الانيقة ويقر الناظر بالاطلاع على كلماتها الرشيقة ولقد تنزه مني الطرف بمطالعة جملة من هاتيك المؤلفات المونقات التي من جملتها المؤلف المسمى بينبوع الحيوة في ترتيب الآيات وروح الارواح في بهجة الاشباح ومنهج الواعظين في ثمان مجلدات ونجاة الخائفين ووسيلة النجاة والحجة البالغة في مفردات كلمات امير المؤمنين صلوات الله عليه وعلى ابنائه الطاهرين ونور الانوار في فضائل الائمة الاطهار سلام الله عليهم

مضافات حاج حسين

ما دار الفلك الدوار ولقد شيد شيد الله معاليه معالم الدين الحنيف واید ارکان الشرع الانور الشريف فجزاه الله تعالى عن جده سيد المرسلين وابائه الائمة المعصومين افضل جزاء المحسنين بما نشر من تلك الاخبار واحيى من هاتيك الدرس الآثار وعظم من شعائر الاسلام ووضح من عائر شريعة الاحكام فالواجب على كل مسلم ومسلمة من هذه الامة تبجيل وتعظيم وتفخيم هذا السيد الهمام والعلم القمقام والقيام بايفاء ما يستحقه من التوقير والاحترام والاجلال والاعظام وعدم الاصغاء لترهات الاباطيل ومزخرفات الاقاويل التي استندت اليه رجماً بالغيب وهو بريء منها بلا شبهة ولا ريب وانا ابتهل الى الله تعالى واقسم عليه بمجد وال لم اقرب العالمين في لقد لديه ان يمد في تاييده مدى الايام ويديم ايام اغتباط المنابر على مر الشهور والاعوام وان يحوطه بحياطته من كيد الكائدين ويحرسه بعين حراسته من شر كل ذي شر من الانس والجن اجمعين ملتمساً منه دام مجده وهلك ضده ان لا ينساني من صالح الدعوات في مظان الاجابات والمناجات في الخلوات وسائر المواقف الشريفة والمشاعر المنيفة من العتبات العاليات على قاطنيها افضل الصلوة والسلام الى قيام الساعة وساعة القيام وانا الراجي عفو ربه الغني ابو القاسم الطباطبائي

حجة الاسلام نایب الامام ملاذ الاسلام جعلنی الله فداك چه میفرمایید در خصوص جناب
مستطاب فضایل مآب حاجی سید حسن سلطان الواعظین که در حق ایشان بعضی کلمات کفر
و نسبت داده شده و ساکن دار السلام حجة الاسلام حاج ملا علی کنی اعلی الله مقامه نوشتجات مرقوم داشته و
بحضور سرکار عالی ارسال داشته و سایرین از علما هم کلماتی نوشته بودند آنچه فعلا در حق
جناب معزی الیه معتقد میباشید چند کلمه در صدر عریضه مرقوم و مختوم فرمایید که رفع
اشتباه از عموم انام بشود و تکلیف خود را بدانند زیاده جسارت خلاف ادب است دام الله
بقائکم و متع الله المسلمین بطول بقائکم

صورت آنچه حضرت بندگان حجة الاسلام
نایب الامام شیخ الطائفة الحقه و رئیس السلسلة المحقه النور الجلی عماد الملة والدین ملاذ الاسلام
والمسلمین آقای حاجی شیخ زین العابدین دام ظله العالی در جواب چنین مرقوم و مختوم فرموده اند

بسم الله وله الحمد داعی در حق جناب ایشان باعتقاد سابق که اسلام و ایمان باشد باقیم و نفهمیدم
که این اسناد که بجناب ایشان داده اصل دارد که واقعا دلیل بر کفر باشد و مکفرهم اهل تکفیر باشد
با اینکه مرحوم حاجی طاب ثراه منکر بوده با آنکه نوشتجات را از طرفین دیده و مع ذلك تکفیر نکرده
والله الهادی وانا الاقل

حجة الاسلام قبلة الانام متع الله المسلمین بطول بقائکم در خصوص تلگرافی که آقایان عظام
عتبات عالیات در حق جناب سید الواعظین حاجی سید حسن واعظ کاشانی حضور
حضرت ارفع اقدس والا کرده اند در باب اختلافات جناب سید معظم الیه آیا ملاذ انام حضرت
حجة الاسلام آقا ارواحنا فداه در آن تلگراف مرقوم و مزین فرموده چون ابحاث محل خلاف شده
از این جانب خواهش نموده که از ملازمان جناب عالی سئوال شود بدستخط مبارك مرصع همین

آیا

عریضه متوقع است مرقوم فرمایند والسلام

صورت آنچه حضرت بندگان حجة الاسلام
العالم العامل ناصر الملة والدین مدرس العلماء والمجتهدین شیخ العرب والعجم بحر التقی علم الهدی
المجاهد آقای حاجی میرزا حبیب الله الجیلانی دام ظله العالی در جواب عریضه چنین مرقوم فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم بلی تلگراف را آورده اند که حقیر نیز مهر کنم لکن حقیر چون نمیدانستم که قصه
چه چیز است لهذا اعتنا ننمودم و مهر نکردم خصوصا بعد از ملاحظه اشتهار جناب سلطان الواعظین مشید
الملة والدین آقای حاجی سید حسن سلمه الله تعالی در میان عوام و خواص که سبب
نزدیکی میخواهد این تلگراف داهیه عظمی باشد اعاذنا الله من شرور خلقه وامثاله وعافیه

صورت آنچه حضرت بندگان حجة الاسلام شیخ الطائفة الحقه و
فی الدین والدنیا مروج الاحکام
رئیس السلسلة المحقه نایب الامام آیة الله فی الانام النور البهی عماد الملة والدین ملاذ الاسلام و
المسلمین آقای شیخ محمد حسین کاظمینی ادام الله ظلاله العالی در جواب چنین مرقوم فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا الی الاسلام واوضح لنا الشرائع والاحکام وبین لنا الحلال والحرام
والصلوة والسلام علی محمد سید الانام وآله الغر الکرام الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا اما بعد فغیر خفی علی ذوی البصائر بل کاد یکون من ضروریات المذهب بل الدین
ان احترام الذریة الطاهرة العلیة العلویة من لوازم الایمان بل هو اجر الرسالة وهم ودائع
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهکذا حملة آثار الائمة وحفظة اخبارهم ثم ان ممن حاز
هذین الفضلین وفاز بهاتین المکرمتین جناب العالم العامل والحبر الشامل الکامل السید

السند المؤمن المؤتمن الحاج سید حسن الکاشانی سلمه الله تعالی وابقاه فانه لم یزل مؤیدا ببث الاخبار
وبث المواعظ والآثار ولا یزال مسددا بارشاد العباد والامر بالمعروف والنهی عن المنکر وهو
مصداق قوله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن
المنکر ویقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة ویطیعون الله ورسوله اولئك سیرحمهم الله ان الله عزیز
حکیم قد وجدته فی هذا السفر بحمد الله تعالی اهلا لان یرشد الانام ویأمرهم بالمعروف وینهاهم
عن المنکر وفقه الله للابلاغ والارشاد وسائر الانام بالاتعاظ والعمل الاقل محمد حسین نجل المرحوم
الشیخ

صورت جوابی است که حضرت بندگان حجة الاسلام والمسلمین عماد الملة والدین
شیخ العلماء الاعلام مدرس الفقهاء الکاملین آقای آقا شیخ حبیب متع الله المسلمین بطول بقائه مرقوم فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد واهل بیته الطیبین الطاهرین
اما بعد فان من لوازم الایمان تنزیه الانبیاء والمرسلین وعباد الله الصالحین عن مدانس
الافعال وزخارف الاقوال ومعاذ الله ان یظن ظان صدور الامور الغیر اللائقة شرعا من
اولیائه المرضیین وحیث الامر کذلك لزمنا البیان حیث بلغنا انه قد نسب الی البر التقی والمهذب
الصفی والزکی الرضی السید حسن الکاشی بعض الاباطیل وقیل فیه الزور من القول وهو فرع
الشجرة الهاشمیة وغصن الدوحة الفاطمیة من اهل بیت المصطفی ذریة بعضها من بعض
وهم طاهرون مطهرون وله الاسوة بجده خاتم النبیین فقد قیل فیه انه ساحر ونحن قد استخبرنا
جناب السید السند السید حسن تمام الاستخبار ما وجدناه الا مرشدا للهلکی ودالا علی التقوی
داعیا الی القربات مسوقا الی الطاعات محذرا عن المعاصی حیث انه امر بالمعروف ناهی عن
المنکر وابراء الوعظ والتخویف من عذاب الله والترغیب الی ثوابه وملازم عزای سید الشهداء
فحاشاه ان یرتکب الامر المکروه فضلا عن الامر المنکر ومعاذ الله ان یظن فیه ما نسب الیه

وهو بری من هذه النسبة فاللازم علی کل مؤمن تأییده وتسدیده ان فیه تأییدا
للدین وفقنا الله وایاکم لما یحب ویرضی حرره خادم الشریعة حبیب خلف المرحوم الاکبر الشیخ جعفر طاب ثراه

صورت ورقه ایست که حضرت بندگان حجة الاسلام نایب الامام شیخ الطائفة المحقة العالم العامل الکامل الفاضل النبیل آقای حاجی
شیخ زین العابدین مازندرانی مد ظله العالی مرقوم فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم والصلوة والسلام علی محمد رسول الله وآله الطاهرین چون بعضی کلمات
در حق جناب مستطاب فضایل مآب سید المحدثین وسلطان الواعظین السید المؤتمن
الحاج سید محمد حسن کاشانی مذاکره میشد وصدق و کذب و صحت و سقم آن بر علمای
عتبات عالیات عرش درجات واضح و معلوم نبود تا اینکه جناب مستطاب ایشان
در این سنه بزیارت اجداد طاهرین خود مشرف گشته و آنچه لازمه تحقیق و تدقیق بود
بعمل آمد چیزی که موجب قدح و تکفیر باشد بر داعی معلوم نشد علاوه بر اینکه
مرحوم مغفور جنت مکان طوبی آشیان عماد الملة والدین آقای حاجی ملا علی طاب ثراه
که اوراق طرفین را ملاحظه فرموده بهیچ جهه اعتنائی باین کلمات ننموده بلکه پیوسته
کتبا ولسانا در تمجید و تحمید جناب ایشان کوشیده و قریب بسی نوشته از سایر علمای
اعلام که مطبق و بیك لسان بر توصیف و تبجیل و بر دیانت ایشان بوده ملاحظه
شد لهذا محض خدمت بشریعت مطهره و رعایت ذریه طاهره و حفظ ناموس شرع
مبین و تصحیح فرمایشات علمای راشدین جناب ایشان را دعوت بمنبر نموده و فیوضات
کلیه بجهة عموم خلق حاصل گردید و در شهور محترم رجب و شعبان و رمضان متوالیا
منبر رفته الحق آنچه لازمه خدمت بشریعت و ارشاد و هدایت و نشر فضایل و مناقب

اهل بیت طهارت و تمجید علمای ملت و دعای قوام و دوام دولت قوی شوکت بوده کوتاهی ننموده
بناءً علی هذا بر عموم علمای ملت و امنای دولت ابد آیت و قاطبهٔ خلق و رعیت لازم است
که آنچه لازمهٔ حرمت و خدمت و رعایت است در حق جناب ایشان منظور دارند و در مراتب
تعظیم و تکریم و تبجیل و تجلیل از هیچ جهت و بابت کوتاهی ننمایند و بدین وسیله خود را ماجور
و مثاب دانند و هتک احترام ایشان موجب سخط و عذاب الیم است و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

صورت سؤالیست که از حضرت بندگان حجة الاسلام و المسلمین و مدرس علماء الکاملین عماد الملة و الدین آقای حاجی میرزا حبیب الله رشتی
شده در جواب چنین مرقوم فرموده‌اند

بسم الله الرحمن الرحیم

حسب السؤال بعنوان اعاظم از حال جناب مستطاب رئیس المحدثین و سید الواعظین آقای
السید حسین لازم شد که اعلام شود اما کفر و ارتداد و فسق نزد حقیر ثابت نیست فلا ینبغی
التجانی علیه ما دام لم الامر کذلک عندی و اما امتثال فرمایشات شیخ الطائفه دام ظله مطاع فی کل
باب الجانی حبیب الله الجیلانی

صورت سؤالیست که از حضرت بندگان حجة الاسلام و المسلمین مدرس العلماء العاملین آقای حاجی شیخ زین العابدین مد ظله العالی
بعرض میرساند زمان حضور مبارک حضرت حجة الاسلام نایب الامام رئیس العلماء الاعلام مد الله تعالی
ظله العالی علی رؤس الانام میرساند که مرحوم مغفور خلد آشیان حاجی محمد جعفر ابن رحمه الله
داعی را وصی شرعی خود کردانید که ثلث متروکات مرحوم را که مطابق ثبت و سیاهه پنجهزار
تومان بود بمصارف مشخصه معلومه که در وصیت نامجهٔ شرعیهٔ معتبره ثبت است برساند
و هر قدر از آن مبلغ فاضل آمد ملکی و مستقلی خریده شود تا بابان و جز علاوه تجارت نموده
منافع حاصله از آن را بمصارف معینه در وصیت نامجه ایصال دادم و تخلف از آن قرار داد نشود

که مصداق فمن بدله بعد ما سمعه بوده باشد و تولیت آن املاک موقوفه را هم نسلاً بعد نسل
با ارشد اولاد خود واگذار نموده داعی نیز سالها است که بموجب وصیت معمول داشته‌ام و
چون در دو سال قبل که جناب مستطاب آقا سید علی اکبر فال اسیری شیرازی بملاحظهٔ پاره‌ای از
مصالح دولت قوی شوکت مغضوباً از شیراز باصفهان آورده بودند داعی محض ملاحظه
اینکه هتک احترامی باهل شریعت مطهره نباشد در استخلاص ایشان کمال سعی و اهتمام را نموده
و حجة الاسلام مرحوم جناب حاجی ملا علی اعلی الله مقامه در توسط ایشان از حضور مبارک نواب والا
دام اقباله تعلیقه ارسال داشتند داعی حسب الامر جوابی بحضور مبارک حضرت حجة الاسلام
اعلی الله مقامه نوشته و ارسال داشتم و مرحوم بعد از ملاحظه جواب حسب الامر بکه حقیر
نوشته بودم در حق داعی تبجیل و تمجید نموده دعای خیر فرمودند لکن جناب سید معظم
چنانچه بسمع مبارک رسیده از جهت ارسال آن جواب تکفیر حقیر نمودند که ما چنان یافتیم نعوذ
بالله حاجی سید حسن شاه را خدا و ظل السلطان را پیغمبر و رجال دولت را واسطه امام میداند
لهذا کافر است و مال و خون و ناموس او بر مسلمانان حلال است و جناب امام جمعهٔ اصفهان
نیز امضای حکم مزبور نمودند و نفر دیگر از علما هم تصدیق ایشان نمودند که بر فرض صدق
چنین خواهد بود لهذا یکی از اولاد موصی مزبور در مقام ادعا برآمد که املاک موقوفه که بجهة
مصارف معینه منظور بوده است بگیرد مقدور داو نشد بدیوان عارض شد که چون فقیر حکم شده
که مال الاجاره بمصارف معلومه نرسد و بمن داده شود جناب امام جمعهٔ اصفهان و صدر العلما طهران
هم امداد نمودند و بحکم دیوان این دو سال مبلغ الاجاره را گرفته است بفرمایید تکلیف داعی در این باب چه
میباشد تا از انقراض معمول دارم ایا بحکم جناب آقا سید علی اکبر موقوفه را تسلیم فرزند موصی کنم یا بحکم دیوان مصارف
معلومه سنواتی را موقوف داشته وجه اجاره را باو بدهم که بمصارف یومیه شخصیه خود برساند و

و حال آنکه یک دینار در حق او منظور نیامده کلاً بمصارف سادات و طلاب باید صرف شود و روضه
خوانی باید کرده ... حال اینکه در مراتب مرقومه آنچه تکلیف الیوم داعی است مرقوم داشته و بمهر
شریف مختوم فرمایند که عند الحاجه سند شرعی داعی بوده باشد اجرکم علی الله

صورت سؤال قبل است که بر طبق حضرت بندگان حجة الاسلام جواب مرقوم فرموده‌اند

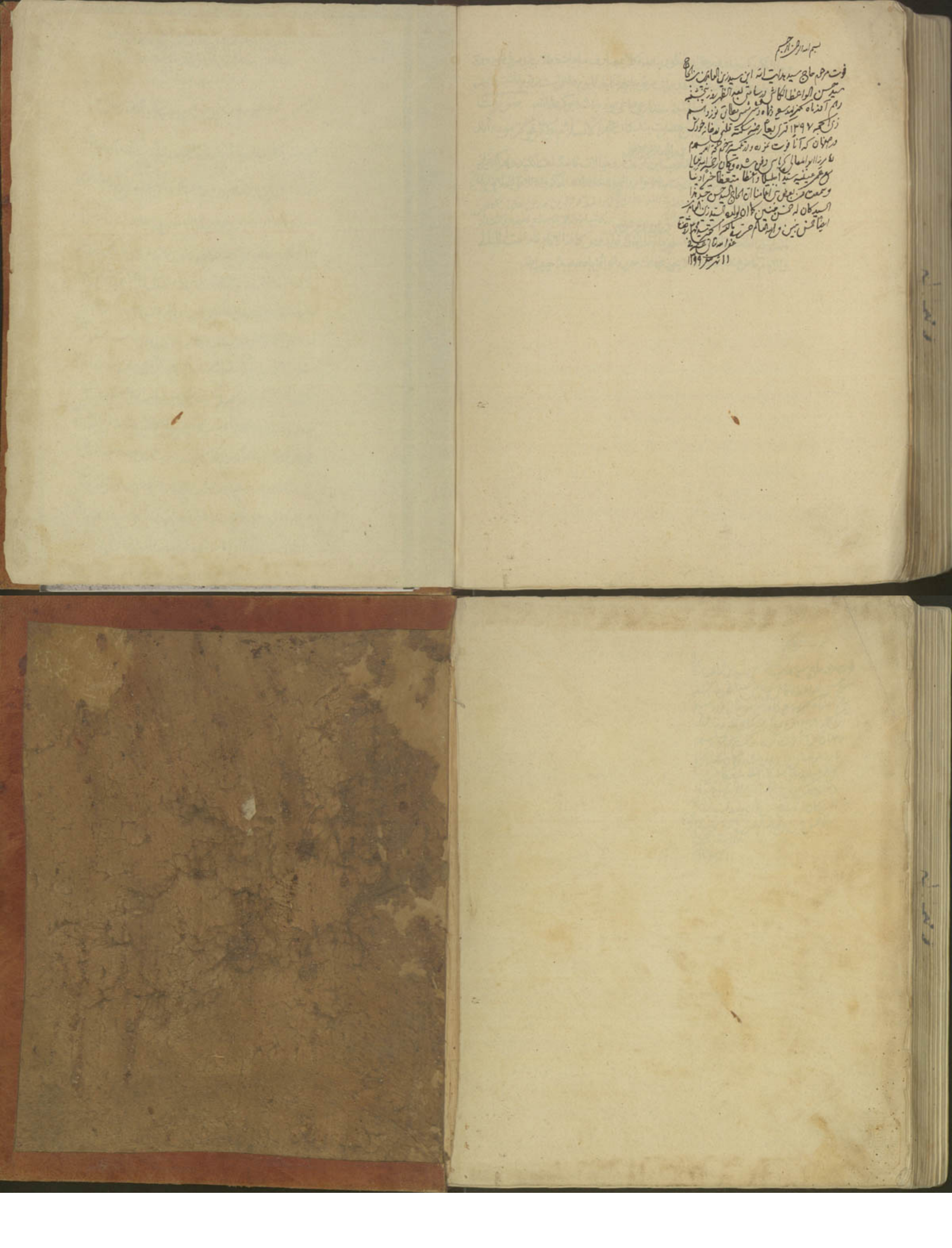
بسم الله الرحمن الرحیم

جناب شما عمل بوصیت مرحوم نمائید و باین اوهام و خیالات فاسده اعتنا نکنید و هر که غیر از
شما تصرف در ثلث مرقوم کند بی اذن جناب شما حرام و اثم بر او میباشد والله الحاکم و انا الاقل الخلائق ...

صورت آنچه حضرت بندگان حجة الاسلام زبدة العلماء الاعلام عماد الملة و الدین مدرس الفقهاء الکاملین
آقای حاجی میرزا حبیب الله رشتی مد ظله العالی در حاشیه ورقه حجة الاسلام امضاء نوشته‌اند

بسم الله الرحمن الرحیم

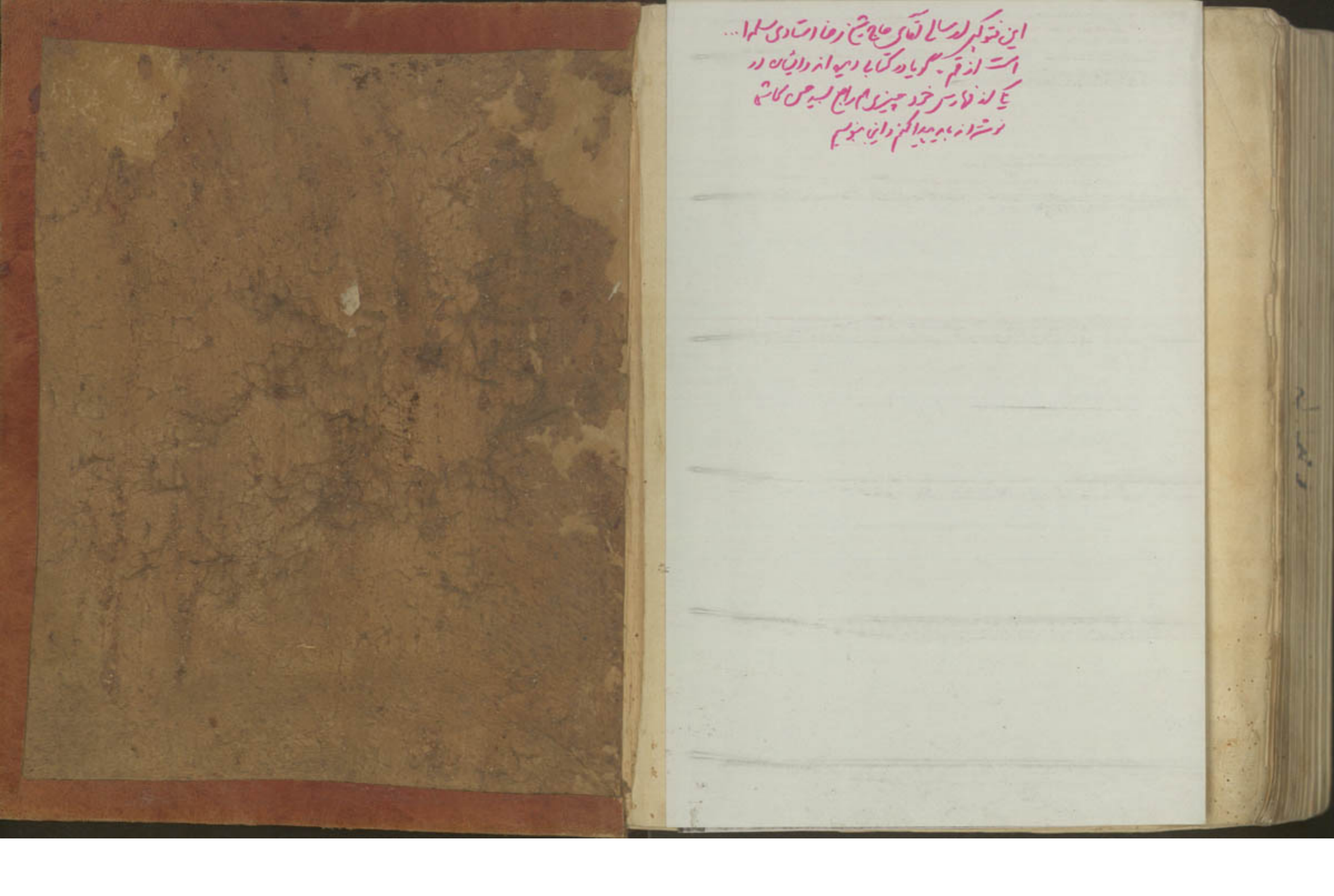
ما فعله شیخ الطائفه حجة الاسلام و المسلمین دام ظله العالی علی رؤس کافة الانام ما دامت اللیالی
و الایام ماض عند الله تعالی لا یجوز مخالفته حرره الواثق بالله عبده حبیب الله



بسم الله الرحمن الرحيم

فوت مرحوم حاج سید هدایت الله ابن سید زین العابدین بن الحاج
سید حسن الواعظ الکاشی در ساعت بعد الظهر روز پنجشنبه
[illegible] آینده ماه [illegible] ذی الحجه [illegible] نوزدهم
ذی الحجه ۱۲۹۷ [illegible]
در اصفهان که آنا فوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و سمعت من بعض [illegible] الحاج السید حسن جد هذا
السید کان له [illegible] السید زین العابدین
[illegible]
[illegible]
۱۱ شهر صفر ۱۲۹۹




این فتوکپی از رساله آقای حاج شیخ رضا استادی سلمها...
است از قم. گویا در کتابی دیده‌اند وایشان در
یکی از فهارس خود چیزی از رساله سید حسن کاشی
نوشته‌اند به پیدا کنم و این بنویسم

